

الله

چاپ بیستم

عبور از منطقه ۶۰ درجه زیر صفر

نویسنده :

مهندس حسین دژاکام

عبور از منطقه ۶۰ درجه زیر صفر

نویسنده :

مهندس حسین دژاکام

سرشناسه	: دژاکام، حسین، ۱۳۲۸.
عنوان و نام پدیدآور	: عبور از منطقه ۶۰ درجه زیر صفر / حسین دژاکام.
مشخصات نشر	: تهران : حسین دژاکام، ۱۳۸۷ .
مشخصات ظاهری	: [۳۲۶] ص.مصور رنگی.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۲۷۶۷-۵
یادداشت ۱	: چاپ قبلی : پرشکوه ، ۱۳۷۷ .
یادداشت ۲	: چاپ هشتم، ۱۳۸۸ .
موضوع	: اعتیاد- درمان - به زبان ساده
رده بندی کنگره	: HV۵۸۰۱/د ۲ع۲ ۱۳۸۷
رده بندی دیویی	: ۳۶۲/۲۹۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۵۵۲۹۰۳

شناسنامه کتاب

عنوان : عبور از منطقه ۶۰ درجه زیر صفر

تألیف : مهندس حسین دژاکام

ویراستار : محسن زهرایی

ناشر : مؤلف

لیتوگرافی : رمضانی

چاپ : روینا تلفن: ۷۷۵۳۴۶۴۲

صحافی : مینو تلفن: ۳۳۹۰۸۶۸۵

تیراژ : ۲۰۰۰

قیمت : ۳۸۰۰۰ ریال

چاپ هشتم : ۱۳۸۸

آدرس : خیابان بهارشیراز، ابتدای سهروردی جنوبی، پلاک ۵

تلفن : ۷۷۶۴۸۴۹۰-۳ فاکس : ۷۷۶۴۸۴۸۹ سایت : WWW.CONGRESS۱۰.ORG

پیام

من آب می آورم
تو آنقدر بنوش که سیر آب شوی

اما نه زیر آب

من بلندم، به بلندای قلّه‌هائی که نتوان تسخیر نمود

اما تو بربام من، مسلح بیا، تا عظمت را ببینی

من می رویانم

آنقدر که زمین و آسمان را شب و ظلمت فرا گیرد

اما تو از میان سبزه‌ها، نور را بیاب

و بر بال آن بنشین و به سوی من پرواز کن

تا آنچه به باورت نمی گنجد، ببینی

تو می توانی همه آنچه که هست با نیروی عقل خویش

تبدیل به بهترین کنی

و به سوی نقطه ای بیائی که آغاز نمودی



سپاس نامه

از لیدی شاکه مارکاری برای نقاشی ۱۴ تصویر کتاب.

از آقای محسن زهرائی برای ویراستاری کتاب.

از آقای امین دژاکام برای ساختن ۱۴ قطعه موسیقی

برای تصاویر کتاب، بسیار شاکرم.

این عزیزان بدون هیچ گونه تمنائی فقط بخاطر

حفظ حرمت انسانیت، ما را در این کتاب یاری داده‌اند.

به سبزی دشتها جوان و جاوید باشید

نویسنده

مهندس حسین دژاکام

بسم الله الرحمن الرحيم

"یادالله در هر جا، یاد خود از قطره به اقیانوس است"

عبور از منطقهٔ ۶۰ درجه زیر صفر

تحقیقی مستند راجع به صورت مسئلهٔ اعتیاد به مواد مخدر و روش درمان آن.

قابل استفاده برای:

بیماران مواد مخدر، خانواده‌ها، پزشکان، محققین و قضات.

تاکنون صورت مسئلهٔ اعتیاد در سطح جهانی به نحو صحیح، مطرح نشده است.

در حقیقت؛ این کتاب، خودآموزی است برای درمان اعتیاد.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۳	پیشگفتار
۱۵	مقدمه
۱۹	بهترین راه
۲۰	عبور از منطقه ۶۰ درجه زیر صفر
۲۱	الگو
۲۳	برپیشانی دفتر
۳۰	قوانین
۳۱	قانون اول
۳۳	آغاز تفکر
۳۵	قانون دوم
۳۸	قانون سوم
۴۰	لنگر کشتی رابکشید
۴۵	قانون چهارم
۵۶	سخنی کوتاه با صاحب‌دلان
۵۸	طرحی نو
۵۹	برداشت محصول
۵۳	روز توقف در یک ایستگاه
۶۱	

۶۳	 قانون پنجم
۶۳	 پیدا کردن کلید
۶۸	 عبور از گذرگاه
۶۹	 عبور از منطقه ۶۰ درجه زیر صفر
۷۱	 تصویر شماره (۱)
۷۵	 کارخانه های تولیدی جسم
۷۷	 ترکیبات شیمیایی تریاک
۸۰	 مسمومیت از تریاک
۸۱	 رفع مسمومیت
۸۲	 ساختن قالب
۹۰	 نشنگی و خماری
۹۲	 عقل و ایمان
۹۳	 تصویر دیده شده است
۹۴	 شرح مختصری برای تصویر شماره (۲)، درخت پوشیده
۹۵	 تصویر شماره (۲)
۹۸	 تقدیر
۱۰۰	 قانون ششم
۱۰۲	 ترک اعتیاد اول
۱۰۵	 بازی پازل
۱۰۸	 تکرار تاریخ
۱۰۹	 ترک اعتیاد دوم
۱۱۱	 آغاز ترک

.....	محبت	۱۱۷
.....	پیام محبت	۱۱۸
.....	مرگ	۱۲۰
.....	تحقیقات متنوع درباره خطا در تشخیص مرگ واقعی	۱۲۱
.....	مرگ از دیدگاه کتاب آسمانی	۱۲۵
.....	لحظه دشواری	۱۲۷
.....	تحت نیروهای شیطانی بودن	۱۳۱
.....	کنترل نقاط حساس	۱۳۶
.....	زنباره، عجوزه را جوان می بیند	۱۳۷
.....	قانون هفتم	۱۴۰
.....	شروع از یک نقطه	۱۴۰
.....	پایان مرحله اول	۱۴۹
.....	صرفه جویی	۱۴۹
.....	مذاکره دوستانه	۱۵۱
.....	همه مطلب در درون و برون ماست	۱۵۴
.....	قانون هشتم	۱۵۶
.....	اعتیاد و مراسم آیینی	۱۵۸
.....	قانون نهم	۱۶۱
.....	نفس	۱۶۳
.....	شادابی از مواد مخدر در آغاز مصرف	۱۶۸
.....	قانون دهم	۱۷۰
.....	کالبد دوم	۱۷۱

۱۷۴	یک مشکل اساسی حل می شود
۱۷۶	شهر ، جهان و جهانها
۱۷۸	رطب و حنظل
۱۷۹	بکارگیری قدرت عقل
۱۸۱	انرژی کاذب مواد مخدر
۱۸۲	سند بدون نقص
۱۸۳	تصویر، دیده شده
۱۸۴	شرح مختصری از تصویر شماره (۳) درخت
۱۸۵	تصویر شماره (۳)
۱۸۶	از نقطه سیاه تا رنگین کمان
۱۸۸	تحویل گرفتن فرماندهی
۱۹۱	آخر خط
۱۹۳	با نادان سخن مگویید
۱۹۶	غریزه جنسی
۱۹۹	یک آزمایش کوچک (بررسی نقطه تحمل برای ۴۸ ساعت)
۲۰۱	جلودار واقعی
۲۰۳	تکامل عقل
۲۰۴	بی عقلی معتادان
۲۰۵	حس
۲۰۷	روح
۲۰۷	شرح مختصری از تصویر شماره (۴) درخت پوسیده یا پاییز
۲۰۹	تصویر شماره (۴)

۲۱۱	بمب اتمی مواد مخدر
۲۱۳	معتادان شیمیائی
۲۱۷	میزان دانایی
۲۱۹	دریافت کلید شهر وجود
۲۲۱	باوری در ناباوری
۲۲۳	رسیدن به خط پایان
۲۲۴	قانون یازدهم
۲۲۴	دوران نقاht
۲۲۸	شرح مختصری از تصویر غسل در صحرا
۲۲۹	تصویر شماره (۵)
۲۳۰	منتظر فرمان پرواز
۲۳۲	رنگ لباس در مهمانی
۲۳۳	فرق نگاه
۲۳۷	خاطره ترک یک هروئینی
۲۳۹	بیماری مرموز مواد مخدر
۲۴۴	شرط بندی
۲۴۸	ایمان
۲۴۹	از چاله در چاه عمیق افتادن
۲۵۱	ارسال و شرح تصاویر
۲۵۳	تصویر شماره (۶)
۲۵۴	بهترین راه
۲۵۷	اشتباه کودک

۲۵۹	 حکم قاضی
۲۶۲	 کشتی‌های حمال
۲۶۴	 اسلحه حق
۲۶۷	 قانون دوازدهم
۲۶۹	 قانون سیزدهم
۲۷۰	 خودکشی
۲۷۲	 تولدها شبیه هم هستند
۲۷۴	 ارسال و شرح تصویر عبور دوم
۲۷۵	 تصویر شماره (۷)
۲۷۶	 شرح مختصر از دومین تصویر عبور از منطقه ...
۲۷۷	 آتش ویرانگر
۲۷۸	 سومین تصویر عبور از منطقه ...
۲۷۹	 تصویر شماره (۸)
۲۸۰	 شرح مختصر از سومین تصویر عبور از منطقه ...
۲۸۱	 روزنه موجودیت
۲۸۴	 بدست آوردن نشان
۲۸۵	 شرح مختصری از تصاویر آشفته درون یا نبرد درون
۲۸۷	 نبرد درون و تغییر حالات برون
۲۸۸	 شرح تصویر درون (۱)
۲۸۹	 تصویر شماره (۹)
۲۹۰	 شرح تصویر درون (۲)
۲۹۱	 تصویر شماره (۱۰)

۲۹۲	شرح تصویر درون (۳).....
۲۹۳	تصویر شماره (۱۱).....
۲۹۷	ارسال تصاویر.....
۳۰۱	تصویر شماره (۱۲).....
۳۰۲	قانون چهاردم
۳۰۳	ارسال تصویر روی جلد کتاب.....
۳۰۴	ساختمان الهی.....
۳۰۷	بیت حشرات.....
۳۰۸	زلزله در شهر وجود.....
۳۱۰	نیروها را به باتلاق نریزید.....
۳۱۲	توضیح پزشکی.....
۳۱۳	حسهای پیکری در انسان.....
۳۱۳	هدف درد.....
۳۱۴	یک سیستم سرکوب درد (سیستم ضد درد) در مغز و نخاع.....
۳۱۴	سیستم ضد درد.....
۳۱۶	سیستم افیونی مغز Opiate اندروپینها، انکفالینها.....
۳۱۹	توضیح نویسنده.....
۳۲۰	پیام.....

❁ پیشگفتار

هدف از انتشار این کتاب، روشن نمودن صورت مسئله اعتیاد و چگونگی درمان آن است که در این کتاب با دیدگاهی کلی به مسئله، نگریسته شده است. این دیدگاه، به صورتی ساده و روان، مشکلات مصرف کننده (معتاد) را بیان می‌نماید و مهمترین گره‌های کور آن را مشخص و برای بازکردن این گره‌ها نظریه خود را بیان می‌کند.

تحقیق در این کتاب به گونه‌ای انجام گرفته است که در حوصله و توان مطالعه تمام افراد جامعه باشد تا جایگاه این کتاب، هم در خانواده‌ها باشد و هم در کتابخانه‌های تخصصی دانشگاه‌ها.

این کتاب؛ وضعیت گروه کثیری از معتادان و الکلی‌ها را مشخص می‌نماید، که در کجای کار قرار گرفته‌اند و علت شکست ترک‌های پیاپی آنها چیست.

این مجموعه، اطلاعات و آگاهی‌های بسیاری را در اختیار خانواده‌ها قرار می‌دهد، تا شخص بیمار یا معتاد خانواده خود را بهتر بشناسند و آگاهانه به کمک و یاری او بایند و برای مبارزه با اهریمن اعتیاد، به صورت گروهی، نیروهای خود را در یک جهت جمع‌آوری نمایند.

این کتاب، ممکن است همه را سیراب نکند؛ اما از غرق شدن عده کثیری، جلوگیری خواهد نمود.

در نهایت، این مجموعه برای محققین و پزشکان و مسئولین، دری را باز خواهد نمود تا با دیدگاهی نوین به موضوع بنگرند و برای باز کردن گره‌های

کور این مسئله، اقداماتی آگاهانه به انجام برسانند و در حل آن کوشا باشند؛ زیرا امروزه گروه کثیری از معتادان، از اعتیاد خود، متنفر هستند و راه حلی برای آن پیدا نمی‌کنند.

در این کتاب، استادانی سخن گفته‌اند که فعلاً گفته‌های آنان برای ما حائز اهمیت است، مطرح نمودن اینکه آنها چه کسانی هستند و در کجا هستند، موضوع اصلی بحث ما نیست.

به قول معروف؛ چه کسی می‌گوید مهم نیست؛ چه می‌گوید اهمیت دارد.
یا به گفته مولانای بزرگ:

هرکسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من

نویسنده

❧ مقدمه ❧

شناخت موجودیت واقعی و حقیقی انسان، یابه عبارتی شناخت صورآشکار و پنهان آدمی و همچنین درک و دریافت ویژگیهای ساختاری آفرینش، خلقت و جهانهای هستی و نیستی، پیوسته در طول تاریخ زیست و زندگی بشر بر روی کره خاک، ریشه‌ای ترین، مهمترین و مستمرترین انگیزه تکاپوی اندیشه انسان تا به امروز و بی‌تردید تا بی‌پایانیها بوده و خواهد بود.

مجموعه اطلاعات، آگاهیها و دانائی‌هایی که از سوی پیام آوران اینسری و آنسری، فلاسفه، عرفا و اهل تفکر به صورت عام و خاص تا امروز به ما رسیده است، حاکی از تأیید و تأکید بر این مدعاست.

بدیهی است خودشناسی و به تبع آن خداشناسی؛ یعنی رسیدن به خود و سپس رسیدن به قدرت مطلق یا خداوند، هسته حرکتی است که گویی به دلیل چگونگی سیستم خلقت، از ازل در فطرت انسان کار گذارده شده است.

درونیای این هسته به عنوان برجسته‌ترین ویژگی نفس، یعنی خواستن، جوهری پویا، کاوشگر و پیوسته در حال حرکت است که همواره میل به سوی کسب آگاهیها و دانائیهایی دارد که بایستی پاسخ پرسشهای بیشمار انسان در عرصه فراز و نشیبهای زیست و زندگی او باشد.

سرافرازی گرانقدر و نیکبختی شورآفرینی در تقدیر این کوچکترین شاگرد تفکر کنگره، رقم خورد تا پس از یکسال‌واندی از شروع آشنایی و ورود به کنگره، با همه وجود، خواستار آن باشم که اندک بضاعت خویش را که طی سالیانی چند تلاش و کاوش در عرصه شناخت تاریخ و فرهنگ و ادبیات بزرگان عرصه اندیشه و حکمت این سرزمین کسب نموده‌ام، هدفمند بیابم و تمامی

همّت خویش را کانونمند سازم تا در مسیر هدایتی که یافتم، شاگردی خدمتگزار باشم.

خوانندگان این گنجینه بی همتا، با اندیشه ژرف خود درخواهند یافت که این دفتر، بی تردید ادامه نامۀ پیشینیان در روشناسی و بازشناسی نوینی از تاریخ تفکر و اندیشه انسانی و آسمانی است.

البته با این توفیر که به یمن تفکر و قلم نویسنده فرهیخته کتاب، این مهم، به شیوه‌ای کاملاً کاربردی، قابل فهم برای همگان و بدور از دشواریهای دستور زبانی تاریخ ادبیات قرون گذشته به ساده‌ترین و شیواترین روش نگارشِ امروزی به زیور طبعی جاودانه، آراسته گردیده است.

در یاد و حافظۀ تاریخ اجتماعی جهان، ماندگارترین و اثرگذارترین نویسندگان و کتب منتشر شده آنها، دارای ویژگی‌های برجسته و خاصی هستند که اهم آنها به زعم اهل تفکر، دارای خصوصیتی مشابه و مشترکند و روشنگری آنها بر پرده فهم طالبان حقیقت، آنگاه جاودانگی یافته است که؛

نخست؛ منشاء و مبدأ روشنگری و بیان یک واقعیت یا حقیقت و یا خلق یک روش یا سیستم در هر زمینه علمی و تجربی، خود نویسنده بوده و تفکرات و تجربیات مستند صاحب اثر، آفریدگار آن شیوه گشته است.

دوم؛ تفکر و حرکت منجر به کشف و خلق، پایه‌هایی منطبق بر قوانین و هنجارهای هستی داشته و بطور آشکار و پنهان در هماهنگی با نظام طبیعت بوده است.

سوم؛ سخن خالق اثر، سخن حال بوده و باکلامی همه فهم، قابل استفاده برای تمامی مردمان با هر سطح سواد و علم و دانایی؛ آنچنانکه هر محقق یا اندیشمند و یا هر انسان و خواننده‌ای، آنگونه همزاد پنداری در او به حس

واقعیت، نزدیک گردد که گویی نوایی از درون، پیوسته این پیام را به گوش جان او زمزمه گر این معنی سازد که گویی؛

جانا سخن از زبان ما می‌گویی؛

چهارم و نکته پایانی اینکه؛ وجود حقیقتی قابل حس و درک در این مقوله، انکار ناشدنی است و آنهم دنیای تازه مفاهیمی است که گویی در بُعد زمانی و مکانی خاصی نمی‌گنجد و این تازگی، همیشگی و از دیدگاهی، روز افزون است و تا بی پایانیها، راه تحقیق و کاوش و شناخت در آن، تا اوج قله اندیشه و ایمان و عشق، گشوده است.

و صد البته؛ این معنی در این دفتر ارجمند، به فرمان مهر و تفکر نویسنده گرانمایه به غایت کمال، متجلی و قابل حس و درک و فهم است.

و اینک سخنی در مورد ویراستاری کتاب؛

ویراستاری یا ویرایش، از دیدگاهی نه آراستن است نه پیراستن، بدین معنی که نه افزودن است و نه کاستن،

در واقع، ویراستاری با وجود بهره جستن از دانش دستور زبان فارسی و علم عروض، در حقیقت، علمی تجربی و نانوشته است که انجام سامان یافته آن، الزاماتی را طلب می‌کند که نیاز به یاد آوریست؛

بدیهی است که هر نویسنده بزرگی، ویراستاری دارد که ویراستار به هدف انجام این مهم به روشی درست و به هنجار، ضمن بهره از دانش آن، بایستی در گذر زمان، هم باشیوه گفتار و کلام و نگارش نویسنده، آشنا و مأنوس باشد و هم با فرهنگ رفتار و کردار والای نویسنده، قرین و مألوف؛ تا هرگز ناخواسته، مطلبی را واروی شالوده راستین آن، روشناس خوانندگان مطلب نسازد که با سپاس از خداوند، نه تنها این مهم، بطور نسبی حاصل آمد؛ بلکه نویسنده، خود

به بهترین وجه ممکن، راهنمای عمل این بنده گردید.

در ادامه، یاد آوری دو نکته حائز اهمیت در دستورِ کاربردی روش درمان تدریجی بر عهدهٔ اینجانب تکلیف گردید که برای طی مراحل درمان به شیوهٔ کنگرهٔ ۶۰، بایسته و ضروریست؛

نخست اینکه؛ از سرآغاز فعالیت کنگرهٔ ۶۰، بصورت عمومی و فراگیر، براساس روش درمان تدریجی و پس از سالها کار تحقیقی، تجربی و علمی بر روی روش درمان، فواصل زمانی کم کردن پله ها از ۱۵ روز به ۲۱ روز، تغییر یافته است که این مهم با یافته‌های علمی و تجربی کاملاً مطابقت و هماهنگی دارد.

و دیگر اینکه، پس از تحقیقات گسترده و همکاریهای مستمر تیم پزشکان و متخصصان در درمان اعتیاد، فرآورده‌ای دارویی به نام شربت تریاک، فراهم گردید که براساس ویژگیهای دارویی آن، هم اکنون در شیوهٔ درمان تدریجی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد و نتایج مثمرتر، کارآ و مطلوب، از دستاوردهای این پدیدهٔ جدید دارویی پزشکی است.

"المنته لله که در میکده باز است"

ره یافته مهر و تفکر نویسنده

محسن زهرائی

ویراستار

❖ بهترین راه:

همهٔ انسانها تصویری کنند؛ بهترین راه، کوتاه‌ترین راه
است. در نتیجه به درستی و یا به نادرستی آن، تفکر ندارند؛
راهی را می‌روند که زودتر به خواسته‌های خود برسند؛
لذا، مشق‌هایشان همیشه ناتمام و بی‌محتوا باقی می‌ماند و
مجبورند، دوباره بنویسند.

غذای نیم‌پخته و یا به عبارتی خام، قابل خوردن نیست.

سردار

عبور از منطقه ۶۰ درجه زیر صفر ❁

عبور از منطقه ۶۰ درجه زیر صفر، شامل تجربیاتی است که پس از ۱۷ سال اعتیاد مستمر به مواد مخدر و ترک‌های گوناگون و بی‌نتیجه، به رشته تحریر درمی‌آید. در نهایت به خواست خداوند، روشی مورد کاوش قرار گرفت که به سهولت، قابل استفاده برای انسانهایی است که راه خود را گم کرده‌اند و هرچه تلاش نموده‌اند، برای رهایی از اعتیاد، راهی پیدا نکرده‌اند. می‌توان گفت؛ این کتاب کاوشی بود بین چندین حلقه آفرینش که باورش کار هر کس نیست؛

مگر معنای آن، بداند که آن چیست.

نقش ما در این کتاب، نقش مجری و راوی می‌باشد و نام ما از این پس،

نگهبان خواهد بود.

والسلام

نگهبان – نویسنده

قبل از شروع، چون تاکنون کتابی خصوصاً علمی به رشته تحریر در نیاورده بودیم، کمی به جستجو پرداختیم. به ما گفتند برای اینکه کتاب، دارای ارزش علمی باشد، بهتر است از تمام زوایای علمی به آن نگاه کنید و موضوع را در گروههای زیر، دسته بندی نمائید.

- ۱- اعتیاد چیست؟
- ۲- چرا اعتیاد؟
- ۳- تأثیر اعتیاد در زندگی و حیات.
- ۴- تجربیات در ترک اعتیاد و نقد رویکردهای آن
- ۵- نقش اندیشه یا باور در درمان اعتیاد
- ۶- طریقه شروع کار
- ۷- چگونگی درمان
- ۸- روشها

برای این تحقیق، می بایست کتابهای مختلف را جمع آوری می کردیم و تمامی موضوعات و کاوشهای انجام گرفته تا امروز را به رشته تحریر در می آوردیم.

به دلایل مختلف این کار را انجام ندادیم؛

- ۱- شخص بیمار یا معتاد، خود بهتر از هر کس، تمامی این تعریف ها را با تمامی ذرات وجودش درک می نماید؛ چون کسی که در حال غرق

- شدن در آب است، بهتر از هر کسی، معنی غرق شدن را می‌داند.
- ۲- این مطالب، تاکنون نتوانسته است با تمام تحقیقات، جوابگوی ذره‌ای از چگونگی درمان اعتیاد باشد.
- ۳- این مطالب در کتابهای گوناگون، موجود است؛ دیگر احتیاج به رونویسی ما ندارد.
- ۴- از آن جایی که این مطالب برای فردی که تصمیم به درمان اعتیاد دارد نوشته شده است، باید به گونه‌ای باشد که در حوصله و توان فرد بیمار باشد. به عبارتی کلیات را مورد کاوش قرار دادیم.
- ۵- در نهایت؛ این روش، روشی است که یک الگوی واقعی را ارائه می‌نماید و هر شخص، می‌تواند با توجه به قد و قواره خود، الگوی واقعی خود را از کار در بیاورد. خوبی این روش آن است که می‌توان آنرا برای معتادین الکلی هم اجرا نمود؛ حتی می‌توان برای لاغر شدن و یا هر مسئله دیگر در زندگی، بکار برد.

همه بر پیشانی دفتر

با صدای بلند، فریاد کشیدم و مشت خود را محکم، روی میز کوبیدم، تمام بدنم از شدت نعره‌ای که زده بودم می‌لرزید.

مادر و خواهران کوچکترم با قیافه‌ای بهت زده در گوشه‌ای ایستاده بودند و با سکوت، مرا می‌نگریستند.

پدرم درب اطاقی را که من در آن فریاد زده بودم باز کرد، در حالی که من سرم را پائین انداخته بودم گفت: «بلدی داد هم بزنی» و بدون هیچ عمل دیگری به اطاقش رفت و درب را پشت سرش بست.

من که در اطاق تنها بودم، نتوانستم در مقابل بی‌تفاوتی پدرم نسبت به خواسته‌های معقول خانواده، طاقت بیاورم و با فریادم، منتهای خشم خود را به آن صورت نشان دادم؛ ولی این ظاهر امر بود.

سالها بود که وضع خانواده ما به کلی درهم ریخته و همه چیز از دست، رفته بود. واحد صنعتی پدرم در ایرانشهر که تمام درآمدش صرف آنجا شده بود؛

هنوز راه نیفتاده بود، بانک، این واحد را به علت عدم پرداخت به موقع اقساط، برای حراج، لاک و مهر کرد. دفتر کار پدرم در اثر نفوذ مالک، پلمپ شده بود، منبع درآمدی نداشتیم، تعهدات شرکت پدرم پابرجا بود. پدرم با بسته شدن دفتر کارش به خاطر عدم پرداخت چک‌ها فراری شده بود و چندین ماه، کرایه منزل را نداده بودیم. مخارج خانه، سنگینی خودش را داشت. به خاطر مشکلات، امکان ارتباط با فامیل را از دست داده بودیم. با کارِ مادرم و تا حدودی حقوق مادرِ بزرگم از طرف بیمه‌های اجتماعی، مخارج را در حد رفع و رجوع، تأمین می‌کردیم.

تا سال اول دبیرستان، وقتی پدرم از سرکار می‌آمد، مشروب می‌خورد و بعد هم می‌خوابید؛ گاهی اوقات هم تریاک می‌کشید. من از زمانی که مراحل نوجوانی را طی می‌کردم، مرتب شاهد سقوط او بودم. احساس می‌کردم از حقوق خود، دفاع نمی‌کند و کاملاً نسبت به همه چیز، بی‌تفاوت شده است. به مادرم می‌گفتم؛ چرا پدرم یا شیشه‌ها را خالی می‌کند و یا تریاک می‌کشد؟ او می‌گفت فشار کار او زیاد است و همیشه که تریاک نمی‌کشد. دیگران به خاطر ضعف پدرم، مقداری از زمین‌هایی را که در قدیم خریده بود، به نام خود کرده بودند.

ما، در گذشته، وضع خیلی خوبی داشتیم: چهار اتومبیل سواری و...، پدرم همه را فروخت.

به خاطر خواست درونی‌ام و مشکلات مالی دانشگاه آزاد، رشته مکانیک را رها کردم و درکنکور سراسری شرکت نمودم، دیگر خسته شده بودم و قدرت مقاومت و ادامه این وضع را نداشتم، همه اینها رویهم مرا به طغیان واداشت و آن شب با تمام وجود به عنوان اعتراض به پدرم، فریاد کشیدم.

من تا قبل از این ماجرا، با پدرم حتی بلند هم سخن نگفته بودم.

یک ساعت بعد در حالی که روی تخت دراز کشیده بودم، مادرم وارد اتاق شد و قبل از اینکه چیزی بگویم گفت؛ نمی‌خواستم این مسئله را بدانی؛ ولی مثل اینکه وقتش فرا رسیده است که تو هم آگاه شوی. تو کاملاً نمی‌دانی و باور نداری؛ اما مسئله‌ای که وجود دارد این است که؛ پدرت سالهاست معتاد است و مرتب مواد می‌خورد و بارها نیز اقدام به ترک نموده، ولی راهی برای رهایی پیدا نمی‌کند و دوباره اعتیاد را شروع می‌کند. از آنجا که پدرت همیشه یک محقق بوده، اکنون چند ماهی است که شب و روز خود را صرف آن نموده تا بالاخره بداند، مشکل اصلی ترک‌های نافرجام کجاست و چرا همیشه ناموفق بوده است؟

مادرم گفت: پدرت اکنون چند ماه است که دوباره ترک اعتیاد را شروع کرده است؛ البته نه مثل ترک‌های متداول امروزی. خداوند، راهی جلوی پایش گذاشته است و هر روزه وضعیت خود را می‌نویسد و قصد دارد، اگر به نتیجه‌نهایی رسید، آنرا بصورت کتابی منتشر نماید.

من با شنیدن ماجرای اعتیاد پدرم و نوشتن کتاب و شرح اعتیاد او در ناباوری، شوکه شده بودم؛ لذا با ناباوری پرسیدم:

اگر پدر موفق شود، می‌خواهد کتاب را با نام واقعی خود منتشر کند؟

مادرم گفت: اگر موفق شود، آری.

گفتم: با این کار، آبروی خانوادگی ما در جامعه می‌رود و همه می‌فهمند که پدرم معتاد بوده است. مادرم گفت، پدرت می‌گوید:

اگر راهی را که رفته‌ام درست باشد؛ رهایی انسانها از دام اعتیاد، بر آبروی خانوادگی ما مقدم است.

باز مادرم گفت:

- پدرت می‌گوید: اگر اسم خود را ننویسم، ممکن است خیال کنند، این یک داستان واقعی نیست؛ باید همه چیز طبق واقعیت باشد، حتی نام خودم، تا ثبت با سند برابر باشد.

وقتی مادرم گفت پدرم ۱۷ سال درگیر اعتیاد بوده و بقیه ماجرا را شرح داد؛ من به عمق مسئله پی‌بردم و علت ضعفها و رفتارهای عجیب پدرم را فهمیدم. احساس ترس، تعجب، غم، خوشحالی، احترام و پشیمانی در یک لحظه، لبخندی همراه با قطرات اشک را در من به نمایش گذاشته بودند. شب عجیبی بود؛ بدون شک، هرگز آن را فراموش نمی‌کنم.

دو سه روز بعد، پیش پدرم رفتم، همه چیز طبیعی بود. وقتی از نوشتن کتاب با او صحبت کردم، احساس موفقیت را در چشمانش دیدم.

گذشت زمان و آگاهی در مورد خصوصیات پدرم، برایم روشن کرد که بین شناخت انسان و مسئله اعتیاد، رابطه‌ای بسیار عمیق وجود دارد، شما نیز پس از مطالعه کتاب به آن پی‌خواهید برد.

از آن به بعد؛ پدرم چندین بار در مورد کتاب با من مشورت کرد و در همین زمان بود که به فکرم رسید، در ابتدای کتاب به دلیل آشنائی نزدیکم با او، توضیحی در مورد خصوصیاتش بدهم. این مسئله را با خودش مطرح کردم و او هم با یک لبخند پذیرفت و گفت:

آیا شهادت داری، آنچه را که واقعیت دارد بنویسی؛ حتی اگر بر علیه من و خانواده باشد؟

در آن لحظه، پاسخ خود را با یک لبخند گرفتم؛ اما با یک سؤال

سخت و غیرمنتظره مواجه شدم. هر چه فکر کردم، دیدم نمی‌توانم این دو موضوع را در کنار هم ارزیابی نمایم. اول معرفی پدرم بود و دوم اینکه بنویسم؛ او معتاد است.

گفتم:

پس اجازه بدهید، تا فردا فکر کنم.

پدرم گفت:

مانعی ندارد، بینم چند مردِ حلاجی.

من فردای همان روز نزد پدر رفتم و گفتم؛ باشد می‌پذیرم، بشرط آنکه فقط اشاره‌ای کوتاه بنمایم.

پدرم گفت:

مانعی ندارد.

حال اجازه بدهید تا قدری به گذشته برگردیم تا شما هم با خصوصیات پدرم و مطالبی که به نظرم جالب است، آشنا شوید.

با مطالبی که در ابتدا آوردم، شما از دشوارترین دوران زندگی ما آگاه شدید. برای اینکه بدانید چگونه شرایط دست به دست هم می‌دهند تا تقدیری به وقوع بپیوندد، به گذشته‌ای دورتر برمی‌گردیم. در اینجا شما از نحوهٔ تاثیر اعتیاد، در زندگی ما آگاه می‌شوید.

در دوران کودکی، زمانی رسید که وجود پدر و مادر را در کنارم به خوبی احساس می‌کردم. هرروزصبح قبل از رفتن پدرم به سرکار با او خداحافظی گرمی می‌کردم و درست وقتی که هوا تاریک می‌شد، برای برگشتن او به خانه لحظه‌شماری می‌کردم و هر وقت صدای سه زنگ پیاپی به صدا در می‌آمد با خوشحالی در را باز می‌کردم و از روی پله ها خودم را در بغلش می‌انداختم. او

بسیار مهربان و سرحال و از نظر جسمانی، بلند قد و قوی و دائماً درحال کار و تحقیق بود، او روی پروژه ساخت چشم‌های الکترونیک کار می‌کرد تا از حوادث کاری و قطع شدن دست کارگران در زیر دستگاه پرس جلوگیری نماید. او تقریباً تمامی وقتش را صرف کارش و اوقات فراغتش را صرف مطالعه در مورد عرفان و شناخت انسان می‌کرد. بعضی وقت‌ها یک یا دو هفته به مسافرت می‌رفت و شب و روز، کار می‌کرد و زحمت می‌کشید تا پول لازم را برای تحقیقاتش فراهم کند.

به لطف خداوند در این کار موفق شد و توانست در چند زمینه از تحقیقاتش سرمایه‌گذاری کند.

ولی ناگهان و به آرامی دیدم، وضع دارد بهم می‌خورد و روز به روز مشکلات پدرم بیشتر و بیشتر می‌شود. وضع به قدری بغرنج شد که من، خُرد شدن پدرم را زیر آن فشارها می‌دیدم، ظرف چند سال، موهای سرش سفید شد. چیزی که عجیب به نظر می‌رسید این بود که، چرا پدرم مانند گذشته با تلاش و پشتکاری که در او سراغ داشتیم، شرایط نامطلوب را عوض نمی‌کند؛ در واقع چرا از نو شروع نمی‌کند؟

به همین دلیل وقتی به علت اصلی پی بردم، از قدرت وحشتناک و تخریب کننده مواد مخدر به خداوند پناه بردم. چیزی نمانده بود که زندگی ما از هم پاشیده شود. اگر خواست خداوند و حرکت پدرم نبود، بدون شک امروز، پدر و مادرم را در کنارم نمی‌دیدم. من به عنوان فردی که از ابتدای وابستگی پدرم به مواد، او را می‌شناختم و شاهد تغییر او بودم، بر خود لازم دیدم تا این مطالب را با شما در میان بگذارم.

در پایان از خداوند مهربان به خاطر لطف بزرگی که در حق ما و همه
 انسانها نموده و از مادرم به خاطر صبر و تحملش که در همه شرایط در کنار
 پدرم و یار و یاور خانواده ما بوده است، سپاسگزارم.
 بیائید تا این امانت الهی را از ژرفای وجود خود بیرون بکشیم که این خود
 بزرگترین عبادت است.

که در گدا صفتی کیمیاگری داند	غلام همت آن رند عافیت سوزم
نه هر که سر بتراشد قلندری داند	هزار نکته باریکتر زمو اینجاست

" به پاکی دریاها ژرف باشید "

امین

فرزند نویسنده

دانشجوی فیزیک



❖ قوانین

پس از ستایش الله و درود بی پایان بر فرستادگان، فرمانداران و فرماندهان او، سفر عبور از منطقهٔ ۶۰ درجه زیر صفر را آغاز می‌نمائیم.

باشد که این سفر، هرچند گامی کوچک برای مقابله با نیروهای تخریبی و بازدارنده و تحقیقی مستند برای کاوشگران باشد تا با کامل نمودن این تجربه و تحقیق بیشتر، از نظر علمی و عملی، بر آن بیفزایند؛ زیرا، **علمی که تجربه**

شده باشد، سندی بدون نقص خواهد بود.

در این مجموعه، از قوانینی استفاده شده است که می‌توان آنها را قوانین الهی نامید و قابل استفاده برای همهٔ انسانهاست و همانگونه که بعضی از قوانین ریاضی و فیزیک، ثابت هستند؛ این قوانین هم ثابت می‌باشند.

این قوانین، پلهایی بسیار نیرومند برای اندیشهٔ ما هستند که در طول سفر، بیان می‌شوند و مورد استفادهٔ ما قرار خواهند گرفت.

لطفاً آنها را ملکهٔ جسم و جان خود نمائید؛ گرچه این قوانین بسیار ساده و روان هستند؛ اما تأثیری شگرف دارند و راه را برای ما نمایان می‌کنند.

✱ قانون اول:

" با تفکر، ساختارها آغاز می‌گردد

بدون تفکر، آنچه هست رو به زوال می‌رود "

در اینجا بهتر است بگوئیم؛ چگونه همه چیز، پیدا می‌شود و یا چگونه همه چیز، خلق می‌شود.

برای پیدا شدن یا بوجود آمدن و یا خلق شدن، اولین قدم، یک فکر و یا یک اندیشه است و این اندیشه یا فکر، آغاز خلق کردن است. بنابراین انسانها برای پیدا شدن هم، لازم است تفکر نمایند که در ادامه، نیروی القا و احیا و تحرّک هم موجود می‌باشد.

به عبارتی؛ همه چیز اول مثل صفحه سفید نقاشی است، سپس ذره ذره، تصویر، پدیدار می‌گردد و از معنی آن، هم زشت و زیبا وهم خوب و بد، پدیدار می‌شود.

پس، اول باید تفکر کرد.

شاید لازم باشد هفته‌ها تفکر نمائیم تا راه نمایان گردد؛ چنانکه در قسمتهایی از کتاب به مطالبی برخورد می‌نمائید که احتمالاً سنگین و پیچیده به نظر می‌رسند و یا مقداری فلسفی‌اند، اصلاً مهم نیست، شما آسوده خاطر آنرا مطالعه نمائید و عبور کنید؛ چون در هنگام سفر؛ ممکن است هر مطلب را در آینده، چندین و چند بار مطالعه نمائید تا مفاهیم اصلی را کم کم درک کنید. اگر هم حوصله این کار را نداشتید بهرحال با یک بار خواندن، راه و مسیر سفر بر شما نمایان می‌شود؛ زیرا روش ما روش الگوئی است و این روش برای همه، قابل استفاده می‌باشد.

اکنون که شروع به نوشتن ماجرا می‌کنم، اواسط بهمن ماه سال ۷۵ شمسی و حدوداً یک ماه‌ونیم به فصل بهار یا فصل زایش طبیعت مانده است. در اصول مذهب ما، در سال، یک ماه را از سحر تا غروب آفتاب، لب به هیچ نوع غذایی نمی‌زنیم.

امسال پس از گذشت ۴۸ سال از عمرم، سومین سال بود که جسته گریخته، روزه می‌گرفتم؛ البته غیر از زمان کودکی که همهٔ بچه‌ها، روزهٔ کله گنجشکی می‌گرفتند.

روزه گرفتن من، یک فرق با روزهٔ شرعی داشت و آن تفاوت این بود که؛ در اثر اعتیاد به مواد مخدر، بجز سحر و افطار و آخر شب، ۲ یا ۳ بار هم در طول روز، مواد مصرف می‌کردم و با خود می‌گفتم؛ بهتر از این است که اصلاً روزه نگیرم، انشاالله خداوند قبول می‌کند.

مواد مصرفی من شیر و تریاک بود. چون کشیدن، دیگر جوابگوی من نبود، کم کم در طول ۱۷ سال، به خوردن، پناه برده بودم. البته از کشیدن هم دریغ نمی‌کردم؛ زیرا کسانی که این مشکل را دارند، می‌دانند که کشیدن مواد جوابگوی خوردن آن نیست. برای مثال اگر تقریباً یک گرم مواد بخوریم، شاید معادل ده گرم کشیدن مواد باشد؛ اما درکشیدن، فک انسان خسته می‌شود و جواب مناسب نمی‌گیرد. مصرف مواد من در ۲۴ ساعت، بیش از ۵ گرم تریاک و یا شیر بود، البته شیر، قویتر از تریاک است؛ اما من به هر دو عادت داشتم؛ چون تهیهٔ شیر مشکل‌تر بود، بیشتر خود را به تریاک، عادت داده بودم و در روز ۵ یا ۶ بار می‌خوردم، بطوریکه همیشه مواد درجیم بود و هر ۳ یا ۴ ساعت، یک تکه از موادی که داشتم می‌کندم و می‌خوردم. (با آب و یا چای و یا بدون آنها با آب دهان قورت می‌دادم) روزه هم که می‌گرفتم، این قاعده، اجرا می‌شد.

✿ آغاز تفکر

امسال روزه گرفتیم. حدود ۱۵ روزه که از ماه مبارک رمضان گذشت، متوجه شدم، دو وعده از پنج وعده مصرف مواد من، مرتب شده است که رأس ساعت، مصرف می‌کنم. از خودم پرسیدم؛ تو اصلاً می‌دانی چقدر مواد مصرف می‌کنی؟ بعد به خودم جواب دادم: دقیقاً نه!

ولی اکنون ۲ وعده، مرتب شده است؛ یکی هنگام سحر و دیگری غروب یا افطار؛ اما بقیه ساعات مصرف، اینگونه بود؛ یک وعده ساعت ۸ یا ۹ صبح، یک وعده ساعت ۱۱ یا ۱۲ یا ۱ بعد از ظهر، یک وعده ساعت ۲ یا ۳ بعد از ظهر و یک وعده هم ساعت ۱۰ یا ۱۱ شب. البته ممکن است یک روز ۵ وعده باشد و روز دیگر ۶ وعده و شاید هم کم و زیاد شود. کشیدن هم وضع مشخصی ندارد؛ ولی برای من، کشیدن دیگر حکم تشریفات را پیدا کرده بود.

با این اندیشه بود که تقریباً در پانزدهم ماه مبارک رمضان تصمیم گرفتم حداقل به شیوه مصرف مواد خود، سروسامانی بدهم و بدانم که پس از ۱۷ سال اعتیاد، چند وعده و چه مقدار مصرف می‌نمایم. زیرا مقدار یا وزن دقیق مواد مصرفی را نمی‌دانستم و هرمرتبه مثلاً ۱۰۰ گرم مواد (تریاک) تهیه می‌کردم که گاه در طی مدت ۱۵ روز، گاه ۱۶ روز و گاهی هم ۱۷ روز مصرف می‌شد؛ بستگی به شرایط داشت، البته هیچوقت خماری را احساس نمی‌کردم؛ چون قبل از رسیدن خماری، پشت سرهم، مواد را مصرف می‌کردم.

درسی که از ماه رمضان گرفتم این بود که حداقل توانستم مصرف و مقدار مواد را مرتب نمایم و از وضع خود، آگاهی یابم. با این اندیشه، جدول مصرف مواد را به شرح زیر تنظیم نمودم:

۱ گرم	سحر ساعت ۵ صبح	وعده اول
۱ گرم	ساعت ۹:۳۰ صبح	وعده دوم
۱ گرم	ساعت ۲ بعد از ظهر	وعده سوم
۱ گرم	اذان مغرب، افطار	وعده چهارم
۱ گرم	ساعت ۱۱ شب	وعده پنجم
۵ گرم در روز		جمع

برای تقسیم ۱۰۰ گرم مواد، آنرا با چشم، به ۲۰ قسمت کردم که هر قسمت ۵ گرم می‌شد.

۱۵ قسمت را برای خوردن ۱۵ روز گذاشتم و ۵ قسمت دیگر را برای کشیدن فوق برنامه با به اصطلاح سیخ و سنگ (شبه قل‌قلی‌های امروزی). هر صبح، آن یک قسمت را به ۵ قسمت مساوی دیگر، تقسیم و سر ساعت، مصرف می‌کردم.

حدود یک هفته، همین برنامه را اجرا نمودم و چیزی از مواد، کم نکردم، آن هنگام حتی در اندیشه ترک هم نبودم؛ زیرا فکر آن، بدنم را می‌لرزاند. این یک هفته با برنامه‌ریزی به خوبی و خوشی انجام شد و هیچگونه کمبودی احساس نکردم.

✱ قانون دوم:

**"در جهان ما، تفکر، قدرت مطلق حل نیست؛
بلکه توأم با رفتن و رسیدن، آنرا کامل می نماید."
به عبارتی؛ فکر خالی، کافی نیست، فکر باید به مرحله ظهور
برسد.**

در این شرایط فکر می کردم حالا که من روزه می گیرم، حداقل برای امتحان اگر بتوانم وعدهٔ ساعت ۲ بعد از ظهر را حذف نمایم خوب است. این کار را کردم و منتظر شدم تا چه اتفاقی رخ خواهد داد. کارِ چندان مشکلی به نظرم نیامد. خصوصاً که ۳/۵ ساعت بعد، نوبت بعدی فرا می رسید و من، مواد سهمیه بندی خود را نوش و یا نیش جان می کردم.

یک هفته ای که به پایان ماه روزه مانده بود ابتدا این آزمایش را در جدول زیر ترسیم نمودم. حالا جدول قبل و جدول جدید را می نویسم:

از روز ۷۵/۱۱/۷ جدول زیر اجرا می شد.

۱ گرم	۵ صبح یا سحر	وعده اول
۱ گرم	۹:۳۰ صبح	وعده دوم
۱ گرم	۲ بعد از ظهر	وعده سوم
۱ گرم	۵:۳۰ بعد از ظهر	وعده چهارم
۱ گرم	۱۱ شب	وعده پنجم
۵ گرم در روز		جمع

از تاریخ ۷۵/۱۱/۱۵ جدول زیر تنظیم گردید:

۱ گرم	۵ صبح	وعده اول
۱ گرم	۹:۳۰ صبح	وعده دوم
۱ گرم	۵:۳۰ عصر	وعده سوم
۱ گرم	۱۱ شب	وعده چهارم
۴ گرم		جمع

از روز بعد، آزمایش را آغاز نمودم و اصلاً در اندیشه ترک اعتیاد نبودم و با خود، بازی یا خودم را آزمایش می‌کردم.

با این تجربه، برایم روشن شد و در کمال سادگی دیدم که ناراحتی چندانی برایم به وجود نیامد، درعوض درموقع افطار ساعت ۵:۳۰ بعد از ظهر که نوبت بعدی می‌رسید، لحظه شماری می‌کردم که آن ساعت برسد و در هنگام افطار، مواد خود را قبل از هر خوراکی دیگری با یک لیوان چای داغ بخورم. در این شرایط، لذت غیر قابل وصفی به من دست می‌داد. برایم جالب بود که پس از چندین سال، کمتر اتفاق می‌افتاد که در هنگام روز، ۷/۵ ساعت بدون مواد، زمان را سپری نمایم. بعلاوه نزدیک شروع خماری که می‌رسید، افطار هم آغاز می‌شد و بسیار لذتبخش بود.

بدین ترتیب توانسته بودم حرکتی را آغاز نمایم که برایم بسیار تعجب آور و لذتبخش بود و من حاضر نبودم از افتخاری که کسب کرده بودم و لذتی که می‌بردم صرف نظر نمایم.

البته در این مرحله هم هیچگاه فکر ترک اعتیاد نتوانست به عقل و یا ذهن من برسد، فکر ترک اعتیاد، بدنم را به لرزه در می‌آورد.

یک ضرب المثل چینی می‌گوید؛ سفر هزار فرسنگی با "قدم اول" آغاز می‌شود و من آن قدم را برداشته بودم؛ اما هنوز خود، خبر نداشتم. بهر حال ماه رمضان تمام شد و عید را جشن گرفتم؛ گرچه روزه گرفتن من مثل انسانهای سالم و عادی نبود، ولی بهر حال با وجود بیماری مواد مخدر، گامی کوچک برداشته بودم. در حقیقت، اینجا قانون سوم، خود را نشان داد.

✱ قانون سوم:

" با حرکت، راه نمایان می‌شود

رکود برهیج موجودی جایز نیست "

با حرکت‌هایی که من انجام داده بودم بهرحال راه تا حدودی نمایان شده بود؛ اما جرأت ادامه را نداشتم، البته با تفکر و حرکت، نتیجه زیر بدست آمده بود.

۱) زمان مواد مصرفی برای ۵ وعده، تنظیم و مقدار و میزان آن بطور نسبتاً دقیق، تعیین شده بود. (روزانه ۵ گرم)

۲) با یک تفکر و حرکت ساده، مقدار ۵ وعده در روز، تبدیل به ۴ وعده شده بود و همین طور میزان مصرف روزانه از ۵ گرم به ۴ گرم رسیده بود. درحقیقت، مصرف مواد، $\frac{1}{5}$ تقلیل یافته بود.

در یک مرحله، فاصله زمانی مصرف از ۴ ساعت به ۷/۵ ساعت رسید که نقطه تحمل بدن در این مرحله، بالاتر رفت.

این دو حرکت، نقاط روشنی را در اندیشه تاریک من نسبت به اعتیاد به وجود آورده بود. در سالهای گذشته، تقریباً همه چیز را از دست داده بودم، چه در اثر سهل انگاری و بی‌کفایتی خودم، که البته کاملاً طبیعی بود؛ چون از یک بیمار مواد مخدر، بیش از این انتظار نمی‌رفت و چه در اثر سوءاستفاده‌های دیگران، حتی نزدیکان خودم؛ چون می‌دانستند من معتاد هستم به همین دلیل حداکثر سوءاستفاده‌ها را از من می‌کردند.

دیگر تمام دربها را بر روی خودم بسته می‌دیدم و به زیر صفر رفته بودم

و می‌توان گفت؛ در پایین‌ترین نقطه تاریکیها قرار داشتم.

تنها یک روزنه کوچک نور وجود داشت که دریای بیکران تاریکیها را می‌شکافت و در اعماق این ظلمت، خودش را به من می‌رساند و آن مراد و استادان من بودند که در هفته، یک یا دو بار به ملاقات من و همسرم می‌آمدند. البته مراد ما، سردار و استاد ما سیلور؛ از اعتیاد من و عمق تاریکیها کاملاً با اطلاع بودند، ولی هرگز به روی خودشان نمی‌آوردند و حدود ۴ سالی بود که نور معرفت آنها به کالبد یخ زده ما، آغاز به تابیدن نموده بود.

در گذشته، هر چند وقت یکبار، به صورت سربسته، مطالبی را در مورد اعتیاد به ما می‌گفتند و من اصلاً متوجه نمی‌شدم و یا به عبارتی، شاید نمی‌خواستم متوجه بشوم، تا اینکه وقتی دیدند من یک قدم برداشته‌ام و به اوضاع و احوال اعتیاد خود در حال سرو سامان دادن هستم، یکبارہ موضوع بحث‌های آنها عوض شد؛ البته باز هم مستقیماً اشاره نمی‌کردند، بلکه به صورت تمثیل، سخن می‌گفتند که با هم با آنها آشنا خواهیم شد.

۷۵/۱۲/۱۱ 

اکنون تقریباً ۲۶ روز از برنامه سروسامان دادن به مصرف مواد من می‌گذرد و تنها تلاشی که به خرج داده بودم این بود که؛ در این ۲۶ روز، وضعیت را ثابت نگه داشته بودم و در هر روز ۴ وعده، مواد را مصرف می‌کردم.

بهر تقدیر امروز پنج شنبه مورخه ۷۵/۱۲/۱۱ مراد خود، سردار را ملاقات می‌نمایم و در زیر، دقیقاً سخنان ایشان را می‌نویسم؛ البته خودم برای اینکه مفهوم واقعی سخنان ایشان و یا استاد سیلور را درک کنم، گاهی مجبورم آنها را چندین بار بخوانم و گاهی چندین ساعت، تفکر نمایم و هر بار با تفکر، مطالب

تازه‌ای برایم کشف می‌شود.

اکنون تقریباً ساعت ۱۰ شب است که به ملاقات ایشان می‌رویم و یا ایشان به دیدن ما می‌آیند. سردار همیشه با نام خداوند، بحث را آغاز می‌نماید. اینک، عین گفته‌های ایشان را بدون کم و کاست می‌نویسم؛ چون ما راوی گفته‌های ایشان هستیم، هیچ دخل و تصرفی در متن گفتار، انجام نمی‌دهیم.

❖ ۲۵/۱۲/۱۱ **سردار**

لنگر کشتی را بکشید!

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام علیکم فرزندانم، ما خوب هستیم، انشاءالله شما هم خوب باشید، می‌دانم که در شرایط چندان مساعدی نیستید؛ باشد، زمان در حال عبور است و برای مسائلی که پیش می‌آید، ما براین حالتها کاملاً واقف هستیم.

در بُعد حیاتِ مادی چنین است که می‌بینید، انسان گاهی مانند پرنده‌ای است که بر یک کشتی سوار است و دنیا را ازهمین روزنه می‌بیند و گاهی با یک بلم کوچک تا بیکران می‌رود و می‌اندیشد که حتی بلم را به پرواز درآورد و زمانی در جائی می‌ماند و به علت و معلولهای آن، فکر نمی‌کند.

نیک می‌داند که باید مکان را تغییر بدهد؛ اما در میان آبهای پرتلاطم، اسیر می‌شود تا به خشکی برسد.

طوفان، همچنان ادامه دارد و در این مقوله، باید به نیروهای درون خود، فکر کند و از قدرت آنها قوت بگیرد.

بایستی خوب جوانب امر را در نظر آورد که چگونه از نیروهای الهی خفته

درون برای آزادی و رهائی خود، از گیر آب، سود جوید.

باید از آنچه که توسط حق تعالی در وجود آدمی نهاده است به جای خود، مورد استفاده قرار بدهیم که معلمی خواهیم بود برای آینده.

در اندیشه‌های بهتر، وسعت عمل بوجود آورید و برای کشتی خود که لازمه هستی و ادامه حیات در آن است، نوعی دیگر باشید.

می‌دانید که کار، ابتدا مشکل است؛ اما لنگرکشتی را از آب بکشید.

شروع حرکت در بیکران و آغازی تازه برای جان بخشیدن می‌شود، ما هم که در کنار جویی نشستیم، بعضی اوقات سفری کوتاه به قبل خود می‌نمائیم و یادی از همه حیاتهای خود می‌نمائیم، تلاش بنمائید.

گذرگاه زندگی؛ مانند مثلثی است سیاه که گاهی از زوایای آن کشیده می‌شود و شکلی دیگر پدید می‌آید؛ اما از تمامی آن می‌شود راحت عبور کرد و به کشاکشهای متعدد آن، توجه ننمود.

به عبارتی می‌شود به آنچه غیر ممکن می‌نماید، امکان بخشید. باید بگوئیم که قدری در آن چه به سر ما می‌آید، خود ما در آن بی‌تأثیر نیستیم، از خواستهای مشروع خود می‌گذریم، بدون اینکه بدانیم از آن ماست و قدری مأخوذ به آداب خویشیم و این در ادامه مسئولیتهای ما، تأخیر ایجاد می‌نماید که بیشتر اوقات، قابل جبران نیستند.

ما آنچه لازم بود، طبق فرمان به عرض شما رسانیدیم و با شما است که در ادامه، کدامین جهت را مورد نظر قرار بدهید.

معنای جنگ بدون کشته و خونریزی را خوب می‌دانید؛ اما وقتی تهور، مطرح باشد، محاسبات صحنه، کاملاً به گونه‌ای دیگر است.

هر دو ممکن است در مدت زمان به ناآرامی و خسته بودن برسد؛ اما این

را خوب می‌دانید که؛

درمسائل حیاتی، به خداوند مسئولیت دادن؛ یعنی سلب مسئولیت از خویش است، که در این مقوله، تکلیف معلوم نیست که چه کسی باید به فرمان برسد؛ آدمی یا الهی.

قدری مشکل است؛ اما قابل اجراست، ما به تردد می‌پردازیم، فرمان می‌گیریم؛ اما در حیاتِ غیرفرمانی و غیرمأموری هم، بی‌تفکر و اندیشه و انجام نیستیم؛ زیرا در هر بُعدی در حالت‌های خاص، خود انجام کار، جزء ضروریات، محسوب می‌شود. خداوند برای خلق انسان، آنقدر بی‌نقص، عمل نموده که آنچه می‌گوید، در عمل به انجام می‌رساند. پس ما هم که ذره‌ای از وجود باری تعالی هستیم، باید به همان اندازه در تفکر و عمل، دقیق عمل کنیم.

تا هم خود و هم خداوند از ما راضی باشد. ما باید برویم. خداحافظ.

در این جلسه، باز هم سردار، بطور روشن، راجع به اعتیادِ من، سخنی نگفت؛ و من هم، چندان متوجه مطلب، نشدم. شاید کمی احساس کرده بودم؛ ولی سخن، روشن و پوست‌کنده نبود. به همین دلیل، فکر نکردم که مسئله، مسئلهٔ اعتیاد است؛ اما امروز که مطلب را می‌نویسم و شاید یک ماهی هم از این جلسه گذشته است، مطلب را حالا متوجه می‌شوم و توضیح می‌دهم. احتمالاً تمثیل پرنده، خود انسان است که سوار کشتی می‌شود و کشتی، جسم یا کالبدِ فیزیکی انسان است.

افتادن کشتی در، گیر طوفان، قرارگرفتن انسان و سلول‌های جسم او در دام مواد مخدر یا درگیر شدن با هرگونه مشکل دیگر است. جسم انسان در دام اعتیاد است و از همه طرف، احاطه شده است و می‌خواهد خود را رها سازد و

کشتی را به ساحل برساند؛ اما فشار آب و طوفان، اجازه نمی‌دهد که انسان، رها شود (اثرات مخرب اعتیاد روی ساختار جسم انسان).

برای رهایی، بایستی به خود متکی باشیم و از قدرت درون، استفاده نماییم، قدرت و نیروئی که بسیار عظیم؛ اما خفته است. ما در سفر به آرامی آن را بیدار خواهیم نمود و بیدار شدن این نیرو، در هر انسان به منزله زنده شدن دوباره اوست. ما باید با تمام قدرت آنرا مهار کنیم و جلوی آن، سد مستحکمی بنا نماییم تا در شرایط لازم برای آبیاری شهر وجودمان از این انرژی ذخیره شده، بهره ببریم.

مسئولیت گرفتار شدن در دام طوفان (اعتیاد) را خود باید بپذیریم و با کمال شهامت، بدانیم که خود کرده‌ایم و این مسئولیت را به گردن احدی نیندازیم و اگرها و مگرها را کنار بگذاریم.

ما بایستی بدانیم و منتظر هیچ معجزه‌ای از بیرون نباشیم؛ چون برای درمان اعتیاد، هیچ معجزه‌ای رخ نخواهد داد؛ مگر آنکه خود ما باعث شویم تا معجزه به سراغ ما بیاید و خواهد آمد.

به عبارتی، مسئولیت درمان اعتیاد خود را به عهده خداوند واگذار نکنیم و در صورتی خداوند به ما کمک خواهد کرد که خود، حرکت را آغاز نماییم.

من به این مسئله، ایمان کامل دارم که با حرکت درست، هم معجزه رخ می‌دهد و هم خداوند، یاری می‌کند. برای من این معجزه با کمک خداوند و حرکت خودم، رخ داد.

اما اگر بخواهیم، خداوند بدون حرکت خودمان این مسئله را برای ما حل کند، درست مثل این است که؛ معلم حساب دبستان، دائماً خودش برای دانش آموزان، مسئله‌ها را حل نماید و خود شاگرد هیچ تلاشی برای حل مسائل،

انجام ندهد.

شاید زمانی که شاگرد دوم یا سوم دبستان بودیم، چنین فکر می‌کردیم که مگر چه می‌شود که معلم، خودش مسائل را برای ما حل نماید و می‌گفتیم؛ معلم خوب و مهربان کسی است که این کار را برای ما انجام دهد، زیرا در آن زمان به لزوم حل مسائل، توسط خودمان، آگاهی نداشتیم.

آیا امروز هم، چنین فکر می‌کنید؟ حاضر هستید معلم حسابِ فرزند شما تمام مسائل حساب را خودش به جای فرزند شما حل نماید؟

حتماً خواهید گفت: خیر

چرا؟ چون امروز، آگاهید.

واگذار کردن کلیه مسئولیتها به خداوند، فقط از طرف انسانهایی انجام می‌گیرد که مثل همان شاگرد دوم یا سوم دبستان؛ هنوز در ناآگاهی، غوطه‌ورند.

ولی این را هم خوب می‌دانیم که اگر شاگرد، اقدام به حل مسائل نماید، هم مورد حمایت معلم قرار می‌گیرد و هم رفع اشکال می‌نماید.

همین رابطه هم، بین الله و انسان برقرار است. آنهایی که اقدام به حل مسائل می‌نمایند، مورد حمایتِ الله، قرار می‌گیرند.

اکنون به قانون بعدی می‌رسیم که یکی از مهمترین و سرنوشت‌سازترین قوانین می‌باشد و آن، پیدا کردن راهی است که به حقیقت، نزدیکتر باشد.

✱ قانون چهارم:

"رمز و راز کشف حقیقت در دو چیز است:

یکی؛ یافتن راه و دوم؛ آنچه برداشت می‌نماید."

در اینجا بحث را روی پیدا کردن راه، ادامه می‌دهیم تا به اهمیت آن بیشتر پی ببریم؛ زیرا مسئله فوق العاده مهمی است. چه بسا انسانهای زیادی که قربانی می‌شوند؛ فقط به این دلیل که راه را پیدا نکرده‌اند و یا راه را اشتباه رفته‌اند. هستند و بسیار هم هستند کسانی که قربانی شده‌اند. آنها از هیچ تلاشی فروگذار نکرده‌اند و انسانهای مصمم و با کوششی هم بوده‌اند؛ اما فقط در اثر انتخاب غلط، وسایل نابودی خود و دیگران را فراهم نموده‌اند.

حتی بعضی از انسانها که راه حل نهایی را برای درمان اعتیاد خود، پیدا نکرده‌اند دست به خودکشی زده‌اند، نمی‌توانید بگوئید این انسانها اراده نداشته‌اند، چرا که اراده فوق العاده قوی هم داشته‌اند؛ اما جسم آنها از تعادل طبیعی خارج شده بود و آنها بیمار بودند، بیمار جسمی، نه بیمار روحی و روانی. و این مسئله پیدا نکردن راه صحیح‌تر، در تمام زندگی آنها نقش موثری داشته است. چه بسیار انسانهایی که وارد دسته‌های گوناگون شده‌اند و به خیال خود، راه درستی انتخاب کرده بودند و به فکر خود به مرغزار می‌رفتند، در حالیکه سر از مسلخ در آوردند و نابود شدند و موقعی فهمیدند که کار از کار، گذشته بود.

بنابراین؛ یافتن راه، یکی از مهمترین و اصلی‌ترین مسئله‌ها می‌باشد. خوب می‌دانید که اعتیاد، به آرامی و اندک اندک جلو می‌آید و همه چیز را در سر راه خود، نابود می‌کند. هرچه انسان، اراده محکمتر داشته باشد زودتر به

دام می‌افتد. در دریا کسی غرق می‌شود که شناگر است، آدمی که شنا بلد نیست اصلاً وارد قسمت‌های عمیق دریا نمی‌شود. ما از سنگ، سخت‌تر و از آب، نرم‌تر نداریم؛ اما همین آب با خصوصیت نرمی خود، قطره‌قطره، روی سنگ می‌ریزد و در نهایت به مرور زمان، آنرا سوراخ و یا آنرا متلاشی می‌نماید.

اعتیاد هم از همین روش استفاده می‌کند و شخصیت و اراده را هر چه که باشد به زانو درمی‌آورد. ما درمیان خود، انسانهای با اراده و پرتلاش از تمام طبقات جامعه را داریم؛ از استاد دانشگاه گرفته تا پزشک و کارمند، دانشجو و شخص عادی، باسواد و بی‌سواد، همه در دام نیروهای تخریبی و باز دارنده، گرفتار شده‌اند و تاکنون راه‌هایی را نیافته‌اند.

چه بسا این انسانها از اعتیاد خود رنج می‌برند و بارها هم تصمیم گرفته‌اند خود را از دست این عجز که به صورت عروس زیبایی آراسته شده، رها نمایند و زیر نظر پزشکان ترک اعتیاد، اقدام به ترک هم نموده‌اند؛ اما باز هم به اعتیاد خود برگشته‌اند. چرا؟ کسی می‌داند که علت چیست؟

همه می‌گویند: اراده نداشته‌اند، مشکل روانی دارند، خودخواه هستند. اما این جوابها درست نیست.

لازم به توضیح است که ممکن است بحث و سخن ما در اینجا به گونه‌ای باشد که این طور تعبیر شود که داریم از اعتیاد و یا از معتاد دفاع می‌کنیم!

بله همینطور است! ما از شخص معتادی که خواستار رهایی است و هر چه تلاش می‌کند راه را نمی‌یابد، دفاع می‌کنیم؛ چون با زدن یک برچسب به هر فرد که معتاد است او از کلیه حقوق اجتماعی محروم می‌گردد. و آن هم معتادی که بارها سعی کرده از این دام اعتیاد خلاص شود، اما راهی برای رهایی پیدا نکرده است. در اکثر میزگردها که متخصصین ترک اعتیاد، گرد هم جمع می‌شوند،

در پایان جلسه با نثارکردن مقداری فحش و ناسزا به افراد معتاد و اینکه آنها تعادل روانی ندارند، خودخواه هستند و انگل جامعه هستند و اراده ندارند با سلام و صلوات به جلسه خود، پایان می‌دهند.

تاکنون شده است کسی پاسخ این سؤالها را بدهد که:

۱- چرا شخصی چندین بار تمام سختیهای ترک را تحمل می‌کند، ولی پس از مدتی دوباره به اعتیاد رو می‌آورد؟

۲- چرا شخصی تمام اهانتها و حقارت‌های جامعه را تحمل می‌کند، ولی حاضر نیست از اعتیاد دست بردارد؟

۳- چرا فردی از خانواده، طرد می‌شود و حاضر نیست از اعتیاد دست بردارد؟

۴- چرا شخصی در مراکز بازپروری معتادان، ترک می‌کند و تمام سختیها را تحمل می‌کند و دوباره به اعتیاد خود، روی می‌آورد؟

۵- چرا شخصی حاضر است تمام سرمایه خود را از دست بدهد، اما حاضر نیست از اعتیاد دست بردارد؟

۶- و در آخر؛ چرا شخصی پس از ترک‌های گوناگون، در نهایت، چون نمی‌تواند ترک اعتیاد کند، دست به خودکشی می‌زند؟

چرا؟

و همینطور، دهها و صدها چرای دیگر!

حتماً پاسخ می‌دهید: به دلیل بی‌ارادگی، خودخواهی، بیماری روانی، حیوانیت، عدم اعتماد به نفس و..؛ اما ما می‌گوییم: به دلیل بیماری، آنهم از نوع جسمی.

چون رابطه روان یا جان انسان با جسم انسان؛ مانند رابطه سوارکار است

با اسب.

سوارکار؛ روح انسان است و اسب؛ جسم انسان.

سوارکار؛ روان انسان و اسب، جسم اوست.

اگر سوارکار، سوارکاری قابل و ماهر؛ اما مرکب او، خری لنگ و بیمار باشد، آنوقت چه؟ چون ما مرکب و سوارکار، هر دو را یکی می‌بینیم و حرکت آنها بسیار کند و غیرمتعارف است، تمام ایرادها را از سوارکار می‌دانیم، در صورتی که مرکب او خری لنگ و بیمار است؛ اما اگر مرکب او که خری لنگ است معالجه شود و تبدیل به مرکبی رهوار گردد، آنوقت قدرت و نیروی مرکب و سوارکار را خواهیم دید؛ البته در آینده، این موضوع را بیشتر خواهیم شکافت.

در اینجا لازم است معنی لغوی اعتیاد و ترک را مورد بررسی قرار بدهیم. البته در این بخش، بحث ما پیرامون مخدرهای قوی است که از خانواده تریاک هستند مثل: خود تریاک، شیر، سوخته، هروئین، مرفین و غیره. این مواد به هر طریق، مورد استفاده قرار گیرند، روی ساختار و سیستمهای جسم، اثر منفی قابل توجهی می‌گذارند.

وگرنه مخدرهای ضعیفتر مثل حشیش، چرس، بنگ، گرس و هم‌خانواده‌های آنها، مقوله دیگری هستند و مبحث دیگری می‌طلبند که فعلاً در مقوله بحث کنونی ما نمی‌گنجد. گرچه برای آنها هم می‌توان از همین روش استفاده نمود. اما همچنین کلیه مواد مخدری که استفاده دراز مدت از آنها در ساختار فیزیکی جسم، اثری مخرب بجای می‌گذارند و عدم استفاده از آنها نیز تعادل جسم را بهم می‌ریزند، در بحث ما می‌گنجد؛ حتی مشروبات الکلی.

اکنون به فرهنگ لغت مراجعه می‌نمائیم تا مشخص شود اعتیاد، چگونه معنی شده است. در فرهنگ عمید و در فرهنگ لغت دکتر محمد معین، اینگونه آمده است:

اعتیاد= عادت کردن، خوگرفتن

که البته ما این معنی را برای مواد مخدر قوی قبول نداریم. ما اعتیاد را اینگونه معنی می‌کنیم:

اعتیاد= بیماری است که خود شخص آنرا بوجود می‌آورد. که البته این امر چه دانسته و چه ندانسته صورت گیرد، هر دو از ناآگاهی شخص، حکایت می‌کند.

اعتیاد= خارج شدن بعضی از سیستم‌های حیاتی انسان یا هر موجود از تعادل طبیعی.

اعتیاد= از کار افتادن سیستم‌های مختلف جسم انسان، چه پنهان و چه آشکار.

حال ببینیم ترک چه معنی شده است:

ترک= وا گذاشتن، ول کردن، دست برداشتن از کاری یا چیزی.

در اینجا معنی ترک را برای مسائلی مثل: قماربازی، کبوتربازی، مسواک زدن و امثالهم، قبول داریم؛ اما موقعی که برای اعتیاد مطرح می‌شود، مثل ترک اعتیاد، دیگر این معنی را قبول نداریم، بلکه؛

ترک= معالجه شدن، شفا یافتن، بهبودی حاصل کردن.

بنابراین ترک (درمان) اعتیاد را اگر اینگونه تعریف نمائیم، منطقی‌تر است:

درمان اعتیاد = معالجهٔ یک نوع بیماری با توجه به فرآیند زمان یا راه‌اندازی و بازسازی سیستم‌های حیاتی جسم و روان که از چرخهٔ طبیعی خود، خارج شده‌اند.

اکنون با یک مثال، مشخص می‌نمائیم چگونه آنهایی که اصطلاحاً ترک اعتیاد نموده‌اند، به اعتقاد ما اصلاً معالجه نشده‌اند. حال روشهای ترک اعتیاد را که امروزه در بهترین کلینیکهای جهان مورد استفاده قرار می‌گیرد و تاکنون هم ناموفق بوده است مورد کاوش قرار می‌دهیم.

با توجه به اینکه می‌دانیم ساختار یک سلول کمتر از ساختار یک شهر نیست، کل جسم انسان را به یک شهر بسیار بزرگ تشبیه می‌نمائیم و سلولهای جسم انسان را ساکنان این شهر عظیم می‌دانیم.

حال، شهر عظیمی را در نظر بگیرید که ساکنان بسیار دارد و هرکدام به وظایفی مشغول هستند. هر روز موجودات و عناصر مختلف در گروههای زیر به صورت یک کارناوال شادی، وارد این شهر می‌شوند. (مصرف مواد مخدر)

۱) در پیشاپیش این کارناوال شادی، ساقیان باده‌گستر قرار دارند که با دادن معجون‌ی مخصوص به ساکنان شهر، آنها را سرمست می‌کنند تا عناصر مخرب را که برای ویرانی شهر آمده‌اند، رؤیت نکنند.

۲) در صف دوم، گروه موریانه‌ها و کرمها قرار دارند که برای تخریب چوبها و آنچه از چوب ساخته شده، وارد شهر می‌شوند. البته در کمال استتار.

۳) در صف سوم، گروه موشهای صحرائی برای ویران کردن شهر وارد می‌شوند که با زدن تونلها و نقبها در زیر ساختمانها باعث ویرانی می‌شوند. این گروه هم به ظاهر ملبس به لباسی هستند که ساکنان،

آنها را تشخیص نمی‌دهند.

۴) گروه ملخها برای از بین بردن محصولات کشاورزی.

۵) گروه حشرات و مگسها برای آلوده کردن مواد غذایی در صف پنجم، زمانی وارد شهر می‌شوند که ساکنان، سرمست هستند و اصلاً توجهی به آنها نمی‌نمایند.

۶) و بالاخره در گروه آخر یا در صف ششم، موجوداتی وارد شهر می‌شوند که موادی را با خود حمل می‌نمایند که در آهن آلات، لوله‌های آب، لوله‌های گاز و سیمها و دکل‌های برق، ایجاد تخریت می‌نمایند.

حال، هر روز این موجودات و عناصر از یک دروازه، وارد شهر می‌شوند که در صف اول، ساقیان باده‌گستر هستند. البته معجونی را که ساقیان به مردم شهر می‌دهند چند ساعتی بیشتر اثر ندارد و همزمان که ساکنان شهر به خوردن باده یا معجون، مشغول و سرمست هستند، عناصر مخرب وارد صحنه می‌شوند و پس از ایجاد تخریب از دروازه دیگر این شهر خارج می‌شوند، در اینجا یک عمل شعبده بازی بسیار جالب انجام می‌گیرد و آن این است که به محض اینکه سرمستی باده تمام شد، ساکنان این شهر، تخریب را احساس می‌نمایند و برای جلوگیری از تخریب، دوباره خواستار باده و یا معجون می‌شوند تا تخریب را احساس نکنند. قسمت اصلی این شعبده بازی همین جاست؛ پس از مدتی این سرمستی، حالتی عادی پیدا می‌کند، درست مثل کسی که دندان‌ش درد می‌کند و داروی مسکن استفاده می‌نماید تا دردش ساکت شود و تصور می‌کند که این مسکن، معجزه می‌نماید، در صورتی که دلیل دندان درد با خودش است و نمی‌تواند درد را معالجه نماید.

اکنون پس از گذشت ۵ سال، این شهر را از نظر می‌گذرانیم:

- تمام چوبهای این شهر توسط موریانه‌ها یا خورده شده‌اند یا پوسیده‌اند و یا از درون، خالی شده‌اند.

- زیر تمام ساختمانها حفره‌هایی توسط موشها ایجاد گردیده است که هر روز، خانه‌ها در اثر خالی شدن زیر پی ساختمانها ویران می‌شوند.

- تمام محصولات کشاورزی توسط ملخها نابود گردیده است.

- باقی مانده غذاها توسط مگسها آلوده شده‌اند.

- تمام سیمهای برق به علت سرنگون شدن تیرهای برق، اتصالی دارند.

- تمام لوله‌های آب و گاز، دچار زنگ زدگی و نشت گاز و آب شده‌اند.

اکنون برای نجات شهر می‌خواهیم اقدام نمائیم، آنهم شهری که به یک ویرانه تبدیل و تمام تأسیسات آن منهدم شده است، اکنون یا ساکنان و حاکم این شهر متوجه نابودی و ویرانی شهر خود شده‌اند و یا به زور می‌خواهیم ساکنان این شهر را از مصیبت نجات دهیم. در شرایطی که به زور می‌خواهیم این شهر بزرگ را از نابودی نجات بدهیم و خود ساکنان و حاکم آن علاقه‌ای به نجات شهر ندارند و خیال می‌کنند در امنیت و شکوه و اقتدار لازم هستند، فعلاً سخنی نداریم؛ اما در حالت اول که حاکم این شهر از وضع باطنی خود مطلع می‌شود و برای رهایی شهرش اقدام و اعلام کمک می‌نماید و خواستار رهایی است ببینیم چگونه برخورد می‌شود. البته این دقیقاً مثل آن است که شخص بیمار یا به قول عموم، معتاد، تصمیم می‌گیرد از چنگال اعتیاد رها شود و به وضع خود سروسامانی بدهد؛ چون زبانها و منافع آنرا چشیده است و جسمش تبدیل

به ویرانه‌ای شده و یا در حال ویران شدن است.

اکنون حاکم شهر، اعلام آمادگی نموده و برای شهر ویران خود، تقاضای کمک می‌کند. درست مثل آنکه بیمار به متخصص ترک اعتیاد و یا به نزدیکانش برای معالجه، مراجعه می‌نماید. در اینجا آنهایی که می‌خواهند کمک نمایند به دو گروه عمده، تقسیم می‌شوند.

(۱) گروه تندروها که معتقد به قاطعیت، سرعت عمل و خشونت هستند.

(۲) گروه متعادلها که معتقد به ملایمت بیشتری هستند.

گروه تندروها می‌گویند: دروازه شهر را ببندید که هیچکس وارد نشود، نه معجون و نه تخریب. بسیار عالی!

و اما گروه متعادلها می‌گویند: اینطوری نمی‌شود. ما نباید یکمتر به دروازه شهر را ببندیم چون ساکنان شهر به معجون عادت کرده‌اند و اگر یکمتر به قطع شود، مشکلات متعددی به وجود می‌آورد.

این گروه برای مدت مثلاً ۲۰ روز، دروازه شهر را تحت کنترل قرار می‌دهند و هر روز نمی‌گذارند تمام کارناوال وارد شهر شود و از ورود مقداری از آنها جلوگیری می‌کنند. این عمل را هر روزه ادامه می‌دهند و در روز مثلاً ششم و یا بیستم، دیگر اجازه ورود به هیچ کارناوالی را نمی‌دهند.

البته در این مدت از معجونهایی که خود پیشنهاد می‌کند و ظاهراً بی ضرر است به ساکنان شهر می‌دهند. (قرصهای شیمیایی و غیره)

اما کاری که هر دو گروه پس از اجرای برنامه خود انجام می‌دهند، آزمایش خروجی این شهر است و آن این است که به حاکم شهر می‌گویند، اکنون اگر مشاهده نمائید هیچ کدام از اعضای این کارناوالِ مخرب از دروازه خروجی شهر خارج نمی‌شوند، بنابراین شهر شما امن است و این دقیقاً همان کاری است که

متخصصین ترک اعتیاد انجام می‌دهند و به شخص می‌گویند: آزمایش ادرار بدهید، اگر پاسخ آزمایش منفی بود، شما دیگر معتاد نیستید و آزمایش منفی به منزله بهبودی و معالجه شخص بیمار است. ولی نکته بسیار مهم در این است که این شهر هنوز شهری ویران و جسم بیمار، هنوز آشفته و معالجه نشده است و معالجه، موقعی صورت می‌پذیرد که تمام ویرانیهای شهر از نو ساخته شود و کلیه تأسیسات آن به نحوی مطلوب راه‌اندازی گردد و گرنه ترک اعتیاد با آزمایش منفی ادرار، امری قراردادی و صوری است و انتظار داریم که شخص بهبودی پیدا کند؛ ولی همه متعجب هستند که چرا شخص، دوباره به معجون و یا مواد پناه می‌برد.

پاسخ روشن است؛ او اصلاً معالجه نشده است و تنها راه سلامتی خود را استفاده از آن معجون می‌داند، چون وقتی سرمست می‌شود، تصور می‌کند همه چیز در امنیت است. اکنون باید بدانیم:

واقعی بودن با واقعی وانمود کردن، دو مقوله کاملاً متفاوت هستند

درحقیقت یک شهر ویران و بمب باران شده را نمی‌توان یک شبه ساخت، اما با برنامه‌ریزی و زمان مناسب، قادر به ساختن آن هستیم. حتی بهتر از روز اولش. همانگونه که ساکنان یک شهر ویران قادر به ساختن دوباره شهر خود هستند، ساکنان جسم انسان یعنی سلولها هم قادر به ترمیم و ساختن سیستمهای از کار افتاده خود هستند، مشروط به این که زمان و شرایط لازم را در اختیار آنها قرار بدهیم. در فرآیند کشت گندم در شرایط مناسب از یک تخم، هفتاد تخم به وجود می‌آید، که این عمل در طول مدت تقریبی ۸ ماه صورت می‌گیرد و دهقان فقط شرایط مناسب را مهیا می‌سازد و از آن حفاظت می‌نماید، بقیه کار را خود

دانه گندم انجام می دهد.

تمام ساختارهای طبیعت، یکسان هستند، فقط فرآیند زمانی در آنها متفاوت است و گذشت فصلها در آنها نقش دارد. ساختار گیاهان، حیوانات و انسان هم از این قاعده، جدا نیست.

البته روی سخن ما با کسانی است که با تمام وجود، مایل به درمان اعتیاد خود هستند و برای رهایی، هیچ راه حلی پیدا نکرده اند. افرادی که خودشان دوست دارند معتاد بمانند، تکلیف آنها روشن است، زیرا هنوز به نقطه تفکر لازم نرسیده اند.

هدف ما تمام افرادی هستند که همواره خواستار درمان اعتیاد خود بوده اند و تمام سختیهای ترک را بارها تحمل نموده اند ولی باز هم ناموفق بوده اند و در آخر به این نتیجه رسیده اند که هیچ راه حلی برای درمان اعتیاد وجود ندارد، چون زمانی که اصطلاحاً ترک اعتیاد نموده بودند، دیگر، آدم سابق نبوده اند. به عبارت دیگر، تعادل طبیعی و فیزیکی آنها برقرار نبوده است. به اعتقاد ما، همه اینها جسمی و فیزیکی است. زیرا هر قسمت از جسم، دچار اشکال گردد، روح و روان هم آزرده می شود، مثل یک سردرد ساده و یا استخوان درد و یا هر درد دیگری و برعکس.

سخنی کوتاہ با صاحب دلان

یا تا کل براقتنیم و می در ساغر اندازیم

فلک راستف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم

اگر غم لکڑاکنیزد که خون عاشقان ریزد

من و ساقی بهم سازیم و بنیلاش بر اندازیم

چو دست رودی خوش بنن مطرب سرودی خوش

که دست افشان غزل خوانیم و پاکوبان سر اندازیم

یکی از عقل می لافد یکی طلمات می بافد

یا کاین داوریا را به پیش داور اندازیم

بشت عدن اگر خوابی یا با ما به میخند

که از پای خفت روزی به حوض کوثر اندازیم

درود بی پایان به خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی که او حافظ است از حافظان الله که چقدر زیبا و محکم گفت:

فلک را سقف بشکافیم، به مفهوم عبور از جهان فیزیکی و دیدن جهان لامکان و طرحی نو است و درود به هاتف که در ترجیع بند خود، سخن شکافتن سقف فلک را چنین گفت:

دل هر ذره‌ای که بشکافی آفتابیش درمیان بینی

از مضیق جهات درگذری وسعت ملک لامکان بینی

درست است که این مطلب بصورت شعر آمده است، اما مفاهیم عظیمی را با خود حمل می‌نماید که باورش کار هر کس نیست؛ مگر معنای آن، بداند که آن چیست.

و به قول سردار: ما اگر در جسم بودن به هسته درون خود بنگریم و تمامی آن را از لحاظ امور علمی، خوب بشکافیم؛ به جهان هستی بُعد خویش دست یافته‌ایم و بدون مانع می‌توانیم به مرکزیت آن، که بخار هستی است توجه مبذول داریم.

مگر اینکه فقط مال و جاه و مقام و منصب را طلب نموده باشیم که این اصلاً با تفکر انسان واقعی، موافق نیست.

در صورت دوم، یعنی توجه به بخارها و هر آنچه باقی می‌ماند به جهانهای دیگر پی خواهیم برد و به کمک عقل، خواهیم توانست به مجهولات بُعد خود و به هسته خارج از جسم، پی ببریم.

هستی در جهانهای مختلف به قدری متنوع است که به تصور در نمی‌آید؛ به همین علت، دور از باورهاست.

و ما هنوز ذره‌ای از آن را لمس ننموده‌ایم.

طرحی نو

تاکنون روشها و داروهای مختلفی در جهان برای ترک اعتیادِ مخدرهای قوی، مورد کاوش و تحقیقات قرار گرفته و بودجه‌های زیادی صرف آن شده است؛ اما نتوانسته‌اند حتی پاسخگوی داوطلبین ترک اعتیاد که مشتاقانه خواستار رهایی بوده‌اند باشند.

چرا؟

اکنون سخن یا حرف ما بسیار ساده است،

خانه از پای بست ویران است خواجه در بند نقش ایوان است
اکنون این سخن، سخن یک غریق است که خود سالها زیر و بم اعتیاد را در مدت ۱۷ سال تجربه نموده و تا پایین‌ترین نقطهٔ تاریکیها فرو رفته و چندین بار اقدام به فرار از تاریکیها نموده و ناموفق به دام تاریکیها برگشته است تا دوباره به سلول انفرادیش منتقل شود.

سخن ما سخن غرقیه است در میان اقیانوس که بدون دانستن فن شنا به صورت کامل، می‌خواهد خود را با شنا به ساحل برساند، نه سخن فردی که تا قوزک پا هم درون آب نرفته و راه بلد غریقهای اقیانوس می‌شود.

امیدوارم خدا ما را یاری بدهد، شاید از اقیانوسهای طوفانی، رها شویم. سخن ما، سخن فرد معتادی است که یکی از عزیزانش در اثر ترک‌های پی‌درپی بالاخره جان باخت. (در ۳۸ سالگی)

یکی از دوستانم مهندس کشاورزی بود که در اثر خماری و عدم تعادل با اتومبیل خودش، زیر کامیون رفت و جان باخت.

همچنین یکی از فامیل نزدیک ما، در اثر اعتیاد و ترک‌های پی‌درپی، آنقدر

ضعیف شد و خسته از اعتیاد که در آخرین اقدامش برای ترک، حاضر نشد دست به مواد بزند و جان باخت.

اکثر بچه‌های محله سابق ما در میدان ارگ کرمان، در سن حدود ۲۰ سالگی جان باختند؛ تمامی دوستان و رفقای سابق من و فامیل ما هر کدام حداقل ۵ بار ترک کرده‌اند و همیشه ناموفق بوده‌اند. چرا؟

بهرحال، سخن ما سخنی است که معنی آنرا از زوایای مختلف در برگهای آینده کتاب، بررسی می‌کنیم و شما به کمک سایر انسانها در طول سفر به مفهوم واقعی آن، پی خواهید برد.

بنابراین ادامه می‌دهیم.

اکنون تاریخ ۷۶/۱/۸ ساعت ۱۱ شب است و از فصل زایش یا بهار، ۸ روز گذشته است. همان برنامه‌ریزی قبل که ۵ وعده و ۵ گرم در روز تنظیم و سپس به ۴ وعده و ۴ گرم در روز رسیده بود را اجرا می‌نمایم و حالا می‌دانم جسم من، چگونه و چقدر به مواد نیازمند می‌باشد. به مناسبت عید نوروز به خدمت سردار رسیدیم تا مراتب تبریکات نوروز را به عرض ایشان برسانیم.

❖ ۷۶/۱/۸ **سردار**

برداشت محصول

عید کهن را به شما و خانواده، تبریک می‌گوئیم.

سخنان شما را شنیدیم ما هم می‌گوییم به قول خودتان:

دانسته باید، لیکن شایسته باید

همانگونه که می‌دانید سال برداشت محصول است و شکرگزاری

از باری تعالی و تقرب به او که عبادتی است بی پایان.

از هر جا که شروع نمائید با تفکر و تعقل باشد، با شروع به نتایجی می‌رسید. درنگی که به درازا می‌انجامد، چندان محصول حاصل‌خیزی نمی‌بخشد. خرما هم که بر روی نخل بماند تکلیف معلوم است چه می‌شود.

با آمدن و شروع حیات (بهار) شما هم شروع نمائید،

با خود آغاز شده

ما خوب به زوایا و ابعاد شما آگاهیم. ما با هرگونه تلاش و کوشش که به نتیجه برسد، توافق نظر داریم. از این که به مسائل به تفکر می‌نگرید بسیار نیکوست، نظر به آب و هوای طوفانی و سایر مضرات (اعتیاد) نیز داشته باشید.

با رسیدن شکوفه‌ها، به میوه وقتی نیست

از این ورطه بگذرید می‌بینید که راه رفتن و درست راه رفتن مهم است و سپس می‌توانید حتی یک دوندۀ ماهر هم بشوید.

باید دانست، بسیار کار نیکوئی نمودید با ما تماس گرفتید و این به شما اعتماد به نفس می‌دهد که بدانید عشق به دانستن و یافتن، مانند سکه‌ای است که هر دو طرف آن یک‌جور است.

ما برای شما آرزوی توفیق داریم و می‌دانیم که توانائی انجام را دارید، پس خوف مسائل را از دل برهانید و به حل آنها پردازید که کلیدی باشد برای ادامه. خدا حافظ.

❁ ۵۳ روز توقف در یک ایستگاه

خدایا سردار چه می‌گوید، هرچه خود را پنهان کردم نشد. تقریباً ۵۳ روز است که روی ایستگاه ۴ گرم در روز ایستاده‌ام و اوضاع کاملاً عادی شده و همه چیز بر وفق مراد است و من تصمیم ندارم اعتیادم را درمان کنم، چون اصلاً چنین اعتقادی ندارم. در باور من نمی‌گنجد. من با خود کنار آمده‌ام که اعتیاد، درمان ندارد و این کارها هم برای من مثل یک بازی و سرگرمی و یا امتحان و آزمایش است.

اما امشب سردار گفت: خرما که زیادتر از حد معمول بر درخت بماند تکلیفش معلوم است، یعنی در ایستگاهِ خودت زیاد مانده‌ای و باید بدون ترس، حرکت بعدی را آغاز نمایی و آب و هوای طوفانی، دریا و کشتی را هم به من یادآور شدند.

آخر، سالهاست از اعتیاد خود رنج می‌برم، اما فکر درمان هم دیگر به ضمیر من نمی‌آید؛ چون در گذشته، تجربیات بسیار بدی از ترک داشتم.

اکنون با یک حرکت جزئی که من انجام داده‌ام مثل اینکه قضیه به آرامی جدی می‌شود و کار، دارد بیخ پیدا می‌کند و توسط سردار و استادان دیگر، سخنانی گفته می‌شود که زیاد هم برای من دلپذیر نیست. آخر مگر درمان اعتیاد بعد از ۱۷ سال، شوخی برمی‌دارد؟ آنهم در شرایطی که به مرز ۵۰ سالگی نزدیک می‌شوم؟ اما نکته‌ای که برای من فوق‌العاده مهم می‌نمود این بود که؛ هیچوقت سردار و استادانم بدون دلیل، سخن نمی‌گویند. به همین دلیل، نقطه‌ای روشن و جرقه‌ای در وجود من بود که می‌گفت: توجه کن، عمل کن و جلو برو، حتماً در این کار هم، حکمتی وجود دارد.

یکمرتبه به خاطرمد آمد که ۳ سال قبل، استادام سیلور به من گفته بود:

بایستی از سرمای ۶۰ درجه زیر صفر عبور نمائی، آیا تحمل داری؟ ما هم زیادت‌ر از آن را نمی‌خواهیم؛ ولی باید فکر کرد. شما برای دوباره ساختنِ ساختمان خود (جسم خود) باید کوشش نمائید تا به آنچه بایستی بشود، برسید. البته برای من جالب این بود که؛ همان شب، هم‌سرم خواب دیده بود که من سوار بر ماشینی قرمز رنگ هستم و او را از ماشین، پیاده می‌کنم و خود به تنهائی، درون منطقه‌ای کوهستانی در میان انبوهی از یخ و برف با سرعت، رانندگی می‌کنم. یک هفته بعد، از استاد سیلور در همین مورد، سؤال کردم که؛ منطقه ۶۰ درجه زیر صفر و اتومبیل‌رانی من، چه موضوعی است؟ فرمودند: این تمثیل سرما، منظور سختی است. گفتم دقیقاً چه هست؟ استاد گفت: اگر ما به شما بگوئیم از یک بلندی، خودتان را پرت کنید، خواهید گفت چگونه؟ ولی اگر شما بال‌زدن را یاد بگیرید آنوقت مسئله، حل است. امروز می‌دانم که آنروز استادم چه می‌گفت. آنروز من بال‌زدن را فرا نگرفته بودم و اگر به من می‌گفتند منظور ما درمان اعتیاد شماس‌ت؛ چون فوق‌العاده برای آنها و سخن آنها احترام قائل بودم، بلافاصله اقدام به ترک می‌نمودم. آنهم ترک سریع و بدون آگاهی و درست مثل آن می‌شد که از ارتفاع، خود را در یک درّه عمیق پرت کنم و در آن حال، نتیجه معلوم بود.

✱ قانون پنجم:

"باید دانست که هیچ موجودی به میزان خود انسان برای خویشتن خویش فکر نمی‌کند."

❖ ۷۵/۱/۹ سیلور

پیدا کردن کلید

آغاز حیات طبیعت بر شما مبارک باشد. ما در شروع زندگی در بُعد شما برای شما آغازی تازه داریم، امیدوار هستیم که شما هم با طبیعت، شروع به ابعاد بسیار گسترده، چون اصوات موسیقی در بیکران بدرخشید و نئی باشید که بماند و خود، کلید آنرا بیابید. می‌دانید که انسان خود اگر جستجو نکند، اگر با همه کاوشگران ماهر، همنشین باشد، به موضوع واقعی نمی‌رسد.

باید دانست که هیچ موجودی به میزان خود انسان برای خویشتن خویش، فکر نمی‌کند.

اما در جهان شما برای جلو رفتن، همیشه جلودار بوده و برای یافتن کمک، برای حل در امور حیات خویش بالاترین توان عقلی و حسی را بکار بندید، خواهید دید که خود به آنچه فکر هم درباره‌اش نمی‌کردید روبرو شده و توان تصویری را با توان واقعی، همگام و منطبق نموده‌اید. خواهید دید، می‌شود، بدون دیگران هم می‌شود انجام عمل نمود. ما هم در جستجو ابداً به مسائل دیگر فکر نمی‌نمودیم، اما دریافتیم و کار اصلی را شروع نمودیم با ابعاد بیشتر که به وقتش با شما در میان خواهیم گذاشت.

بسیار محکم و پابرجا به مسائل، رسیدگی می‌نمائید و نتیجه مطلوبی خواهید یافت. اگر غمگین شدید، هیچ ایرادی ندارد تماس بگیرید، تمام اعضای کنگره هم سلام و درود دارند و منتظر حرکت‌های شما می‌باشند.

یکی از دوستان می‌گوید: با تفکر، ساختارها شروع می‌شود، بدون تفکر، آنچه هست رو به زوال می‌رود؛ پس تفکر، خود یک مثلث کامل است، باید تفکر نمود.

بدروود

در این جلسه هم از حرکت جزئی که به انجام رساندم، مرتب سخن گفته می‌شود که مرا ناگزیر به تفکر نمود. در حقیقت کمی متوجه قضیه شده بودم، اما هنوز هم جرأت نمی‌کردم به ترک اعتیاد فکر کنم. در شرایطی قرار داشتم که تنها $\frac{1}{5}$ از مواد را کم نموده و در همان نقطه، توقف کرده بودم و در این حرکت اصلاً مشکلی هم برایم به وجود نیامده بود، کار دیگر اینکه به برنامه خود نظم و ترتیب داده بودم. در این شرایط تصمیم گرفتم باز هم برای آزمایش دست به اقدام دیگری بزنم تا ببینم نتیجه چه می‌شود.

جدول ساعت مصرف مواد و میزان آنرا که روزانه مصرف می‌نمودم، جلوی چشم خود قرار دادم و ساعات آنرا بررسی کردم. جدولها را اینگونه نوشتم:

جدول شروع و برنامه قبل؛

از تاریخ ۷۵/۱۱/۷ تنظیم برنامه روزانه

۱ گرم	۵ صبح	وعده اول
۱ گرم	۹:۳۰ صبح	وعده دوم
۱ گرم	۲ بعد از ظهر	وعده سوم

۱ گرم	۵:۳۰ بعد از ظهر	وعده چهارم
۱ گرم	۱۱ شب	وعده پنجم
۵ گرم در روز		جمع

از تاریخ ۷۵/۱۱/۱۵ تا تاریخ ۷۶/۱/۱۰ به مدت ۵۵ روز

۱ گرم	۵ صبح	وعده اول
۱ گرم	۹:۳۰ صبح	وعده دوم
۱ گرم	۵:۳۰ عصر	وعده سوم
۱ گرم	۱۱ شب	وعده چهارم
۴ گرم		جمع

این جدول ۵۵ روز ادامه داشت.

دلیل اینکه مدت ۵۵ روز در جای خود توقف کرده بودم این بود که اصلاً جرأت اینکه برنامه را تغییر بدهم و یا مواد را کم نمایم، نداشتم. به عبارت دیگر برای من اصلاً امکان نداشت. بهر حال با تفکر بسیار و سخنانی که استادانم گفته بودند، بر آن شدم تا تغییر دیگری در برنامه بدهم و ببینم نتیجه در آینده چه می شود، البته در این شرایط هم اصلاً به درمان، اعتقاد و یا ایمانی نداشتم و هرگز در باورم نمی گنجید که حتی فکر آن را هم بنمایم. فقط آزمایش می کردم، بدون ذره ای اعتماد به نفس، در ضمن، مصرف ۴ گرم در روز برایم کاملاً عادی شده بود.

خلاصه با بررسی برنامه ساعات مصرف و ساعات کارم، جدول برنامه جدید را تنظیم نمودم.

از تاریخ ۷۵/۱/۱۰

۱ گرم	۵ صبح	وعده اول
۱ گرم	۵:۳۰ بعد از ظهر	وعده دوم
۱ گرم	۱۱ شب	وعده سوم
۳ گرم		جمع

در روزهای اول کمی این فکر، مرا به خود مشغول می کرد که زودتر مصرف نمایم، البته چند روزی هم بجای ساعت ۵:۳۰ یکی دو ساعتی زودتر استفاده می کردم تا پس از چند روز، برنامه مرتب شد و در شرایطی قرار گرفتم که تنها دو وعده را حذف نمودم و جالب اینکه چندان هم احساس ناراحتی نمی کردم. البته اوایل دلم می خواست زودتر مواد مصرف نمایم ولی عوارض اصلی ترک اعتیاد و یا خماری چندان بر من وارد نشده بود و کسالت، اندک بود و به راحتی قابل قبول؛ البته طبیعی هم بود، چون یک شخص هر چند هم معتاد باشد دو سه ساعتی را می تواند به راحتی تحمل نماید، خصوصاً اگر بداند موادش آماده است و فشار چندان بر او وارد نمی گردد. این مسئله ادامه پیدا کرد، تا اینکه در روز جمعه ۷۶/۱/۲۱ با استادم سیلور، تماس گرفتم و اینجا بود که چگونگی حرکت برای ترک اعتیاد یا بهتر بگویم، معالجه بیمار مواد مخدر، مشخص گردید و پس از این ارتباط بود که من به نکات بسیار پر ارزشی پی بردم که در آینده، شرح خواهم داد و این حرکت به عبور از منطقه ای کوهستانی و یخبندان تشبیه شده است و نوع حرکت و سرعت حرکت را به

نمایش می‌گذارد.

و در این جلسه بود که از ما خواسته شد، مطالب و تجربیات سفر و یا حرکت و عبور از منطقهٔ سرمای ۶۰ درجه را به نگارش درآوریم و موضوع کاملاً جدی شد و به ما تکلیف شد موضوع را با دقت تمام، مورد کاوش قرار بدهیم و تجربیات خود را بنویسیم.

عبور از گذرگاه

فلا اقتحم العقبه

و ما ادراك ما العقبه

فك رقبه

پس نگذشته است برگذرگاه سخت
چه چیز دانا کرد ترا که چیست گذرگاه سخت
رهانیدن گردنی است (آزاد کردن انسانی)

کتاب آسمانی، سوره البلد

عبور از منطقه ۶۰ درجه زیر صفر (تصویر شماره ۱)

درود و سلام، ما همه خوب هستیم و امید است که شما هم خوب باشید، ما کل اعضای کنگره از حرکت در یخبندان شما بسیار خوشحال شدیم و در این جاده که توده‌های فشرده برف از بلندای قله‌ها تا انتهای شیب که به جاده منتهی می‌شود، بسیار دشواری نموده است.

اما اتومبیل شما بسیار با احتیاط حرکت می‌نماید که حتی ارتعاشی در قندیلها پدید نمی‌آورد، ارتعاش اتومبیل، قندیلهای ارتفاعات را به حرکت در نمی‌آورد تا سبب پایین آمدن بشود و این از درایت عقل رو به تکامل شما می‌باشد.

لیدی جونز می‌گوید: سرمای ۶۰ درجه زیر صفر همین است که مشاهده می‌نمائید و این مطلب، موضوع بسیار مهمی را در شما پدید می‌آورد که آغاز آن مطلب بشوید و برای انسانهای حاضر در حیات و غایب، کتاب با ارزشی به آرمغان به رشته تحریر درآورید.

آنچه باید به انجام برسد به عقیده دکتر لوئی به $\frac{1}{4}$ رسیده و این حاکی از شهادت قوی شماسست که با بیدار شدن الکترونهای خواب رفته، همه چیز بیدار می‌شود و آن نیروی ایزدی با تمام قدرت، پیشروی خواهد نمود و بسیار مطالب به همگان به اثبات خواهد رسید و چون عقابی تیزبین که از بلندای آشیانه، مشرف بر همه احوال است، مشرف بر تمامی اوضاع خواهد شد.

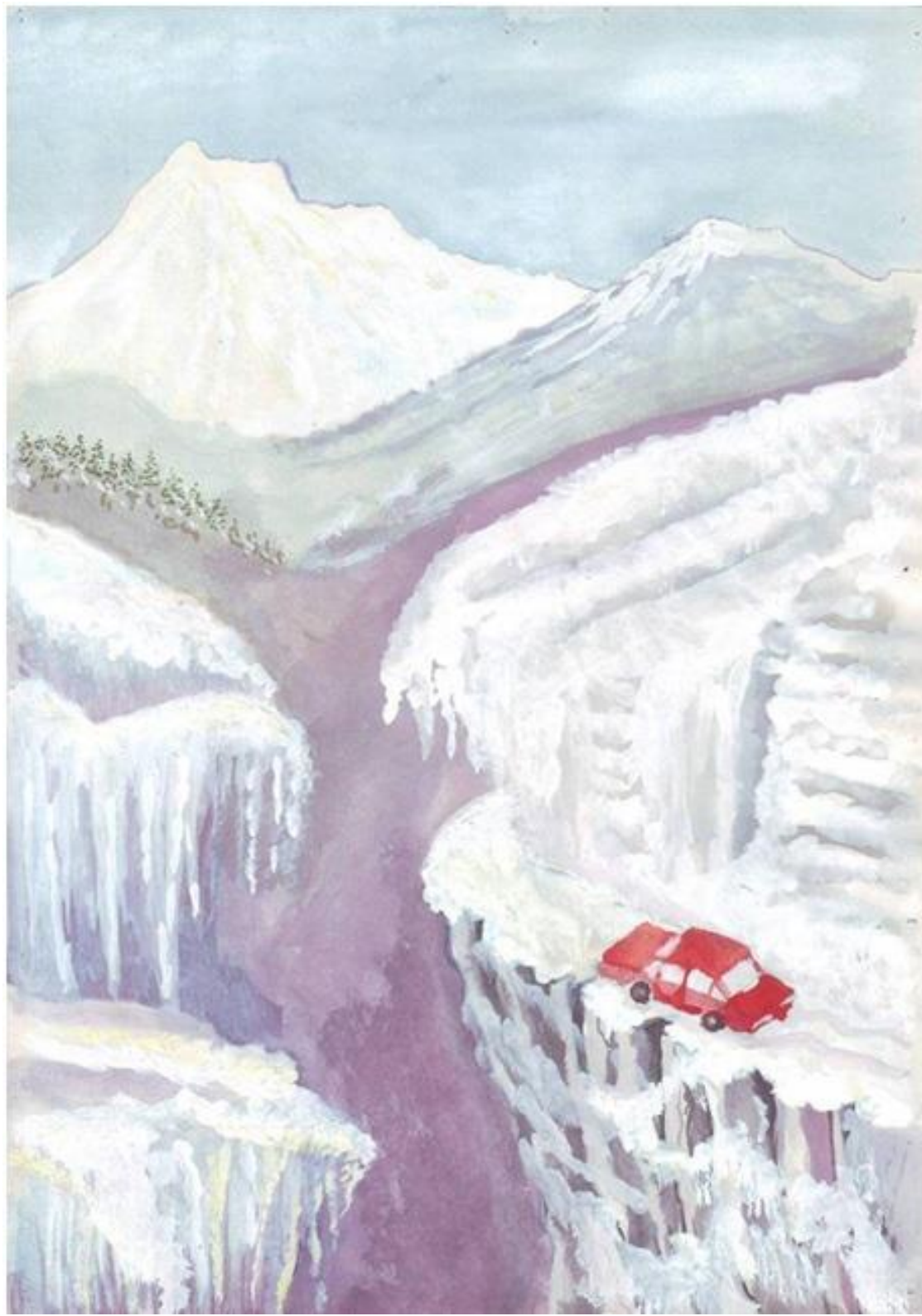
می‌دانید انسان در قید حیات از قطره شروع شده و راهی را که می‌رود (البته به درستی) به دریا و سپس به اقیانوس و پس از قید حیات به لایتناهی

که می‌رسد، آنوقت احیا در آن بسیار آسان می‌شود، در واقع انسان همه چیزهایی است که باید باشد و منزلت انسان از زدوده شدن در بُعد حیات از مطالبی است که تارهای وجودی او را به نادرستی به هم وصل نموده است.

اگر این صافی سیاه برداشته شود، می‌تواند به انوار الهی برسد؛ به آنچه در گذشته از طریق نیروهای تخریبی (شیطان) در هستی گذشته شما روا داشته‌اند یعنی تسلط نیروهای اهریمنی برای دریافت قدرت بیش و آگاهی.

عقاب با نزدیک شدن شما به خط پایان و عبور از آن برودت، نیروئی که فراموش شده و یا از شما با حيله گرفته شده است را به شما برگشت می‌دهد. به همین سبب بایستی در عمل به آن، با تدبیرات و کمک‌گرفتن از نیروی گذشته، پیروز بشوید. کله عقاب را نمایان می‌بینم که منتظر است و این در تفکر شما ایجاد نیرویی عظیم می‌نماید. ما گویا بسیار سخن گفتیم. در انجام عمل خواهید دید که با حل مسائل حیاتی خود در روند دانش ایزدی هم به نقطه‌های بسیار عمیق می‌رسید. ما دیگر باید برویم. کشت شما محصول دوگانه در بردارد که هم معنوی و هم مادی است.

بدرود.



این زیباترین و اساسی‌ترین تصویری است که وضعیت را برای من روشن نمود که باید در چنین منطقه‌ای خطرناک، با چه سرعتی و چگونه حرکت نمائیم. در حقیقت، حل صورت مسئله اعتیاد در اینجا کاملاً مشخص می‌شود. باید به گونه‌ای خاص حرکت نمائیم. اگر به حرکت خود سرعت بدهیم به اعماق دره، سقوط خواهیم نمود؛ چون جاده، لغزنده است و پرتگاه عمیق در چند متری ماست و همچنین اگر ایجاد سرو صدا نمائیم با ریزش بهمن و سقوط کوههای عظیم و پر از برف و یخ، مواجه شده و زیر هزاران خروار یخ و برف مدفون خواهیم شد.

در جسم انسان هم، همین مثال، دقیقاً قابل مقایسه و اجراست. تمام ذرات وجود ما به مواد مخدر آلوده شده‌اند و هزاران سیستمی که تولیدکننده انواع مواد شیمیایی و یا سایر مواد هستند در اثر استفاده مداوم از مواد مخدر از چرخه حیات جسم ما خارج شده‌اند، زیرا ما همان موادی را که در بدن ساخته می‌شده است از طریق مواد مخدر، وارد بدن خود کرده‌ایم، برای یادآوری شاید بیش از ۲۵ نوع ترکیبات شناخته شده تریاک که مصرف پزشکی هم دارند را بیش از اندازه به بدن داده‌ایم.

به همین دلیل حرکت باید بسیار آرام باشد و به جسم خود و سلولها زمان لازم را بدهیم تا به آرامی و اندک اندک خود را ترمیم نمایند و سیستمهایی که از چرخه حیات جسم ما خارج شده‌اند دوباره بازسازی شوند و به چرخه حیات خود بازگردند؛ چرا که در اثر استفاده از مواد اضافی، سیستمهای زیادی از جسم را تخریب نموده‌ایم.

ما امروزه از نظر علمی بعضی از این سیستمها را می‌شناسیم و سیستمهای زیاد دیگری نیز وجود دارند که روزی علم به آنها پی خواهد برد. برای همین

موضوع و راه‌اندازی سیستمهای جسم، حرکت برای درمان اعتیاد به حرکت در یخ‌بندان، آنهم در دمای ۶۰ درجه زیر صفر در منطقه‌ای کوهستانی تشبیه شده است و اما این تصویر بایستی در ذهن انسان باشد تا دست به حرکتهای سریع نزنند. بنابراین بایستی با کندی، حرکت کنیم و زمان لازم را به سیستمهای جسم بدهیم تا فرصت ترمیم و بازسازی خود را داشته باشند و مطمئن باشید فعلاً هیچ راه دیگری وجود ندارد.

برای مثال، اگر کسی توانست هزار کیلومتر راه را پیاده در فاصله زمانی ۱ ساعت طی کند، می‌توان باور کرد که شخصی هم که ۱۵ سال موادهایی از خانواده تریاک استفاده کرده است، ظرف مدت کوتاهی مثلاً ۷۲ ساعت یا یک هفته یا یک ماه قادر به درمان اعتیاد خواهد بود. به عبارت دیگر هر فرآیند و زایشی، به مدت زمان خاصی نیاز دارد، مثلاً برای کشت گندم ۸ ماه وقت لازم است و یا نوزاد بایستی ۹ ماه در شکم مادر بماند تا کامل شود، بدینرو شما نمی‌توانید کاری بکنید که فرآیند تولید گندم ۸ روزه شود و یا نوزاد، ۶۰ روزه کامل گردد، اگر هم به فرض این عمل انجام گیرد، مسائل و مشکلات خاص خود را به همراه خواهد داشت، برای همین باید شرایطی را به وجود آوریم تا سیستمها با زمان کافی و شرایط خاص که ما به وجود می‌آوریم خود را ترمیم و بازسازی نمایند.

ما با هماهنگ شدن و درس گرفتن از طبیعت، این کار را به سهولت انجام می‌دهیم؛ البته تمامی سخنان «استادان»، برای من نیست، بلکه مورد خطاب؛ تمامی انسانهایی هستند که خواستار ریزش هستند، پس تصور بنمائید که روی سخن با شماست.

از این پس بایستی با مسئله، کمی جدی‌تر برخورد نمایم تا روشی نو

ابداع گردد و تصور می‌کنم بهترین روش، روش الگوئی باشد و برای این منظور از کتاب آسمانی خودمان، سرمشق می‌گیرم؛ زیرا روش الگوئی برای همه انسانها قابل قبول‌تر و قابل‌باورتر است. در این روش ما مسئله‌ها را از دیدگاهی کلی می‌نگریم و با ارائه مثالها، مسئله و صورت مسئله اعتیاد را مورد بررسی قرار می‌دهیم و لزومی ندارد به جزئیات بپردازیم، چرا که نه تخصص آنرا داریم و نه در مقوله بحث ما می‌گنجد و انشالله این مهم توسط متخصصین و محققینی که از نظر علمی تجربه دارند و به جزئیات نیز آگاهند در آینده، شکافته خواهد شد.

اگر کسی بخواهد ده کیلو بار را به طبقه چهارم یک ساختمان برساند، کافی است قوانین کلی چگونگی حمل بار را بداند، تا قادر به انجام این کار باشد، دیگر لازم نیست شخص تمام فرمولهای نیوتن، قوانین جاذبه و یا فرمول انرژی و پتانسیل را هم بداند.

و اکنون ما کسی هستیم که می‌خواهد آن بار را حمل نماید، بقیه مطالب که با دید دیگری نگاه خواهد شد، کار دانش‌پژوهان آینده خواهد بود.

اکنون بطور کلی جسم انسان را مورد کاوش قرار می‌دهیم که شاید جمعیتی حدود ۵۰ میلیارد سلول در کالبد و بدن او مسکن گزیده‌اند و در مجموع، جسم ما را تشکیل داده‌اند و آنرا مثل یک شهر عظیم در نظر می‌گیریم که کارخانجات متعددی در آن مشغول تولید مواد مورد نیاز برای ساکنان این شهر عظیم هستند.

✿ کارخانه‌های تولیدی جسم

گفتم موجوداتی که در خانه جسم ما مسکن گزیده‌اند بالغ بر جمعیتی حدود ۵۰ میلیارد می‌باشند که آنها را سلول می‌نامند، جمعیت این موجودات تقریباً ۸ برابر جمعیت کره زمین است. حال با توجه به اینکه هر سلول مثل یک شهر است و این را نیز خوب می‌دانیم؛ فکر می‌کنید این موجودات به چه کاری مشغول هستند؟

هیچ موجودی به جهت بیهودگی پا به حیات نمی‌گذارد.

اما این را خوب می‌دانیم که کارخانه‌های تولیدی گوناگونی در جسم ما وجود دارند که به تولید مواد مورد نیاز جسم، مشغول هستند مثل: اشک چشم، بزاق دهان، موی سر، ناخن انگشتان، اسیدهای معده و انواع موادی که غده‌های بدن تولید می‌کنند. تصور می‌کنید تعداد این کارخانه‌ها به چند تا می‌رسد؟ فعلاً هیچکس نمی‌داند، اما ما تصور می‌نمائیم شاید ده‌ها و یا صدها هزار کارخانه باشد که به صورتهای گوناگون به امر تولید مواد مختلف مشغول هستند که بعضی از آنها را می‌شناسیم و بعضی دیگر را هنوز کسی کشف نکرده‌است.

اما این را می‌دانیم که این مواد شیمیایی یا هر چه که آنها را بنامید، مورد نیاز جسم می‌باشند؛ به عبارتی اگر این مواد تولید نشوند، جسم، دچار مشکل خواهد شد. اکنون به بررسی تریاک می‌پردازیم که مشتقاتی مثل هروئین، مرفین و شیریه از آن تولید می‌شوند. تاکنون بیش از ۲۵ الکلئید برای این ماده، شناخته شده است که در صفحات بعد نام آنها را ذکر خواهیم نمود.

این را هم می‌دانیم که مشابه این مواد در جسم به میزان کم؛ ولی کافی تولید می‌شود. به دلایل گوناگون چنانچه این مواد را به میزان خیلی زیاد، وارد

جسم نمائیم یا در اختیار آن قرار بدهیم، دیگر جسم احتیاجی به تولید این مواد نخواهد داشت و کارخانه‌هایی که مربوط به این مواد هستند به مرور زمان، متروکه خواهند شد و تمامی کارگران، کارمندان و مهندسين کارخانه یا از این کارخانه‌ها خارج می‌شوند و یا بازدهی کاری خود را از دست می‌دهند و به کارکنان کارخانه‌ای متروکه مبدل می‌شوند. حال تصور نمائید شخصی ۵ سال متمادی از مواد مخدر استفاده نماید و ظرف چند روز به کمک پزشک یا خودش یا هر عامل دیگری، اقدام به خارج نمودن مواد از ادرار خود کند و آزمایش ادرار بدهد و پاسخ هم منفی باشد؛ آیا می‌توان این شخص را سالم دانست؟ حتماً خواهید گفت خیر. اگر دلیل را بخواهید، می‌گوئیم: چون کارخانه‌های تولید مواد مختلف جسم این شخص، متروکه شده، هرچند آزمایش ادرار او منفی است اما این شخص، هنوز سالم نشده است. دلیل برگشت به اعتیاد هم همین موضوع می‌باشد، چون ترک مصرف مواد، انجام گرفته اما شهر وجودی او تبدیل به ویرانه شده است و چون جسم او توانائی لازم را احساس نمی‌کند، دوباره طبق نیاز جسمش به مواد پناه می‌برد. درست مثل این است که شخصی دندانش شدیداً درد می‌کند و درد دندان، امان او را بریده است و دواي درد دندان خود را هم می‌داند، ولی شما می‌گویید حق مصرف نداری و اگر هم مصرف کنی؛ بی‌اراده، بی‌شخصیت، روانی و خودخواه هستی، حال اگر فرض کنیم این درد دندان یک روز، یک هفته، یک ماه و یا چند ماه طول می‌کشید حرفی نبود؛ اما اگر بگوئیم حداقل یکسال باید این درد را تحمل نمائی، آنوقت چه؟ اگر شما به هر دلیلی خودتان این درد را داشتید، تحمل می‌کردید؟ البته درد دندان، تنها یک درد است در حالیکه بیمار مواد مخدر، بیش از ده‌ها درد دارد.

بنابراین به سادگی می‌توان نتیجه گرفت که برای درمان اعتیاد، باید ترتیبی اتخاذ گردد که با برنامه‌ریزی مناسب، اقدام به راه‌اندازی کارخانه‌های متروکه جسم شخص نماید و سیستمهای از کار افتاده او را به چرخه حیات، بازگرداند. وگرنه انجام آزمایش ادرار و پاسخ منفی نمی‌تواند به منزله درمان اعتیاد تلقی گردد. بد نیست در این قسمت ببینیم در مخدرهای قوی، چه موادی وجود دارد که کار را اینقدر مشکل و شاید هم بدون حل باقی گذاشته است. همانطور که در مثال کارخانه‌ها گفتیم؛ ما با یک ماده و یا با یک کارخانه، سر و کار نداریم بلکه با انبوهی از کارخانه‌ها روبرو هستیم که مواد زیادی را تولید می‌کنند؛ ولی در جسم ما از کار افتاده‌اند و برای اینکه موضوع را از نظر علمی بررسی نمائیم، به کتاب گیاهان دارویی دکتر علی زرگر، استاد دانشگاه تهران مراجعه می‌کنیم تا برخی از ترکیبات شیمیایی تریاک را در آنجا بررسی نموده و همینطور مسمومیت و رفع مسمومیت از تریاک را مطالعه کنیم.

○ ترکیبات شیمیایی تریاک

تریاک دارای ترکیبات شیمیایی درهم و مواد مختلفی است. بعضی از آنها به روش تهیه آن در نواحی مختلف بستگی دارد. تریاک علاوه بر کالوئیدهای موثر، شامل: موسیلاژ، پکتین، مواد آلبومینوئیدی، موم، کائوچو، رزین، املاح معدنی، کلسیم، منیزیم، پتاسیم به حالت سولفات‌ها، فسفات‌ها و استات‌ها و غیره و مواد قندی دارای اسیدکلونیک و اسیدلاکتیک و مواد خنثی نظیر: مکونین Meconine پرفیروزین Porphyrosine و غیره می‌باشد.

تعداد کالوئیدهای تریاک که تاکنون از آن استخراج گردیده، شامل ۲۵ نوع است که از بین آنها ۶ کالوئید مهم به مقدار نسبتاً زیاد در آن یافت می‌شود.

میزان موجود در تریاکهای مختلف	نام علمی	الکالوئیدها	
۳ تا ۲۳ درصد	$C_{17}H_{19}NO^3$ Morphine	مرفین	۱
۰/۳ تا ۳ درصد	$C_{18}H_{21}NO^3$ Codeine	کدئین	۲
۰/۱ تا ۰/۴ درصد	$C_{23}H_{27}NO^3$ Narceine	نارسئین	۳
۲ تا ۸ درصد	$C_{22}H_{23}NO^7$ Narcotine	نارکوتین	۴
۰/۲ تا ۰/۵ درصد	$C_{19}H_{21}NO^3$ Thebaine	تبائین	۵
کمتر از یک درصد	$C_{20}H_{21}NO^3$ Papaverine	پاپاورین	۶
	$C_{21}H_{27}NO^4$ Laudanisine	لودانیزین	۷
	$C_{20}H_{15}NO^4$ Laudanine	لودانین	۸
	$C_{12}H_{15}NO^4$ Cotamine	کوتامین	۹
	$C_{20}H_{25}NO^4$ Codamine	کدامین	۱۰
	$C_{21}H_{23}NO^5$ Cryptopine	کریپتوپین	۱۱
	$C_{21}H_{21}NO^6$ Rhoeadine	رآدین	۱۲
	$C_{20}H_{19}NO^5$ Protopine	پروتوپین	۱۳

فکر می‌کنیم همین قدر کافی باشد و مشت نشانه خروار است. تا بدانیم در این گیاه جادویی، چه مواد مختلفی نهفته است و چه تخریب عظیمی در جسم در اثر استفاده مداوم به وجود می‌آورد که هنوز هیچکس نمی‌تواند به عمق فاجعه پی‌برد! البته از ترکیبات این مواد، مواد مختلف دیگری به دست بشر ساخته شده است (برای مصارف پزشکی) که یکی از آنها دی‌استیل مورفین $C_{21}H_{23}NO_8$ است که همان هروئین خانمان برانداز از کار درآمد و خود قوزی شد بالای قوز.

بد نیست در اینجا کمی هم از مسمومیت مخدرها و خطرات زیادی که در خانواده‌ها پیش می‌آید سخن بگوییم؛ اگرچه این مسئله، کاملاً سربسته نگه داشته شده است، یک مثال واقعی می‌زنم تا مسئله کمی روشن‌تر شود.

یکی از آشنایان بسیار نزدیک ما جوانی بود حدوداً ۳۰ ساله. پس از مدتی کشیدن هروئین تصمیم گرفت بجای کشیدن هروئین، شیر بخورد که این کار هم عملی است. یک شب که مشغول درست کردن شیر می‌شود کارش ناتمام می‌ماند و کاسه‌ای را که در آن شیر جوشانیده بود با محتویات داخل آن که هنوز به صورت مایع بوده در گوشه‌ای از اتاق می‌گذارد و چون آخر شب بوده، تمام خانواده در خواب بوده‌اند. نصفه شب، دختر بچه خردسال ۲ یا ۳ ساله بلند می‌شود و به خیال اینکه در کاسه، آب است و یا به دلیل کنجکاوی که من دقیقاً نمی‌دانم، به‌رحال محتوای کاسه را سر می‌کشد. خانواده‌اش متوجه می‌شوند و او را به بیمارستان منتقل می‌کنند. اما طفل خردسال جان به جان آفرین تسلیم می‌نماید. فکر می‌کنم همین یک مثال کافی باشد تا علائم و نشانه‌های مسمومیت و رفع آنرا در اینجا شرح دهیم.

○ مسمومیت از تریاک

مسمومیت‌های حاد که بر اثر مصرف تریاک در اشخاص، پیش می‌آید به تناسب سن و همچنین به تناسب اینکه مسموم، عادت به مصرف تریاک داشته باشد یا نه، فرق می‌کند. بطورکلی، اطفال در مقابل مصرف تریاک و فرآورده‌های آن حساسیت زیادی دارند. موارد منجر به مرگ در کودکان شیرخوار در مصرف ۱ تا ۲ میلی گرم مرفین، دیده شده است. در اشخاص بزرگسال، مصرف ۱ تا ۱/۵ گرم تریاک و یا ۰/۱ تا ۰/۱۵ گرم مرفین، معمولاً اثر کشنده دارد و این در صورتی است که مسموم، قبلاً عادت به مصرف تریاک نداشته باشد. در مسمومیت از تریاک، ابتدا حالات تحریکی و عوارضی نظیر سنگینی سر، سرگیجه و احساس گرما حاصل می‌گردد.

سپس تشنگی عارض می‌شود و مخاط دهان، خشک می‌گردد و نبض به سرعت می‌زند. در این حالت، مسموم شدیداً احساس خواب آلودگی می‌کند و به خواب عمیقی فرو می‌رود؛ بطوریکه در مقابل آن نمی‌تواند مقاومت کند. با پیش آمدن این وضع، مردمک چشم تنگ می‌گردد و در مقابل نور نیز هیچگونه عکس‌العملی نشان نمی‌دهد. تدریجاً تنفس، کند می‌شود بطوریکه تعداد دفعات آن به ۴ تا ۵ بار در دقیقه می‌رسد. در این موقع، عرقی سرد روی سطح بدن مسموم می‌نشیند و توقف حرکات تنفسی و سپس مرگ در طی چند ساعت یا بیشتر، پیش می‌آید.

○ رفع مسمومیت

برای رفع مسمومیت باید ابتدا معدهٔ شخص مسموم را تخلیه کرد و به خوبی شستشو داد. تانن (به مقدار ۳ تا ۴ گرم) و محلول یدیدوره به مسموم خورانید، سپس به طریقهٔ مالش و ماساژ دادن و حتی زدن بیمار و حمام خردل، پیدایش حالت بی‌حالی کلی را در مسموم به تأخیر انداخت. ضمناً کافئین و مخصوصاً دم‌کردهٔ قوی قهوه که [...] نیز بدان افزوده باشند، به مسموم خورانید و روغن کامفره بکار برد، در صورت لزوم باید برای برگشت دادن حرکات تنفسی به حالت نسبتاً عادی و جلوگیری از ضعف کلی مسموم، از تنفس مصنوعی استفاده کرد.

تزریق ۲ میلی گرم آتروپین، اثر ۰/۰۴ گرم مرفین را خشتی می‌نماید، باید توجه داشت که چون آتروپین، مسمومیت مجدد برای شخص به وجود می‌آورد، باید از مصرف مقدار زیاده‌تر آن خودداری شود و یا این کار در نهایت احتیاط انجام گیرد. از این نظر است که استفاده از آتروپین به عنوان پادزهر، مورد قبول همه نیست. به عقیده Rashford آتروپین باید به مقدار ۱/۵ میلی‌گرم در مراحل اولیهٔ مسمومیت بکار رود.

امروز تاریخ ۷۶/۱/۳۱ است و یک ماه از فصل بهار راپشت سر گذاشته‌ایم، یعنی ۲/۵ ماه از آغاز سفر ما که از ۷۵/۱۱/۷ شروع شده بود، گذشته است.

مصرف مواد من، روزانه ۳ گرم است که تقریباً به آن عادت کرده‌ام و مشکل خاصی ندارم؛ بلکه با کم کردن مواد، اوضاع و احوال کمی بهتر شده است و از حالت بی‌حالی، کمی خارج شده‌ام. البته کمی هم اعتمادبه‌نفس پیدا کرده‌ام و یواش یواش دارد اندیشه‌هایی به ذهنم می‌رسد که هنوز نمی‌توانم بیان کنم و جرأت بازگو کردن آن را ندارم.

بهرحال به آزمایش خود ادامه خواهیم داد تا شاید زمان، بسیاری از مسائل را همانگونه که ما می‌خواهیم حل نماید. روزنه بسیار کوچکی از نور به اعماق تاریکیها که ما در آنجا توقف داریم، باز شده است.

با این شرایط، امشب به دیدن مراد خود، «سردار» نائل می‌شوم که در ذیل، عین سخنان ایشان را می‌آورم تا سخنان ایشان، چراغ راه تاریک ما بشود.

❖ ۷۶/۱/۳۱ سردار

ساختن قالب

به قول شما بگوئیم، مرحبا، آفرین

شاد باشید؛ ما هم خوب هستیم؛ به خوبی اراده و عزم راسخ شما که انشالله تداوم بخش کلیه کارهای جاری و امورات شود و مجموعه‌ای از حرکت‌های تازه و ثمربخش، آغازگر اندیشه و فکر نو و جاری به بیکران و مانند امواجی باشد که هر سویش، سازنده و پایان‌ناپذیر در دوران این چرخه الهی گردد. شما در این مقوله، قالبی خواهید بود که با آن خشت از گل نمی‌سازند. بلکه قالبی خواهید شد که با آن در صنعت، قالب فلزهای محکمی را پی‌ریزی می‌نمایند پس باید به قالب در حال ساخته شدن توجه بسیاری معطوف بدارید که قالب معیوبی نباشد و این در آینده و هدفهای شما باقی خواهد ماند.

برای اینکه ثابت شود با نیروی الهی و خواست عقلانی می‌شود پیکره را بازسازی نمود و در خدمت دیگر انسانها هم قرار داد؛ می‌توان از این مسئله در آینده در جهت ساختن انسانهایی که خواهان ریزش و دوباره‌سازی هستند؛ اما توانائی آنها ندارند، استفاده کرد. یعنی آنها نقطه شروع را نیافته‌اند و شما انشالله اولین خواهید شد. و تشبیه شده به ماشینی، در عبور از یخبندان. خداحافظ.

با این سخنان به طرح خودم، کاملاً امیدوارم و مطمئن شدم که کاری است عملی و قابل اجرا و باید عبور را انجام بدهم. بلی، شما نمی‌توانید تصور نمائید وقتی انسان، آلوده مواد مخدر و معتاد می‌شود چه اثر نامطلوبی روی نیروها می‌گذرد و چگونه چرخش نیروها را به نفع نیروهای اهریمنی یا شیطانی، عملی می‌نماید. نمی‌توان تصور نمود که چه تکرارهایی باید انجام شود.

نمی‌توان تصور نمود که چگونه قرن‌ها طول می‌کشد تا اثر یک اعتیاد از بین برود، آن هنگام که مواد مخدر و اعتیاد، مثل سد محکمی در مقابل تکامل انسان قد علم می‌کند. نمی‌توان تصور نمود که چه انسانهایی که آنها را به نخل، تشبیه می‌نمائیم پس از هزاران هزار سال به تولید می‌نشینند و به نخل بزرگ و پربار و سر به فلک کشیده‌ای تبدیل می‌شوند، یکمرتبه خشک می‌شوند. نمی‌توان تصور نمود ضربه‌ای که اعتیاد به انسان می‌زند، صدمرتبه بدتر از مرض وبا است؛ زیرا وبا فقط کالبد و جسم را نابود می‌نماید؛ اما اعتیاد، جسم و روح و نفس و عقل و حس انسان را نابود می‌کند و انسان را تحویل نیروهای شیطانی می‌دهد.

می‌گوئید چگونه ؟

برایتان توضیح می‌دهم

همانگونه که می‌دانید خداوند و یا هر چه شما تصور می‌نمائید، مالک تمام هستی و نیستی و آفرینش است و فرمان او در سراسر کائنات، بدون چون و چرا قابل اجراست. انسان هم ذره‌ای از وجود باری تعالی است، فرمان انسان هم در سراسر کشور جسم خودش نافذ و قابل اجراست. مثلاً اگر به چشم خود بگوئید بسته شو، بلافاصله فرمان، اجرا و چشم، بسته می‌شود، اگر به پا فرمان بدهد حرکت کن، حرکت می‌نماید، اگر به دهان فرمان بدهد باز شود یا بسته شود فرمانش اجرا می‌شود. همینطور در سراسر کشور بدن و جسم، فرمان انسان قابل

اجراست و سلطان بدن خود می‌باشد. اعتیاد، اولین کاری که انجام می‌دهد، این حکومت را از انسان می‌گیرد، در حقیقت مواد مخدر، جایگزین فرماندهی انسان می‌شود. هرگاه مواد مخدر به تمام سلولهای بدن برسد، انسان قادر به اداره امورات بدن است، اما وقتی خماری فرا برسد یا به عبارتی، وقتی مواد نرسد، دیگر، اعضا از انسان فرمان نمی‌گیرند، به دیگر سخن، فرماندهی به عهده مواد مخدر است. وقتی مواد نرسد، دیگر روده انسان در کنترل انسان نیست، دیگر، پاها در اختیار انسان نیستند و مرتب برای خودشان پرش انجام می‌دهند و همینطور سایر اعضا.

در اینجا، انسان، بسان حاکمی است که علیه او کودتا شده و این کودتای خزنده بدست خود انسان و توسط نیروهای منفی انجام گرفته است، در حقیقت، انسان را از خودش دزدیده‌اند. آیا دردی از این بدتر وجود دارد که انسان از امکاناتی که خداوند برای زندگی در اختیارش قرار داده است و از حکومت بر جسم و جان خودش، او را ساقط نمایند؟ آری ای عزیز، شخصی که اعتیاد دارد دیگر مالک جسم و جان خودش نیست و جسم و روح او شکار اهریمن شده است و او خودش هنوز نمی‌داند که در زمره نیروهای الهی قرار ندارد.

آری ای عزیز بزرگوار، اکنون تقریباً ۱۷ سال است که تار و پود وجود مرا مرفین و خانواده او فراگرفته‌اند و سلولها در مرفین به دنیا آمده‌اند و در مرفین از بین رفته‌اند، این اولین مدل و راهی است که می‌رود بهترین و عملی‌ترین راه حل را با خواست الله ارائه دهد، انشاءالله او ما را یاری دهد تا الگوی مناسبی بشویم برای آنانی که خواستار ریش هستند؛ چون قبلاً گفته بودیم که: رمز و راز حقیقت در دو چیز است؛ یکی یافتن راه و دیگری، آنچه برداشت می‌نماید. این روش به امید او نقطه آغاز و شروعی بشود، برای بیان صورت مسئله

اعتیاد تا این، نقطهٔ آغازی نو باشد و تمام سعی و کوشش در این مسئله، این باشد که با حداقل تخریب در جسم از این منطقه عبور نمائیم و برای همین امر سعی کرده و خواهیم نمود تا تمامی قسمتها حداقل فشار را تحمل نمایند، تا به آرامی، سیستمهایی که از چرخهٔ حیات جسم ما خارج شده‌اند، فرصت کافی برای ساختن دوبارهٔ خود داشته باشند و اوضاع آنها به شرایط طبیعی نزدیکتر گردد و این مهم حتماً باید به انجام برسد و شخص هرگز نایستی صبر و شکیبائی خود را از دست بدهد و به قول خودمان، بخواهد پدال گاز را در آن یخ‌بندان شدید و خطر آفرین، فشار دهد.

۷۶/۱/۲۸ 

اکنون ۱۸ روز است که برنامهٔ مصرف ما به ۳ گرم در روز و یا به عبارتی دیگر، به سه وعده در روز رسیده و اوضاع کاملاً طبیعی و عادی شده است. می‌خواهم یک جهش کوچک انجام بدهم. برای این منظور جدول مصرف مواد را از نظر می‌گذرانم تا ببینم کدام وعده برای حذف، راحت‌تر است؛ چون نمی‌دانم در آینده و در مسیر سفرم چه اتفاق خواهد افتاد. در هر ایستگاه، آنقدر توقف می‌نمایم تا اوضاع و شرایط، عادی شود، البته سلولهای جسم من هم فهمیده‌اند که دارد خبری می‌شود و خود را با اوضاع جدید به آرامی وفق می‌دهند.

از تاریخ ۷۶/۱/۱۰ تا ۷۶/۱/۲۱

۱ گرم	۵ صبح	وعده اول
۱ گرم	۵:۳۰ بعد از ظهر	وعده دوم
۱ گرم	۱۱ شب	وعده سوم
۳ گرم		جمع

بهتر دیدم وعده ساعت ۵:۳۰ بعد از ظهر را حذف نمایم، تا در برنامه کار روزانه و خواب شب، مشکلی ایجاد نشود.

از تاریخ ۷۶/۲/۱

۱ گرم	۵ صبح	وعده اول
۱ گرم	۱۱ شب	وعده دوم
۲ گرم		جمع

با حذف وعده ساعت ۵:۳۰ بعد از ظهر، چند روز اول، کمی مشکل بود اما من در چند مرحله ازدیاد ساعت، خود را به ساعت ۱۱ شب رساندم. مثلاً روز اول، ساعت ۷:۳۰ بعد از ظهر و روزهای بعد ۸:۳۰ یا ۹، خلاصه ظرف یک هفته به ساعت ۱۱ شب رسیدم، که کار چندان دشواری نبود. ممکن است تصور شود کم کردن مواد در کل اثر بگذارد، اما مشخص می شود که چندان اثر مهمی ندارد و فقط باید چند ساعتی حوصله کرد تا شرایط، دوباره عادی شود و برای پرش بعدی آماده شویم. البته اینگونه تصور می شود که با حذف یک وعده به این صورت، مواد مصرفی در وعده بعدی جوابگوی نیاز بدن نباشد. در اینجا از یک مثال ساده استفاده می نمایم. سیستمهای بدن انسان، وضعیت و ظرفیت خاصی دارند که بیشتر، کفه ترازو به طرف و یا به نفع ما سنگینی می نماید. فرض می کنیم در سه وعده غذا خوردن، اگر برنامه غذای یک نفر در یک شبانه روز به شرح زیر باشد:

صبحانه	نان و پنیر با چای یا قهوه
نهار	یک پرس چلوکباب با دوغ و غیره
شام	یک پرس چلو خورشت با مخلفات

اکنون به هر دلیل اگر شخص، غذای چلوکباب ظهر را نخورد، برای صرف شام لزومی ندارد که هم یک پرس چلوکباب و دوغ غذای ظهر خود را بخورد و هم یک پرس چلو خورشت قورمه‌سبزی و مخلفات آنرا که سهمیه شب بوده، زیرا معده او این ظرفیت را ندارد، اگر هم بخواهد بخورد برایش مشکلاتی ایجاد می‌شود، فقط فرق آن در این است که شام خود را با اشتهای زیادتری خواهد خورد و لذت بیشتری خواهد برد.

ممکن است گفته شود، درمورد مواد مخدر، موضوع فرق دارد، ولی ما عملاً دیدیم که چندان فرقی نداشت، جز اینکه در وعده بعدی، مصرف مواد، لذتبخش‌تر بود و تغییر این چند ساعت، هرگز مشکل خاصی به وجود نمی‌آورد. البته ما در برنامه‌ریزی خود می‌توانیم فاصله را کم کم زیاد کنیم و با همان یک پرس غذای ظهر در وعده بعدی هم سیر شویم، فقط حرص زیادی نباید بزنیم، چون بی‌فایده است و غذای زیادی جز دل درد و ناراحتی، لذت دیگری ندارد. در این مرحله نباید از مقدار غذا در هنگام وعده خودش کم نمائیم، ما فقط تأخیر زمانی ایجاد می‌کنیم، چون اگر مقدار اصلی غذا را سر ساعت هر روز، قدری کم نمائیم یکی دو روز اول مسئله‌ای ایجاد نمی‌شود. اما پس از چند روز متوجه می‌شویم غذا کم است و ما را سیر نمی‌کند. در حقیقت مصرف مواد مانند سوخت موتورهای مصنوعی است که بدن بیمار را بکار می‌اندازد البته حال چون موتورهای طبیعی شخص بیمار، از کار افتاده است اگر چند ساعتی این موتور مصنوعی خاموش بشود، به علت کمبود سوخت (مواد مخدر) وقتی که دوباره آنرا روشن نمائیم باز با همان سوخت، تقریباً بطور عادی شروع بکار می‌نماید و سوخت زیادی لازم ندارد، تنها اتفاقی که در اینجا رخ می‌دهد اینست که ما به موتورهای طبیعی خودمان فرصت می‌دهیم که یواش یواش خود را

بازسازی نمایند؛ زیرا وقتی موتور مصنوعی از کار می‌افتد، موتورهای طبیعی به این فکر می‌افتند که مسئولیت خود را از سر بگیرند. اگر چه ابتدا قادر نیستند، اما به مرور زمان، قادر می‌شوند. بنابراین ایجاد فاصلهٔ زمانی و یا تأخیر زمانی در مصرف مواد، باعث بالا رفتن مواد مصرفی نمی‌شود و تحمل این چند ساعت، کار چندان سختی نیست و قابل تحمل است.

مورد جالبی فهمیدم، که از این به بعد می‌بایست به عنوان یک شعار در ذهن من مرتب تکرار شود (البته تا زمان لازم) که ضمناً از این قضیه، لذت بسیار زیادی به شخص به عنوان پاداشِ اولین قدم داده می‌شود که برای شروع سفر ما بسیار پرارزش است، و از آنجائی که نشئگی من، هیچوقت قطع نمی‌شد و به صورت خطی پیوسته بود، اصلاً نشئگی برایم هیچ لذتی نداشت. البته برای شخصی مثل من، نشئگی چیز چندان خاصی نبود، زیرا موقعی مادمخدر مصرف می‌کردم، تازه به صورت یک انسان تقریباً طبیعی و معمولی می‌شدم. چون کمبود مواد، حال انسان را خراب می‌نماید. شعار این است:

"درد فراق، لذت وصال را زیاد می‌کند"

ما باید با این شعار، شروع و با تمام وجود آن را لمس کنیم و تا زمانی که وارد فاز دیگری خواهیم شد، این شعار برای ما نقش بسیار سازنده‌ای دارد. خوب توجه نمائید، من معتاد یا هر معتاد دیگری، حتی فکر واندیشه‌مان هم افیونی است و حاضر نیستیم به این زودی از چیزی بگذریم که جسم ما به آن وابستگی دارد؛ مگر اینکه به جای آن چیز بهتری به ما داده شود و این یک اصل در اعتیاد است و این اصل همچنین در تجارت و در هر مطلب دیگری نیز حاکم است. بنابراین فعلاً از این شعار استفاده می‌کنیم تا به اندیشه و اعتماد به نفس بالاتری دست پیدا کنیم. آیا تاکنون پیش آمده که روزه بگیرید؟ می‌دانید یک

لیوان چای، سر افطار چقدر لذتبخش است؟ البته روزه ما چند ساعتی بیشتر طول نخواهد کشید و ما را اذیت نخواهد کرد، توجه شود که من فقط ۳ وعده از ۵ وعده را حذف کردم و برنامه را مرتب نمودم و مشکل چندانی نداشتم. فراموش نشود که ما بایستی با این حرکت به سیستمهای مختلف جسم خود فرصت دهیم تا آن قسمتهایی که از گردونه حیات جسم ما خارج شده‌اند خود را به آرامی بازسازی نمایند و دوباره وارد مدار شوند.

○ نشئگی و خماری

چگونه انسان نشئه می‌شود؟ البته ما در این مورد، پزشک متخصص نیستیم، ولی همین اطلاعات اندک برای ما کافی می‌باشد که؛ بالارفتن مقدار مواد در جسم از یک حد معین، ایجاد نشئگی می‌کند و پایین آمدن آن از یک حد معین، ایجاد خماری می‌نماید. (البته خون، مواد را به سایر قسمت‌های بدن حمل می‌نماید) حالا در اینجا به یک مطلب جالب برخورد می‌نمائیم. فرض کنیم میزان ثابت یا حداقل مواد مخدر در خون و بدن یک شخص ۱۰ میلی‌گرم باشد، هر زمان این میزان مواد در جریان خون باشد و به سلول‌های بدن و سایر اجزا بدن برسد، حالِ شخص، عادی است. حال اگر ۱۰ میلی‌گرم به ۹ میلی‌گرم کاهش یابد، شروع خماری است و هر چه این مقدار کم گردد شخص خمارتر می‌شود. حالا اگر مقدار مواد مخدر به علت استفاده دوباره، بالا رود مثلاً ۱۱ میلی‌گرم بشود نشئگی آغاز می‌گردد و هر چه بالاتر رود شخص به نشئگی بیشتری دست پیدا می‌کند. البته بالا رفتن هم حد معینی دارد، مثلاً اوج نشئگی شخص ۲۰ میلی‌گرم است دیگر هرچه از آن بالاتر رود اثر مطلوبی ندارد؛ مثل ظرفی که گنجایش مشخصی دارد و اگر بیش از گنجایش در آن آب بریزیم لبریز می‌شود و آب بیرون خواهد ریخت و اثرات نامطلوبی دارد. اکنون مسئله جالبی که به آن می‌رسیم این است که اگر یک شخص، طبق عادتی که خودش برای خودش به وجود آورده، میزان مواد مخدر برای بدن او ۳ میلی‌گرم باشد، برای مثال اگر به ۴ میلی‌گرم برسد، نشئگی او آغاز می‌شود و همیشه با ۳ میلی‌گرم عادی است و تکلیف این شخص، مشخص است.

اکنون شخص دیگری را در نظر می‌گیریم که طبق عادتی که خودش بوجود آورده است، میزان حداقل مصرف مواد مخدر در بدنش ۱۰۰ میلی‌گرم

است. این شخص با ۱۰۰ میلی گرم، عادی است. حالا هرچه از ۱۰۰ میلی گرم پایین تر بیاید خماری او آغاز می گردد و هر چه از ۱۰۰ میلی گرم بالاتر برود، نشئگی او شروع می شود.

حالا می توانید بگوئید کدامیک از نشئگی، بیشتر لذت می برند؟

الف: شخص ۳ میلی گرمی ب: شخص ۱۰۰ میلی گرمی

حتماً می گوئید فرقی ندارد و هر دو از یک میزان نشئگی اصطلاحاً لذت می برند. البته همینطور است؛ ولی یک فرق اساسی دارد. کسی که خود را با ۱۰۰ میلی گرم عادت داده، رنج بیهوده ای برای خود فراهم نموده است. در حقیقت، هم پول و هم جان خود را از دست می دهد و به اندازه آن پول و جانی که اضافه می دهد به قول خودمان نشئه هم نمی شود. پس آنهایی که ۳ میلی گرمی هستند، نسبت به ۱۰۰ میلی گرمیها، انسانهای هوشیارتر و زیرک تری هستند و اگر خودمانی بگوئیم (راحت سخن بگوئیم) هر دو نفر ما و شما، اهل بخیه هستیم پس، از سخن من ناراحت نشوید. (خود من هم ۱۰۰ میلی گرمی بوده ام)

آدمهای ۱۰۰ میلی گرمی کمی نادان تر و ابله تر هستند. (نسبت به ۳ میلی گرمیها) چرا؟ دلیل را گفتم، چون کار آنها شبیه اینست که از یک شماره روزنامه ۱۰ نسخه بخرند که این رنج، بیهوده است. بی عقلی هم، شاخ و دم ندارد، فقط نوعهای مختلف دارد و این هم یک نوع آن است. حالا حرف حساب این است که این انسانها حداقل اگر قصد ترک ندارند، با کمی تلاش و برنامه ریزی می توانند خود را به حد ۳ میلی گرمیها برسانند و اصلاً کار مشکلی نیست، فقط تصمیم می خواهد و راه حل.

در قدیم، هروئینی های حرفه ای، سالی یک بار ترک می کردند تا مصرف مواد خود را کاهش دهند و با مقدار کم به مقصود خود برسند.

مجدداً برمی گردیم به جلسه‌ای دیگر در محضر استاد سیلور.

❖ ۷۶/۲/۱ سیلور

عقل و ایمان

کلیهٔ مطالب شما را شنیدیم، اگر به یاد بیاورید؛ در گذشته، ما به شما گفتیم که سرمای ۶۰ درجه زیر صفر و یک صحنه از اتومبیل‌رانی در جاده‌های یخبندان شدید و یک دو راهی و سرعت، در پیش دارید. درست است؟

- آری به یاد دارم

یادتان آمد، اکنون می‌گوئیم از سرآن دو راهی بود که تردید کردید، عبور نمودید و وارد جاده شده‌اید. آن جلسه هم گفتیم که آرام رانندگی می‌نمائید اکنون با مقایسهٔ سرعت پیشین و آهستگی زمان حال را که گفته بودیم، نتیجه را خود می‌توانید دریابید و ما هم در سرعت عمل شما چندان اصراری نمی‌نمائیم. اما کلید عبور از آن جاده‌های سخت یخبندان، تمثیلهای را کاملاً برای شما باز می‌نماید که در مجموع چه شگفتیها به قول لیدی جونز، می‌تواند پدید بیاورد تا همه چیز کاملاً تولدی دیگر پیدا نماید و یا به گونه‌ای دیگر بشود.

ما به دلیل نیاز، به شما، حرف نمی‌زنیم زیرا وظیفهٔ شما بایستی در تکاملها به نتیجه برسد و ما فقط فرامین را برای شما می‌گوئیم. با عبور از آن مناطق و با بدست آوردن یک پیروزی که به خط پایان می‌رسید، می‌توانید تمام آن لحظه‌ها را با تحمل فشار و سرما و لغزنده بودن جاده و خوب نبودن اتومبیل در خطوط بایگانی خود بنگارید. با ارسال ادامهٔ مسائل، لذت بسیار وصف نشدنی و پایان‌ناپذیر در شما به وقوع می‌پیوندد که از آن لذت که منبع تمام نشدنی است مانند یک گیلان شربت به دیگران هم می‌دهید و در پایان به

شکوفه‌های فصل بهار با اطمینانی تمام بگوئید که در ۶۰ درجه زیر صفر هم می‌رویند و این مشروط بر آن اصولی است که ما را هدایت می‌کند.

عقل و ایمان و شهادتی که در پرتو تکامل آنها پدید می‌آید ما را از یک درخت فرسوده که درون آن از موریانه و قارچهای مختلف پُرشده است به یک ستون تبدیل می‌نماید تا در برابر آن درختهای جوان که روزی ما را به هیچ می‌پنداشتند، استوار شویم.

ما دیگر سخنی نداریم زیرا ستون اول کتاب در آرشیو، یک درخت بسیار تنومند است و نقطهٔ مقابل، درختی پوسیده و دو شکل دیگر:

«شکوفه‌های سفید و قندیل‌های یخ»

تصور ما بر این است که این شکلها برای شما باید معنای خوبی بدهند.

بدرود.

تصویر دیده شده است ۷۶/۲/۱

۱- درختی بسیار بزرگ؛ ولی درون آن پوسیده و در حال انهدام، مقابل آن، درختی بزرگ، بسیار بلند و قهوه‌ای رنگ، سر به فلک کشیده و استوار در جای خود قرار داشت.

۲- منطقه‌ای یخ‌بندان، دره‌ای که کوههای پیرامون آن، مرتفع (مثل جادهٔ هزار چم چالوس) و قندیل‌های یخ از آن آویزان بود. همینطور شکوفه‌های سپید در یخ‌بندان، منظرهٔ بسیار زیبایی را پدید آورده بود. در ضمن در کنار درخت پوسیده و درخت سالم، درختان کوچک و جوانه‌زده در حال رشد بودند که جوانه‌ها به صورت پراکنده؛ ولی اطراف درخت پوسیده، دیده می‌شوند.

○ شرح مختصری برای تصویر شماره (۲)، درخت پوسیده

از آنجا که ما سفر خود، یا درمان اعتیاد خود را از نیمه زمستان، آغاز نمودیم، بهمین دلیل، تصویر، زمستان را نشان می‌دهد.

در این تصویر، درخت پوسیده، سمبل یا نشان دهنده درون و برون یک انسان آلوده به مواد مخدر یا الکل است که درون آن، آشیانه حشرات و موریانه‌ها شده و برون آن، پوسیده است. این تصویر، نشان دهنده ساختار جسم ماست، جسمی که بعضی از کارخانه‌های آن منهدم و متروکه شده‌اند.

البته با آغاز سفر ما، در کنار درخت پوسیده، جوانه‌های بسیار ریزی، شروع به رشد نموده‌اند. این جوانه‌ها نشان دهنده سیستم‌ها یا کارخانه‌های جسم ما هستند که سازندگی خود را آغاز نموده‌اند. از این پس، هر چه در سفر خود پیش برویم این جوانه‌ها رشد خواهند نمود تا به درختانی نیرومند و استوار، تبدیل شوند و به همان نسبت، درخت پوسیده در طول سفر ما، منهدم و کوچکتر خواهد شد.

درضمن، در تصویر، درختان استوار و نیرومند هم، سمبل انسانهایی هستند که از هرگونه آلودگی، بدور بوده‌اند.



من در آینده نزدیک، باید یک پرش انجام بدهم، انشاالله خداوند یاری خواهد داد، چون تاکنون پرشهای خیلی کوچک را به خوبی انجام داده‌ام و هیچگونه عوارضی نداشته‌ام که غیرقابل تحمل باشد. مثلاً به عطسه نیفتاده‌ام. مگر خیلی خیلی کم و یا پرش پا، یا عرق کردن و یا بهم ریختگی سیستم گوارش بدن و دل پیچه نداشته‌ام. قبلاً که ۵ بار در روز مواد مصرف می‌کردم اگر ۳ یا ۴ ساعت مصرفم دیر می‌شد، دیگر کلافه می‌شدم و جسم واکنش نشان می‌داد؛ آب از بینی سرازیر می‌شد و سایر مسائل، اما اکنون توانسته‌ام از ۵ صبح تا ۱۱ شب، حدود ۱۸ ساعت، فاصله را تحمل نمایم که البته، فاصله بعدی آن ۶ ساعت است.

مصرف مواد در ۲۴ ساعت:

۱ گرم	۵ صبح	وعده اول
۱ گرم	۱۱ شب	وعده دوم
۲ گرم		جمع

البته بایستی ۲ پرش با هم در ۲۴ ساعت انجام دهم، اما نتیجه را کاملاً نمی‌دانم.

۱- پرش اول: حذف وعده ساعت ۱۱ شب

۲- پرش دوم: رسیدن به میزان ۱ گرم در ۲۴ ساعت

اکنون از یک طرف، نقطه تحمل جسم را بالا برده‌ام و در یک جهش به ۱۸ ساعت رسیده‌ام و از طرف دیگر، یک فاصله زمانی ۶ ساعتی دارم، نکته‌ای که در اینجا روشن می‌شود این است که؛ چگونه جسم انسان قادر به تطبیق دادن خود با شرایط است. بدینگونه که در یک پریود به ۱۸ ساعت و در پریود دیگر به

۶ ساعت فاصله، عادت کرده است.

۷۶/۲/۷ 

اکنون نقشه ما انطباق ساعت ۱۱ شب و ساعت ۵ صبح با هم است و یا به عبارت دیگر، حذف فاصله ۶ ساعته و رسیدن به یک بار مصرف در ۲۴ ساعت. برای انجام این حرکت و حذف فاصله زمانی ۶ ساعته بایستی قبل از حرکت، مصرف وعده‌های ۱۱ شب و ۵ صبح برای جسم ما تقریباً عادی شود، تا بتوانیم جهش بعدی را به نحو احسن انجام بدهیم، اگر باز هم شتاب نمائیم و قبل از عادی شدن شرایط مصرف ۲ وعده ۱۱ شب و ۵ صبح، حرکت بعدی را آغاز نمائیم، به مشکل برخورد خواهیم نمود. اکنون خودم هم کاملاً نمی‌دانم که چند روز باید برنامه مصرف ساعت ۱۱ شب و ۵ صبح را ادامه بدهم؛ ولی فکر می‌کنم اگر خیلی هم بخواهم سریع عمل نمایم، کمتر از ۲۰ روز امکان‌پذیر نشود، در آینده خواهیم دید، با تجربه و عمل.

۷۶/۲/۸ 

اکنون طبق برنامه‌ریزی، در حال اجرای برنامه مصرف ۲ وعده‌ای هستم و اوضاع بد نیست؛ تقریباً یک هفته است که در حال اجرای این برنامه دو وعده‌ای هستم و به آرامی دارد تفکراتم تغییر می‌نماید و اطراف خودم را بهتر می‌بینم. اکنون باز موقع آن رسیده است که به خدمت مرادم، سردار بروم تا هم از رهنمودهای ایشان بهره‌مند گردم و هم از سخنان ایشان شارژ شوم. باز هم تکرار می‌نمایم که مورد خطاب این سخنان، فقط من نیستم و شما که به امید الله همچنانکه برنامه‌ریزی سفر و عبور از منطقه یخبندان را آغاز و در هنگام سفر به ترتیب، پیشرفت و کسب موفقیت نمودید، هر وقت این سخنان

مربوط به جلسات ما را می‌خوانید، تصور نمائید که شما مورد خطاب هستید و واقعاً هم شما مورد خطاب هستید؛ چون این مطالب به شما انرژی بسیار زیادی خواهد داد و همان نیروهایی که مرا یاری دادند شما را هم یاری خواهند داد. این مطلب از متن سخنان سردار و استاد، کاملاً مشخص است.

❖ ۷۶/۲/۸ **سردار**

تقدیر

"آنچه در تقدیر است، آن به انجام می‌رسد"

اما اعمال ما در خطوط تقدیر، نقش بسیار مهمی دارند که به

آن، شکل دیگری می‌دهند."

(در اینجا فکر می‌کنم تغییر شکل تقدیر، برخورد تفکرات ما با یک موضوع باشد، چون یک واقعه می‌تواند ابعاد مختلفی در اندیشه ما به وجود آورد، به عبارت دیگر، یک واقعه می‌تواند ما را نابود نماید (اندیشه منفی) و یا می‌تواند برای ما درس خوبی باشد)

یاد الله در هر جا، یاد خود از قطره به اقیانوس است. پسر

فراموش نکن تو در عالمی، درختی تنومند بودی که بودنها ادامه

است:

و در انسان، هیچگاه فعل گذشته، صادق نیست؛ زیرا جاری

است

در اندیشه‌اید که زمان را به مهار خود درآورید. ما بر شما که کاملاً فصل جدیدی را شروع نموده‌اید، هیچ ایرادی نداریم؛ زیرا شما کتابی زنده هستید که

هر لحظه، یک ورق آن با دقت و ظرافت خاصی با در نظر گرفتن تمامی حالت‌های قطب، حک می‌شود. پس باید کاری بشود که به گذشته، رجوع ننمائید، صفحه‌ها همه تمیز و پر رنگ نوشته بشود و این همان قالبی است که گفتیم. از بیداری نیروهای خفته بدن، این احساس را کاملاً حس می‌نمائید. درخت صاف، نمودار است و شکوفه‌های سفید، نوید رهایی شما و پایان اسارت از آنچه نمی‌دانستید.

و امیدواریم که در راه خود، قدم‌های بسیار مفیدی بردارید و مسائل را به خوبی آنچه که گفته شد حل کنید و به پایان برسانید.

باز هم در این زمینه با شما سخن خواهیم داشت، برای این دفعه بس است.

خدا حافظ.

✱ قانون ششم:

"صفت گذشته در انسان صادق نیست، چون جاری است"

همانطور که از این قانون برداشت می‌شود، انسان مثل آبِ راکد نیست، بلکه انسان مثل یک رود، جاری است و جریان دارد و هر لحظه در نقطه‌ای قرار می‌گیرد و آن نقطه، آغازی است برای رسیدن به نقطهٔ بعدی و نقاط بعدی ممکن است آبشار عظیمی باشد، می‌تواند تبدیل به رودی خروشان گردد و یک زمان هم آرام آرام با تفکرِ کامل به حرکت خود ادامه دهد، تا زمانی که به دریا و به اقیانوس برسد که آن، شرایط دیگری دارد و آن، وادی نفس مطمئنه می‌باشد.

اگر ما امروز فعلی یا عملی را انجام بدهیم چه خوب و چه بد، آیا فردا هم همانگونه عمل خواهیم کرد و این بستگی به انسان دارد که برای آن موضوع دائماً تلاش نماید. اگر من دیروز معتاد بودم، هیچ دلیلی وجود ندارد که تا آخر عمر، همچنان معتاد باقی بمانم. هم می‌توانم امروز سالم باشم و هم می‌توانم مصرف مواد را افزایش بدهم؛ حتی اگر دیروز قهرمان بودم، هیچ تضمینی وجود ندارد که امروز هم قهرمان باشم؛ مگر تلاش به اندازه باشد. نکتهٔ اصلی در این است که؛ انسان می‌تواند تغییر نماید و سرنوشت‌ها با خواست انسانها رقم زده می‌شوند.

اکنون شرح ماجراهای ترک اعتیاد گذشتهٔ خود و بلاهایی که بر سرم آمد را می‌نویسم؛ البته در باور خیلی‌ها نمی‌گنجد. امیدوارم جوانان و سایر افراد بدانند که می‌خواهند در چه مکانی پا بگذارند و یا پا گذاشته‌اند، چون وقتی به یاد ترک‌های گذشته‌ام می‌افتم، بدنم به لرزه می‌افتد. شرایطی در این ترک‌ها برایم پیش آمد و احوالی بر من گذشت که بدترین و تلخ‌ترین روزهای زندگی من

بوده است؛ من دو بار دست به ترک اعتیاد زدم که خلاصه‌ای از آن را می‌نویسم.

❁ ترک اعتیاد اول

در سال ۶۳، از زمانی که معتاد شدم، خودم هم باور نداشتم که معتاد شده باشم. همیشه دوستان و رفقا می‌گفتند، بابا، ترک کاری ندارد، فقط کافی است ۷۲ ساعت طاقت بیاوری و خیال ما هم از این بابت راحت بود. یک روز که دیگر حوصله‌ام از اعتیاد سر آمده بود تصمیم گرفتم که هر طور شده این ۷۲ ساعت را طاقت بیاورم. حدود ۵۰ گرم شیرۀ تریاک گذاشتم جلوی چشمم و خوب خودم را ساختم. اطاقی و تختی را هم مرتب کردم. گفتم حالا برای پشت سر گذاشتن این ۷۲ ساعت، آماده هستم. ۲۴ ساعت اول، پس از آخرین مصرف مواد، مشکل چندان زیادی نبود، چون هنوز مواد در بدن من وجود داشت و شب اول را هم هر جور بود با خماری و نیمه خماری سپری کردم. با هر بدبختی بود صبح شد. با خود گفتم: حالا انسان باید اراده داشته باشد و ورزش نماید، در آن زمان، سن من ۳۴ سال بود. با هر مصیبتی بود یک طناب برداشتم و با حالت خماری و درماندگی، رفتم پشت بام و شروع به طناب زدن نمودم. روی دو پا، مرتب به هوا می‌پریدم تا طناب را از زیر پای خود عبور دهم.

در ضمن از صبح، قبل از ورزش، مشکل شکم هم آغاز شد و مرتب به طرف توالت در حرکت بودم، به آرامی عرق از سر و کله و تمام بدنم سرازیر شده بود و عطسه‌های چپ و راست و پیاپی هم آغاز گردیدند، به آرامی سیم‌کشی یا درد استخوان هم به سراغم آمد. یک اشتباه بزرگ من این بود که؛ استخوانها و عضلات جسم من، تحمل وزن خودشان را هم نداشتند و من با پریدن در هوا، مشکلی هم بر مشکل آنها اضافه کرده بودم، که قوزی بالای قوز شده بود. بعد از کمی بالا و پائین پریدن به اطاق خود برگشتم و روی تخت

خواب، مثل مرغ پرکنده افتادم. از شدت عرق، مرتب لباسهایم خیس می شد و همینطور ملافه و لحاف و همه چیز. در روز تا ۱۰ مرتبه لباس و زیرپوشم را عوض می کردم، از شدت خماری گاهی به خواب می رفتم و یکمرتبه مثل فنر، پایم از جای خودش می پرید، این هم اضافه شد. شنیده بودم که مشروب، ضد تریاک است و اثرات آنرا از بین می برد، برای معالجه و دوا با هزار مشکل، مقداری مشروب فراهم نمودند. در وهله اول که نمی توانستم بخورم، با هر بدبختی که بود خوردم، دل و روده هایم داشت بالا می آمد، بهرحال مثل یک جنازه، مقداری مشروب خوردم تا حدی که مست شدم و این شدت مستی به حدی بود که ۲ ساعتی مرا خوابانید. آنهم چه خوابی! آقایانی که اینگونه ترک کرده اند می دانند. بعد که بیدار شدم، کارم چندین مرتبه بدتر شده بود. جسم من تحمل خودش را هم نداشت و من باری اضافه به او تحمیل نموده بودم و به شدت، سلولهای جسم خودم را تحریک کرده بودم و جسمم را که تحمل روی پا ایستادن را هم نداشت، یکی توسط ورزش و دومی در اثر الکل، بمب باران کرده بودم که هر دو، کاری اشتباه بود و قوزی بود بالای قوز. بهرحال ۴۸ ساعت اول سپری شد، با خود می گفتم فقط ۲۴ ساعت مانده و حتی حساب دقیقه شمار ساعت را هم داشتم. چشمتان روز بد نبیند. ۲۴ ساعت بعدی هم با هر جان کندن بود با همان مشکلات ۴۸ ساعت قبل، حتی شدیدتر سپری شد و از شدت ناراحتی گریه می کردم، نماز می خواندم، دعا می کردم، خودم را در اطاق زندانی نموده بودم و نمی خواستم کسی مرا در این وضعیت ناهنجار ببیند. بهرحال عقربه ساعت گذشت و پایان ۷۲ ساعت را نشان داد. ۷۲ ساعت، گفتم: دیگر تمام شد و باید جشن بگیریم. رفتم حمام گرفتم و آمدم نشستم، گفتم خوب شدم. لباس پوشیدم گفتم، می خواهم بروم بیرون و چرخی بزنم و

هوا بخورم و به زمین و زمان بگویم؛ من موفق شدم. رفتم بیرون، دیدم نمی‌توانم راه بروم و میچ پاهایم درد می‌کند و اصلاً تحمل جسم مرا ندارند. به هر جان‌کدنی بود رفتم فقط سیگار خریدم و به خانه برگشتم، دیدم با ورزشی که کرده بودم، میچ پاهایم باد کرده‌اند، چند تا باند آوردیم و میچ‌هایم را بستیم، دیدم راه رفتن برایم سخت است. یک چوب دستی هم فراهم شد و با چوب دستی راه می‌رفتم.

گفتم بگذار چند تا ۲۴ ساعت، سپری شود وضع ما هم خوب می‌شود. بعد از گذشت چند روز، مشکل اسهال، بهبود حاصل نمود، عرق کردن بهتر شد، عطسه کمتر شده بود ولی ادامه داشت، پرش پا کمتر شده بود اما ادامه داشت، از شدت درد استخوانها کاسته شده بود ولی ادامه داشت، مسئله جنسی اصلاً امکان نداشت، چون تحمل نزدیکی وجود نداشت. بهر حال دردسرتان نمی‌دهم، آنقدر از این ۲۴ ساعتها گذشت که شد یک ماه. مشکلات روبه کاهش می‌رفتند اما تنها مشکلی که نمی‌توانستم راه حلی برای آن پیدا کنم و بسیار بسیار هم مهم بود این بود که من، دیگر آدم سابق نبودم، راه می‌رفتم خسته می‌شدم، البته آنهم با چوب دستی. حوصله حرف زدن نداشتم، از هیچ چیز لذت نمی‌بردم، افسرده شده بودم، زود به گریه می‌افتادم و با خودم می‌گفتم: من چرا زنده هستم؟ با همین وضعیت تا ۳ ماه ادامه دادم، دیدم تمام زندگی و کارم، دارد از دست می‌رود و توان کارکردن و حرف زدن را ندارم و با مسئولیت سنگینی که داشتم، همه چیز داشت به سوی نابودی می‌رفت و این بود که گفتم: بهترین کار این است که دوباره مصرف کنم، چون یا باید همه چیز نابود می‌شد و یا من سالم می‌شدم، به این ترتیب اعتیاد را به نابودی ترجیح دادم.

در این نوشته‌ها من می‌خواهم حقایق و مشکلات را روشن بگویم.

امیدوارم که با این مطالب در هنگام چاپ، مخالفت نشود. چون تا زمانی که صورت مسئله‌ای کاملاً روشن نباشد، حل آن امکان‌پذیر نیست و برای همین تاکنون این مسئله حل نشده؛ چون صورت مسئله، مجهول مانده است. خیلی از محققین خواسته‌اند درد معتادین را درک کنند و خود معتاد شده‌اند و پس از ۶ ماه اعتیاد، دوباره ترک کرده‌اند تا به حقیقت نزدیک شوند، اما آنها هم نتوانستند جواب بگیرند، چون طول زمان اعتیاد آنها کوتاه بود! زیرا اثری که مصرف ۲۰ سال مواد مخدر روی جسم یا کالبد می‌گذارد، با ۶ ماه، فرق اساسی دارد؛ چون در طی ۲۰ سال حتی فکر انسان هم افیونی می‌شود و در تمام ذرات جسم، مواد مخدر آشیانه می‌کند. بهرحال دوباره شروع کردم، وضع کارم سروسامانی گرفت و تا مدت کوتاهی خوب بود.

❖ ۷۶/۲/۱۰ سیلور

بازی پازل

ما برای کامل کردن یک مجموعه بازی، مانند پازل، نیاز به اجزای آن داریم که هر یک تکه آنرا از یک جای این مجموعه، بیرون بیاوریم. البته ما تلاش خود را می‌نمائیم، آنچه در لحظه آخر بدست خواهد آمد یا می‌آید، باید فرمانش برسد. فعلاً اولین صفحه شکل دار در اختیار شما قرار گرفت و مطالبش بایستی در طول کامل شدن بدست بیاید؛ مانند یک نوزاد از بدو به دنیا آمدن، یا یک جوانه کوچک، وقتی تبدیلها باز شد کامل می‌شود، آنگاه به آن گیاه؛ درخت و یا به آن انسان؛ مرد یا زن کامل می‌گوییم. این بازی هم همانطور طراحی شده، البته به نظر، یک بازی است در واقع، صفحه تک‌تک یک کتاب است که به دست و توان عقلی خودتان به نگارش درمی‌آید، یعنی نویسنده و همه کاره در آن،

قهرمان و یا نقشِ اول، خود می‌باشید و ما در این مورد با تمام اعضای کنگره، نیروی بیشتر و توانِ بسیار برایتان می‌خواهیم که در طول ادامه، این مدت هر قدر تداوم بیابد مانند به قول شما: چیزی که دستی می‌بافند و اسمش را قالی می‌نامند. بله، دوستی می‌گوید درست است قالی؛ هر قدر رویش راه بروید، با ارزش‌تر می‌شود.

شما همان قالی باید باشید که از ابتدای شروع، هر قدر بگذرد توانائی شما بالا برود. به عبارتی سیستمهای فراموش شده، وارد گردونهٔ حیات می‌شوند و با طرح درونی به مسائل دیگر شدن، کمک می‌کنند و راندمان کار و فعالیت در مدتِ ادامه، به مطالبی می‌رسد که هم اعضای فیزیکی از آنچه روزانه به اجبار انجام می‌دادند، به خوشحالی و خشنودی انجام بدهند و به عبارتی در تمامی دوایر ساخته شده، حرکت اولیه مانند تویی، تولید یک نیرو برای نیروگاه خواهد شد و این همان قطعاتی هستند که گفتیم، در این باره، کل سیستم را می‌سازند. البته ما آن بازی را با سیستم شما و نگارش، با هم ارتباط می‌دهیم و این بازی را برای آنانی که می‌خواهند در این مسابقهٔ حیات، برنده بشوند، آماده می‌نمائیم. باید بدانید که ما در همهٔ موارد، اوضاع را به یک دریای پرتلاطم تشبیه می‌نمائیم، که یک نفر با دانستن شنا نه بطور کامل، می‌خواهد مسیری را بپیماید. پس ما شما را دریافت می‌داریم که در این مورد، نباید احساس کنید که ما از درون شما اطلاعی نداریم و این یک مسابقهٔ بسیار حیات‌بخش است که برندهٔ آن، اولین می‌شود. ما در این باره، ابتدا به صفحهٔ دوم که فکر می‌کنیم بایستی بدانیم که عناوینِ موضوعات چه مطالبی بایستی باشد که تقریباً به اصلاحات نیازمند نباشد.

البته چون ما کامل فارسی نمی‌دانیم از نظر دستور و لغت، ممکن است

ایراد داشته باشد اما مطالبی که مکمل‌کننده حالتها باشد، بایستی کاملاً بی‌نقص باشد و خود شما هم به کمک ما بیایید و ما را در این مورد یاری نمائید، یعنی منظورمان دسته‌بندی مطالب ارسالی است و خود شما در این مورد با بعضی از افرادِ پرتجربه که در مورد بعضی از افیون‌ها اطلاع دارند، مشورت نمائید و آنان نیز با ما، همکاری خواهند نمود. مطالب بسیار داریم؛ آنچه با انسان شروع می‌شود، یعنی خلق انسان، اندام انسان و بقای او و حیات او، برای هیچکس به اندازه خود او، مهم نیست. بایستی این ارزش ابتدائی را بداند. پس از دریافتن آن، باز هم شروع مسائل دیگر است که از خود ارزشی و شناخت به مرحله‌ای می‌رسید که:

ایمان مانند امواج نور، در اعضای جسم و روح فرد می‌رود.

بایستی اینها را بدانند، باز هم ادامه دارد، اگر سؤالی ندارید، ما باید برویم. نگهبان: اگر خود شما مطالبی را عنوان نمائید، فکر کنم بهتر است. استاد: ریشه‌یابی مطالب، همیشه کار آسانی نیست و ممکن است با مشکلاتی برخورد نمائید، برای یادآوری گفتیم که در مسائل جلورونده، مسائل موجود جاری هم در کنار آن می‌باشد. بدرود

۷۶/۲/۱۷ 

اکنون تقریباً ۱۷ روز از برنامه استفاده مواد در ساعت (۱۱ شب ۱ گرم) و (۵ صبح هم ۱ گرم) گذشته، اوضاع تا اندازه‌ای جاافتاده است و هیچ مشکل اساسی ندارم. اوضاع، طبیعی است و مصرف مواد در ساعت ۵ صبح، مرا کاملاً تا ساعت ۱۱ شب، نگه می‌دارد. همین چند روزها بایستی حرکت کنم و کار را

یکسره نمایم و به یک وعده برسانم؛ البته از آغاز برنامه جدید، مرتب به این مسئله فکر می‌کنم.

❖ ۷۶/۲/۱۷ **سردار**

تکرار تاریخ

سلام علیکم، ما هم خوب هستیم و به مسائل جاریه، مشغول و برای ادامه و ارتباط، نهایت سعی خود را مبذول می‌داریم که به درگاه حق تعالی نزدیک شویم و مورد عنایت او قرار بگیریم. واقعیت در مکانهایی که در زمان حال هستند با آنچه نمی‌توانیم چگونه توصیفش را شرح بدهیم کاملاً فرق دارند. ما برای آن مقدار که آگاهی از آن نداشتیم، مبارزه کردیم و در حین عمل هرگز به آنچه باید بکنیم، با دید تعقل نمی‌اندیشیدیم. البته بطور جمع می‌گوئیم؛ زیرا خواص، آنچه باید بنمایند، طبق فرمان که می‌دانید به عقب بر نمی‌گردند.

هدف ما در این باره همین است که برایتان می‌گوئیم، تاریخ، خود به خود تکرار نمی‌شود؛ فاعل می‌خواهد و این انجامها در دوران زندگی، گوئی نمی‌خواهند از گردونه خود، پا فراتر بگذارند و احساس هر کس بر این باور است که از اشتباهات درس نگیرد و خود به تنهایی، معلم خود باشد. این سبب تکرار مکرر می‌شود بطوریکه تجربه از گردونه زمان به طرف خارج، پرتاب می‌گردد و جایش را حماقت و باورهای دروغین می‌گیرد و هر مطلبی به زمان خود تکرار می‌شود. در صورتیکه این مطلب با زایش و تولید فرق می‌کند؛ زیرا تولید برای بقای آدمی طبق فرمان الهی به وجود آمده است، اما ما به فرمان خودمان در امر کامل نشدن عقل، به تجدیدها لباس نو می‌پوشانیم و در پایان به شئون هم اکتفا نمی‌کنیم، حتماً منظور ما را خوب فهمیدید.

مثل اینکه زیاد گفتیم، برویم بر سر مطلب خودمان که در ادامه، نگران مسائل هستید و این بدون شک با قدمهای استوار، کاملاً به سوی راهی که باید پیش بروید، طی طریق خواهید نمود و برای اینکه جایگاه خود را با ستونهای بسیار محکمی بسازید، ناگزیرید از این منطقه پرنشیب و فراز و به قول ما از خط، عبور نمائید. آنگاه منادی، خبر دیگری که مملو و بیرون از خواسته‌های نفسانی است به شما نوید می‌دهد، ما بسیار خشنود هستیم که شما به احکام، کاملاً توجه می‌نمایید. از شما می‌خواهیم که در روند تمام مطالب با نیروی منحصر به فرد خویش، گامهای بلندی بردارید و این مسئله، بستگی کامل به خودتان دارد که چقدر در ما همگامی ایجاد نمائید.

خداحافظ، باید برویم.

ترک اعتیاد دوم

مدت ترک، ۹ ماه، زیر نظر روان پزشک و دکتر ترک اعتیاد.

اکنون سال ۶۶ است و من ۳۷ ساله شده‌ام. در اثر ایجاد نابسامانیها، اینبار دیگر تجربه داشتیم و گول ۷۲ ساعت را نمی‌خوردم و گفتم بروم پیش یک متخصص. از دوستان، پرس و جو کردم و یک متخصص روان پزشک، فارغ‌التحصیل فرانسه و متخصص ترک اعتیاد را که حدود ۱۰ سال یا بیشتر در ترک اعتیاد، تجربه داشت به ما معرفی کردند. البته به مشکلی که از دفعه قبل مانده بود، مشروب خوردن هم اضافه شده بود.

خلاصه، وقت ملاقات گرفتیم. رفتیم پیش این دکتر عزیز. انسان بسیار خوب و با محبتی بود. گفت: مصرف شما چقدر است؟ گفتم حدود نیم مثقال (۲/۵ گرم) تریاک و گاهی شیره می‌خورم، منهای کشیدن که کشیدن فقط بازی

کردن است؛ زیرا کشیدن، جواب خوردن را نمی‌دهد و شبی هم یک بطر عرق می‌خورم. گفت: مرد حساسی، اول اینکه عرق با تریاک جور نیست، درثانی اگر این مقدار را داخل توپ بریزی می‌ترکد. مردم روزی ۶ نخود ($\frac{1}{4}$ مثقال) حدود ۱/۲ گرم تریاک می‌کشند، شما نیم مثقال می‌خورید! منهای کشیدن، چگونه مشروب را با تریاک می‌خوری؟ گفتم عرق را که خوردم قبل از خمار شدن، یک تکه تریاک هم بالا می‌اندازم. گفت: ما همه جورش را دیدیم، این هم یک جورش! گفتم: دفعه قبل که ترک اعتیاد کردم دوستانم که همه، خودشان را کارشناسهای خبره‌ای می‌دانستند، توصیه می‌کردند؛ چند روز بعد از ترک، اگر مشروب بخوری جایگزین مواد می‌شود. غافل از اینکه این کار، روزگار آدم را سیاه می‌کند، بهر حال مسئله، آن طوری شد، که شد قوز بالای قوز! دوباره معتاد شدیم و مشروب خوردن هم به آن اضافه شد. اول به عنوان دارو استفاده می‌کردم و بعد به گونه‌ای شده بود که مسکن برای خواب من شده بود و اگر نمی‌خوردم، خوابم نمی‌برد. گفت مشروب به خودت مربوط است، البته وقتی تریاک مصرف نکنی، مشروب، دیگر برای شما قابل استفاده نیست و دیگر نباید بخوری، چون وضعت را بدتر می‌کند.

گفتم: چشم.

گفت: ۳۰ هزار تومان، پول دارو و حق الزحمه من می‌شود که نصف این مبلغ صرف دارو می‌شود، پول را هم جلوتر باید پرداخت نمایید. البته درست هم می‌گفتند چون بعد از معالجه، ممکن بود به آقای دکتر، به علت آشفته بودن وضع بیمار، اصلاً پولی پرداخت نشود؛ دعوا درست می‌شد.

فرمودند: شما هر موقع که اعلام آمادگی نمودید، قبلاً به من اطلاع دهید. من به منزل شما می‌آیم و طول درمان، ۲۱ روز می‌باشد، دارو را با خودم

می‌آورم و هفته‌ای ۳ روز هم به عیادت شما خواهیم آمد؛ هم معاینه می‌کنم و هم دارو می‌آورم و هم روان درمانی خواهیم نمود. زیاد به شما سخت نخواهد گذشت. البته، ترک اولی را برایشان تعریف کردم.

آغاز ترک

ما مقدمات را فراهم نمودیم. اطاقی را برای این کار آماده کردیم و با وجود کار زیاد، به محل کار سپردیم که یک ماه، سر کار نخواهیم آمد و بهانه‌ای جور کردیم.

روز اول؛ ساعت ۹ صبح، آقای دکتر زنگ منزل ما را به صدا درآورد. آقای دکتر با کیف دستی که داخل آن دستگاه فشارخون و سایر تجهیزات بود و یک کیسه پلاستیک سیاه رنگ که در دستهای خود داشت، وارد منزل ما شد.

بعد از پذیرایی مختصری، درب کیسه پلاستیک سیاه را باز نمود و ۹ عدد شیشه کوچک (بزرگتر از شیشه‌های پنی سیلین) که روی هر کدام، یک شماره نوشته شده بود (۱،۲،۳) درآورد. پرسیدند: مواد مصرف کرده‌ای؟ گفتم: جای شما خالی، امروز صبح. گفتند: ایرادی ندارد.

و دستورات ذیل را دادند:

۱) از اکنون، محتویات اولین شیشه را بخورید، ظهر هم یکی، شب هم موقع خواب یکی. هر روز، محتویات ۳ شیشه را طبق شماره، به ترتیب میل نمایید.

۲) یک رقم قرص دادند، گفتند: این مربوط به اشتهای شماست چون به غذا بی‌میل می‌شوید، این قرصها را بخورید که بتوانید غذا بخورید و کم قوت نشوید.

۳) یک رقم قرص دیگر که ضد افسردگی بود.

۴) یک رقم قرص که نمی دانم چه بود؛ ولی انسان را از خود بیخود می کرد.

۵) بعد، فشار خون مرا گرفت و گفت خوب است و دستورات دیگری صادر کرد و گفت: پس فردا همین ساعت، نزد شما می آیم و مشکل چندانی نخواهید داشت، شیشه های جدید با شماره جدید می آورم؛ چون تا ۲۰ روز، روزی سه شیشه باید مصرف نمائید.

۶) گفتند: خوب، حالا می ماند موضوع روانکاوی و بررسی مشکل. اینطور آغاز سخن نمودند و خیلی هم درست و صحیح می گفتند:

اگر بخواهیم به مبارزه شخصی برویم باید او را بشناسیم. دقیقاً این مثال را زدند: اگر یک بوکسور بخواهد با بوکسور دیگر مبارزه کند، باید تمام خصوصیات حریف را بشناسد و بداند؛ در غیراینصورت، ممکن است موفق نشود.

کاری که خانواده مرفین و اثری را که روی انسان می گذارد، با هم بررسی می نمائیم. در قسمت مخ انسان یا مغز انسان، ماده ای ساخته می شود به نام اندروفرین یا امرفین. کار این ماده که شبیه مرفین است در یک شخص طبیعی، همین کار مرفین را می نماید.

اگر این ماده ساخته نمی شد؛ امکان داشت انسان از درد بمیرد، هر کجای بدن که درد می گیرد یا آسیب می بیند و یا خسته می شود، مواد اندروفرین ساخته شده از طریق خون، به همان قسمت ارسال می شود. حال، شخصی که از خانواده مرفین استفاده می نماید، چون مرفین زیادی به طور مصنوعی وارد بدن خودش می کند، آن قسمت از مغز که این ماده را تولید می نماید به مرور زمان از

کار می‌افتد و وقتی شخص، مصرف مرفین خارجی، یعنی استفاده از هروئین یا تریاک یا شیر، چه به روش خوردن و چه کشیدن را قطع نماید، دیگر اندروین هم به این زودی توسط مغز ساخته نمی‌شود. به همین دلیل، شخص دچار مشکل می‌شود و زمان می‌خواهد تا سیستم مغز او دوباره راه‌اندازی شود.

و این نکته بسیار مهمی بود که من آن روز یاد گرفتم.

گفت: برای امروز کافی است و خداحافظی کرد و رفت.

آقای دکتر، خداحافظی کرد و رفت و ما ماندیم با دواها، فوری شیشه اول را باز کردم و خواستم نوش جان کنم. چشمتان روز بد نبیند، وقتی داخل دهان ریختم، مثل آن بود که دل‌وجگرم می‌خواست بیرون بیاید. خیلی ناجور و بدزهرماری بود. خلاصه دردم‌رتان نمی‌دهم؛ بعد از گذشت ۲۴ ساعت، باز به آرامی مشکلات به سراغم آمد؛ ولی نه به آن درجه‌ای که دفعه اول، خودم اقدام به ترک نمودم. به‌رحال، حدود ۲۱ روز به همین منوال گذشت و روزی ۳ عدد از شیشه‌ها را با هر جان‌کدنی که بود می‌خوردم. به اضافه قرصهای جورواجور. وضعیت بسیار ناراحت‌کننده‌ای بود. قرصها را که می‌خوردم، در وضعیتی قرار می‌گرفتم که نه هوشیار بودم و نه دیوانه. خماری و عرق کردن همچنان ادامه داشت؛ اما نه به شدت دفعه قبل. اما قرصها وضعیت روانی مرا بهم ریخته بود و در حالت منگی بسر می‌بردم. در هنگامیکه حدود یک هفته گذشته بود از دکتر سؤال نمودم آیا اکنون می‌توانم آزمایش بدهم؟ و اگر آزمایش بدهم چه می‌شود؟ آقای دکتر گفتند: خیر، موقعی که ۲۰ روز گذشت آنوقت سه روز، سرم وصل می‌کنیم تا بدنت را شستشو دهد. بعد از آن سه روز می‌توانی آزمایش بدهی. این سخن، مرا نسبت به محتویات شیشه به شک انداخت که چه دارویی است. از مزه آن هم اصلاً نمی‌شد فهمید که چه هست! بالاخره پس از

کاوش فراوان و صحبت‌های مختلف متوجه شدم که محتوای شیشه‌های دارو، شامل تریاک با الکل است؛ اما ترکیب این دو ماده، مزهٔ سومی را به وجود آورده بود که اصلاً قابل تشخیص نبود. برنامهٔ دکتر این بود که با این روش، ظرف مدت ۲۰ روز به آرامی درصد تریاک را پایین بیاورد تا به صفر برساند و هر چه از لحظهٔ شروع جلوتر می‌رفتیم، خماری من بیشتر می‌شد و مرتب، عرق کردن و استخوان درد را داشتم و اگر به آقای دکتر شکایت می‌کردم، می‌گفت: صبر کن، تمام می‌شود.

بهر حال با هر جان‌کدنی بود این دوره تمام شد و سه روز هم، سِرْم‌ها را وصل کردند و بدن ما را شستشو دادند.

دیگر در اینجا کار اصلی آقای دکتر تمام شده بود و گفت: اگر آزمایش بدهی، دیگر مواد در ادرار شما نیست و شما دیگر معتاد نیستید.

البته گفتند: ۴ هفته، هفته‌ای یکبار برای روان‌درمانی پیش من بیایید و بعد از ۴ هفته، هر ماه یکبار، تا شش ماه. مقداری قرص هم به من دادند.

ما در چه شرایطی رها شده بودیم! درست وسط دریا. بدون تکیه‌گاه. و هیچ قرصی نمی‌توانست جواب خماری ما را بدهد. به هر طریق که بود چند ماهی را پشت سر گذاشتم و با قرصهای مختلف، روزگار را می‌گذرانیدم. بعد از حدود ۳ ماه به آقای دکتر گفتم: همهٔ مسائل یک طرف، اما یک مشکل اساسی وجود دارد و آن اینکه، امکان نزدیکی، اصلاً برای من وجود ندارد؛ زیرا حالت انزال، خیلی سریع صورت می‌گیرد و او فقط می‌گفت خوب می‌شود.

دردسرتان نمی‌دهم؛ حدود ۹ ماه را با هرجان‌کدنی بود پشت سر گذاشتم و در حقیقت، هر روز خمار بودم. دیگر، قدرت حرکت و تفکر در من از بین رفته بود. مسئله تا جایی پیش رفت که آرزوی مرگ می‌کردم، می‌گفتم من برای

چی زنده هستم؟ افرادی که با آنها کار می‌کردم، حداکثر سوءاستفاده را از من می‌کردند و چون حوصله بحث و یک و دو را نداشتم، هر چه می‌گفتند با کم حوصلگی قبول می‌کردم و آنها بیشترین خیانت را به من کردند.

در تمام این مدت، جسم من ناراحت بود و توان لازم را نداشت؛ زیرا در اثر مصرف مواد، سیستمهای حیاتی مختلف در بدن و جسم من از چرخه حیات، خارج شده و با به اصطلاح، ترک اعتیاد من، آنها هنوز راه‌اندازی نشده بودند و جسم من، وضعیت طبیعی نداشت. دیدم اگر به این وضعیت بخواهم ادامه بدهم، تمام زندگی خود و خانواده‌ام رو به نابودی می‌رود و به همین دلیل، تنها راهی که به خیال خودم برای سروسامان دادن به کارها مانده بود، استفاده دوباره از مواد بود و چون ۹ ماه هم صبر کرده بودم، هر کس بگوید مشکل روانی داشته‌ای، خیلی محکم و با صدای بلند می‌گویم: خودت مشکل روانی داری. شما لب‌گود ایستاده‌اید و می‌گوئید لنگش کن. ۲۰ سال معتاد باشید و آنگاه کنار بگذارید تا به شما بگویم کی مشکل روانی دارد و اراده ندارد. جسم من، کالبد من و بدن من، در وضعیت طبیعی نبود. حداقل، ۹۹ درصد مشکل من، فیزیکی و جسمی بود. راه می‌رفتم خسته می‌شدم، استخوانهای پای من، دست من، قدرت تحمل وزن مرا نداشتند، حرف می‌زدم خسته می‌شدم، شب‌ها خواب راحتی نداشتیم؛ چون هیچیک از سلولهای بدن من، حالت طبیعی نداشتند؛ ترکیبات مغز استخوانم، بافتهای بدنم، همه و همه در طول ۲۰ سال با مرفین ساخته شده بودند. چگونه می‌شد ظرف ۲۰ روز آنها را به حالت تعادل درآورد؟ مشکل یک معتاد، پس از ترک، ۹۹ درصد، مشکل جسم اوست نه روان او و نه اراده او.

اگر شما توانستید سرطان را با اراده، خوب نمائید، یک معتاد هم با اراده می‌تواند ظرف یک هفته یا ۲۰ روز، ترک کند. چون اعتیاد از سرطان هم بدتر

است. سرطان فقط یک ناحیه را می‌گیرد، مثلاً خون، سینه، معده یا مغز، اما اعتیاد در تمام سلولها و تمام اجزای بدن پخش می‌شود، حتی در فکر و اندیشه هم داخل می‌شود، برای این می‌گوئیم از سرطان هم بدتر است.

اگر بخواهید با حرفهای من مخالفت نمائید، مسیری را طی خواهید نمود که سالها و قرنهای آزموده شده و نتیجه نداشته است. هیچ پزشک و روان پزشک و داروسازی، اگر تجربه کافی داشته باشد، نمی‌تواند با حرفهای ما مخالفت نماید. من هر چه را می‌گویم، تجربه کرده‌ام و عملی که تجربه شود؛ سندی بی‌عیب و نقص خواهد بود. برای اثبات حقانیت سخنانم، معتادینی که چندین بار دست به ترک زده‌اند، می‌توانند برایم نامه بنویسند و ارسال نامه‌های آنها برای ما، سندی محکمتر خواهد بود برای ارائه به مسئولین و محققین دلسوز.

زیرا وقتی صورت مسئله، مشخص باشد، دیگر حل آن، دشوار نخواهد بود. تاکنون صورت مسئله درمان اعتیاد، نامشخص بوده است و به دلیل همین دیدگاه غلط، مسئله، غیرقابل حل باقی مانده است.

○ محبت

در اینجا دیگر، در حال نوشتن این مطلب به آشوب کشیده می‌شوم. از قدرت الله و وجود نیروهایی که به چشم جسم، آنها را نمی‌توان دید، شگفت‌زده می‌شوم و سرتا سر بدنم به لرزه درمی‌آید و اشک در چشمانم حلقه می‌زند و بغض گلویم را می‌فشارد و قلبم می‌تپد و در تعجب هستم که خداوند چه بهای سنگینی برای انسان پرداخت می‌کند، ولی انسان نمی‌داند و همواره ناسپاس است. ما نیروهای عظیم را در بیکران، بیهوده و خرافات می‌پنداریم و هستی را آن می‌دانیم که می‌بینیم. در اینجا قطعه‌ای را از دوست دیگرم ارائه می‌دهم که فقط آن می‌تواند مرا کمی آرام نماید.

تا شاید متوجه بشوید که تنها پیوند محبت، انسانها را به هم متصل نگاه داشته است و انسانهای فاقد محبت، بسان ظرفهایی هستند تهی و یا ظرفهایی که پر از خالی هستند. این سخن را اگر امروز باور نکنید بالاخره یک روز متوجه می‌شوید، حتی اگر پس از مرگ هم باشد. چون همین پیوند محبت، ما را به استادانمان وصل نموده و وصل می‌نماید.

پیام

آنچه باور است محبت است
و آنچه نیست ظروف تهی است
من که می گویم، کلام خود نیست
بلکه فردیست در جمع بیکران هستی
که باورش کار هر کس نیست
مگر معنای آن، بدانند که آن چیست
ارابه ها را در بیکران به حرکت در آورید
که نگهبانان ماوراء
به آنچه در زمین می گذرد نیازمندند
بشکافید آنچه شکافتنی نیست
در دل سنگ بروید و ترکیبها را
جدا نمائید



آری رابطه پدری، فرزندی، مادری، خواهری، برادری، همسری، فامیلی، دوستی، همه و همه امری صوری و اعتباری و قراردادی هستند و اگر پیوند محبت، بین آنها وجود نداشته باشد، آنها جز یک سری اسم و نسبت، چیز دیگری نیستند.

وقتی باورها با محبت واقعی عجین شوند معنی محبت را لمس می‌کنیم و دیگرانی که هیچوقت از نظر محبت، حضور نداشته‌اند، همان ظروف تهی هستند که هیچوقت به آنها کاری نخواهیم داشت. در این قسمت، لازم است مسئله‌ای را عنوان نمایم که باورش برای همگان مشکل است و آن مسئله اساسی و مهم این است که:

«اعتیاد با مرگ هم از بین نمی‌رود»

به دیگر سخن، پس از مرگ هم، معتاد، معتاد باقی می‌ماند و در جهان دیگر، مشکلات او بس دشوارتر می‌شود. برای شرح کاملتر این موضوع، لازم است کمی راجع به مرگ، بطور خلاصه و مختصر سخن بگوئیم. شاید دروازه‌های نوینی در اندیشه ما باز شود و در این قسمت برای باور بیشتر شما از زبان سایر بزرگان، سخن خواهیم گفت.

○ مرگ

اکنون تعریف مرگ و ماهیت آنرا کنار می‌گذاریم که سؤالی سخت است و آنرا به بحث بعدی موکول می‌نمائیم. حال از هرکس سؤال نمائیم که مرگ برای انسان کی رخ می‌دهد، فوری تصور می‌کند که همه چیز را می‌داند و پاسخ می‌دهد: از کار افتادن قلب، مغز، تنفس، تغییرات مردمک چشم و.... .

اما وقتی سؤال را ادامه می‌دهیم که پس چرا مواردی دیده شده که جواز مرگ یک شخص، توسط یک پزشک حاذق صادر شده، اما ناگهان پس از مدتی شخص، دوباره زنده شده است، دیگر پاسخی ندارند؛ البته پاسخی که علم پزشکی امروز برای تشخیص مرگ داده است در ۹۹/۸ درصد موارد، صادق است؛ اما در ۰/۲ درصد ممکن است صادق نباشد. حال ممکن است گفته شود: خوب ۰/۲ درصد رقم ناچیزی است، اما اگر بخواهیم این رقم را در کل جمعیت حدود ۶ میلیاردی ساکنان زمین حساب کنیم:

$$۶/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ \times \frac{۰/۲}{۱۰۰} = ۱۲/۰۰۰/۰۰۰$$

بله به رقم دوازده میلیون می‌رسیم که دیگر این رقم، کوچک نیست. حتماً می‌پرسید: خوب، سر این دوازده میلیون چه می‌آید؟ خیلی ساده است؛ این دوازده میلیون، زنده به گور می‌شوند و در قبر، یکمرتبه زنده می‌شوند و دوباره با مرگی فجیع می‌میرند. حالا برای اینکه حرف ما سند و مدرکی هم داشته باشد بد نیست به کتب و گفته‌های دانشمندان، سری بزنیم.

○ تحقیقات متنوع دربارهٔ خطا در تشخیص مرگ واقعی

آقایان، دکتر کارنجتون و میدر در کتاب خود دربارهٔ مرگ و آثار ظاهری آن چنین می‌نویسند: در کشور آمریکا در هر ۲۴ ساعت، حداقل یک نفر در اثر اشتباه در تشخیص مرگ، زنده به گور می‌شود و جمعیت خیریهٔ لندن به صراحت اعلام داشته؛ ظرف ۲۲ سال، تعداد ۲۱۷۵ نفر اشخاصی را که زنده به گور شده بودند از مرگ جانگداز، نجات داده است.

همچنین جمعیت خیریهٔ آمستردام، ظرف ۲۵ سال، ۹۹۰ نفر زنده به گور را نجات داده است و جمعیت خیریهٔ هامبورگ، ظرف کمتر از پنج سال، ۱۰۷ نفر اشخاصی را که زنده به گور شده بودند نجات داده است. این دو نفر نویسنده، تصریح می‌کنند؛ شخصاً تعداد زیادی از این اشخاص زنده به گور شده را می‌شناسند و آمارهایی که در این باره ارائه شده در عین وحشت‌آور بودن، مجسم‌کنندهٔ تعداد واقعی زنده به گورها نمی‌باشد. زیرا اینها کسانی بوده‌اند که جمعیت، از وضعیتشان آگاه شده و آنها را نجات داده است اما تعداد آن زنده به گورهایی که شناخته نشده و در قبرهایشان با وضع عجیبی مرده‌اند را فقط خداوند آگاه به غیب می‌داند.

وقتی در کشورهای مترقی، این موضوع چنین وضعی داشته باشد، پس فکر کنید که در کشورهای نیمه متمدن که در دفن کردن مرده‌های خود، شتاب هم می‌کنند چه اتفاقات هولناکی رخ می‌دهد.

دکتر ادوارد دولوم در موضوع دفن عجلانۀ مردگان، سخن گفته و با استناد به آنچه که در اوراق پزشکی آمده است می‌گوید: ثابت شده است که مدت بیهوشی، گاهی از چند ساعت و یا چند روز، تجاوز می‌کند و حتی به چند ماه هم می‌رسد. بعد هم این دکتر اضافه می‌کند؛ مجلات پزشکی بریتانیا که

ظرف پنجاه سال اخیر یعنی از سال ۱۹۱۰ منتشر شده‌اند، حالات زیادی از زنده به گوران را که در قبر زنده شده و دچار وحشت و ترس شده‌اند بیان کرده است. حتی عده‌ای از رجال مشهور هم دچار این خطا شده‌اند که یکی از آنها ونسلو، دانشمند و استاد علم تشریح و کاردینال فرانسوی، دونیه و دزرائیلی نخست وزیر بریتانیا می‌باشند. این شخص یک هفته پس از زنده شدن، در قبر بوده است.

دولوم، مطالب خود را با ارائه آمار زیر خاتمه می‌دهد. درصد اشخاص زنده به گور شده شناخته شده و نجات یافته در مقابل کسانی که شناخته نشده‌اند و دوباره مرده‌اند بسیار کم می‌باشد. دکتر لیونس‌ازمند گفته است؛ کسانی که در ظرف یکسال، زنده به گور می‌شوند تعدادشان از هر هزار نفر مرده، یک نفر می‌باشد. ولی دکتر جوین تعداد آنها را ۲ نفر از هر هزار نفر می‌داند و این دکتر از منابع موثق، تعداد ۲۳۱۳ حالت، درباره زنده به گورها را جمع‌آوری کرده و ارائه داده است. دکتر موراسل فلیشر در کتاب خود به نام «هزاران انسان را خویشان و دوستانشان زنده به گور می‌کنند» که در سال ۱۸۹۰ چاپ شده، فاجعه‌های زیادی را در این باره ذکر کرده است. دکتر کارل سگتاس حالت، در ظرف ۱۵ سال، مواردی از مرگ ظاهری، جمع‌آوری کرده و اظهار نموده است که تعداد زنده به گورها نسبت به جمعیت موجود، ۲ در هزار می‌باشد. بروهیه در کتاب خود به نام «بحثهایی درباره اشتباه در تشخیص مرگ» ۱۸۱ حالت بیان کرده که ۵۲ مورد آنها کسانی بوده‌اند که زنده به گور شده‌اند و ۵۳ نفر هم به واسطه حرکت کردن در داخل کفن خود، قبل از دفن، نجات یافته‌اند.

در اول ماه مارس سال ۱۹۰۹، مجلس عوام انگلستان، مقرراتی برای اصلاح

قانون دفن مردگان، تصویب و در میان مردم توزیع کرد، اعضای کمیسیون که اصلاح آن قانون به عهده آنها گذارده شده بود نوشته بودند؛ هنگام تحقیق درباره این موضوع، دلایل زیادی به دست آمده است که نشان می‌دهد؛ تعداد زنده به گوران در اثر اشتباه در تشخیص مرگ واقعی، وحشت‌آور بوده است. به موجب این دلایل، وسایل پزشکی معمولی در تشخیص مرگ واقعی کافی نمی‌باشد. لذا مجلس انگلستان دستور داد که در آینده، تحقیق بیشتری در مورد تشخیص مرگ طبیعی به عمل آید.

دکتر شبل شملی در مقاله‌ای که راجع به این موضوع نوشته بود می‌گوید: من در جریان زندگی از همه انواع مرگ، ترس داشتم ولی نه به اندازه مرگی که آدم زنده به گور می‌شود. البته زنده به گور شدن مهم نیست، بلکه بیداری که آدم در قبر متوجه آن می‌شود، فاجعه آمیز و وحشت انگیز است. بعد هم اضافه می‌کند که پزشک، هر اندازه برای تعیین مرگ واقعی، مجهز باشد باز هم ناچار است اعتراف کند به اینکه، همه آن علامات که در تشخیص مرگ به آنها استناد می‌کند ممکن است خطا باشد؛ جز متعفن شدن بدن که می‌توان آنرا علامت قطعی مرگ دانست.

تا اینجا مشخص شد که عامل دیگری در به وقوع پیوستن مرگ، وجود دارد که تاکنون نادیده گرفته شده است.

سیستم بدن ما مانند کارخانه عظیمی است که با نیروهای خاصی کار می‌کند. بخشی از این نیروها برای ما شناخته شده‌اند و بخشی هنوز به صورت ناشناخته، باقی مانده‌اند. (البته برای دانش پزشکی) و ما این نیروها را کالبد دوم می‌نامیم.

جدا شدن کالبد دوم از بدن بطور کامل، باعث مرگ می‌شود. ولی به خاطر

اینکه مکانیسم جدا شدن کالبد دوم برای علوم تجربی مشخص نیست، پس در تشخیص وقوع مرگ، اشتباهاتی صورت می‌گیرد.

طبق قانون بقای انرژی، هیچ نیرویی از بین نمی‌رود، پس نیروهای ما نیز در هستی، حفظ می‌شود. در نتیجه، مشخصات کالبد دوم یا نیروهای هر شخص، متناسب با شخصیت و ویژگیهای خود اوست. بهر حال چون اعتقاد ما بر این است که با مرگ، اعتیاد از بین نمی‌رود، ناگزیر کمی وارد این قبیل بحثها می‌شویم که البته خود مطلبی است که کتابی جداگانه می‌طلبد ولی بهر حال اشاره‌ای گذرا می‌کنیم شاید نقطه تفکری را در بعضیها بیدار نماید. یکی از دوستانم می‌گفت که، دوست من می‌گوید: این اعتیاد، ترک بردار نیست و مواد، دست از سر ما بر نمی‌دارد و تا درون قبر با ماست و موقعی خیالش راحت می‌شود که ما مرده باشیم، در آن موقع از ما دست برمی‌دارد و سراغ دیگری می‌رود.

با خنده به این دوست عزیز پاسخ دادم: راجع به قسمت اول مطلب دوستت، فعلاً پاسخی نمی‌دهم، اما راجع به قسمت دوم که به درون قبر مربوط می‌شود، این اطمینان را می‌دهم که دوست شما اشتباه می‌کند و اعتیاد نه درون قبر از سر آدم دست برمی‌دارد و نه بعد از قبر؛ پس از آن هم داستان ادامه دارد. به او گفتم به این مسئله، یقین کامل دارم.

○ مرگ از دیدگاه کتاب آسمانی

مرگ چیست؟

قرآن کریم، پاسخ ویژه‌ای یا تعبیر خاصی درباره ماهیت مرگ دارد. قرآن در این مورد، کلمه توفی را به کار برده و مرگ را توفی خوانده است. توفی و استیفاء هر دو از یک ماده‌اند، "وفا". هرگاه کسی چیزی را به کمال و تمام و بدون کم و کسر دریافت کند و به اصطلاح آنرا استیفاء نماید، در زبان عربی، کلمه توفی را به کار می‌برند مثل: توفیت المال؛ یعنی تمام مال را بدون کم و کسر دریافت کردیم. در چهارده آیه از آیات الهی، این تعبیر در مورد مرگ آمده است و از همه اینها چنین استنباط می‌شود که مرگ از نظر قرآن، تحویل گرفتن است. یعنی در حین مرگ، انسان با تمام شخصیت واقعی‌اش در تحویل ماموران الهی قرار می‌گیرد و آنان انسان را دریافت می‌کنند و از این تعبیر، مطالب زیر استنباط می‌شود:

(۱) مرگ، نیستی و نابودی و فنا نیست، انتقال از عالمی به عالم دیگر و از مرحله‌ای به مرحله دیگر است و حیات به گونه‌ای دیگر، ادامه دارد.

(۲) آنچه شخصیت واقعی انسان را تشکیل می‌دهد و من واقعی او محسوب می‌شود، بدن و جهازات بدنی و هر چه از توابع بدن به شمار می‌رود، نیست.

(۳) آنچه ملاک شخصیت واقعی انسان است و جاودانگی انسان به واسطه جاودانگی او است از نظر مقام وجودی، در افقی مافوق افق ماده و مادیات قرار گرفته است.

بله عزیزان، این تعریف، برداشت از کتابِ استاد شهید مطهری بود، روحش شاد.

واقعاً اگر کمی تعمق نمائیم؛ خواهیم دید، زیباترین کلمه که ماهیت مرگ را بیان می‌نماید و دریائی از اسرار را در خود حمل می‌کند، همین کلمهٔ توفی است که در کتاب آسمانی بکار رفته است و استاد، معتقد است در ۱۱ آیه از کتاب آسمانی، زندگی پس از مرگ (البته قبل از قیامت) مورد تأیید قرار گرفته است که بین مرگ و قیامت، حیات وجود دارد. و اما حضور فرشتگان مرگ؛ ما تصور می‌کنیم یکی از کارهای عمده‌ای که به عهدهٔ این فرشتگان می‌باشد، قطع همین نیروها یا کالبد دوم از کالبد فیزیکی یا جسم می‌باشد که طبق فرمان، قطع می‌شود و انسان به مکان تعیین شده، تحویل داده می‌شود.

برای همین موضوع است که، افرادی که دست به خودکشی می‌زنند و با ارادهٔ خود، رأساً تصمیم به نابودی جسم می‌گیرند، با وجودی که جسم را نابود می‌نمایند، قادر نیستند ارتباط کالبد دوم یا نیروها را با جسم، پاره نمایند و به همین دلیل، سالها پس از مرگ، سرگردان و دچار مشکلات عدیده و وحشت‌آوری می‌شوند و این داستان ادامه دارد تا در روز مشخص، ماموران الهی یا فرشتگان بیایند و آن را قطع نمایند و انسان از دست جسم متلاشی شده، رها گردد.

و چون تمام خصوصیات، پس از مرگ در انسان باقی می‌ماند، اعتیاد هم جزء خصوصیات فرد شده و از او جدا نمی‌شود.

اکنون مجدداً به کنگره، سری می‌زنیم تا گزارش کار خود را ارائه نماییم.

لحظه دشواری

نگهبان: با درود و سلام و سپاس از خداوند بزرگ و با سپاس و درود به استاد؛ آقای سیلور بیرش و لیدی جونز ارجمند و سایر اعضای کنگره.

اما امروز می‌خواهم بیشتر سخن بگویم. مسئله‌ای که در حال گذشتن از آن هستیم، خود می‌دانید که فراز و نشیبهای خاص خود را داشته و خواهد داشت. با تجربه‌های گوناگون، مدت زمانی است که راکد هستیم و نمی‌توانم از یک فاز، سریع عبور کنم. زیرا زمانی می‌توانم منطقی عبور نمایم که مطالب، کاملاً جا افتاده باشد؛ به عبارت دیگر، مسئله مصرف مواد با این میزان مشخص، عادی شود. یعنی جزئیات جسم توانسته باشد با این میزان مواد، عادت کرده باشد و خود را تطبیق دهد و جسم، قادر به انجام وظایف خود باشد. از آنجا که مواد، حداکثر ۶ ساعت در خون و بدن، فعال می‌باشد، در یک فاصله ۱۸ ساعته، جسم حدود ۱۲ ساعت، حداقل مواد را دارد تا بتواند به حیات خود بطور طبیعی ادامه بدهد و اندک‌اندک سیستمهایی که از گردونه حیات خارج شده‌اند اقدام به ترمیم خود بنمایند تا بعداً بتوانیم از این مرحله، عبور کنیم؛ البته با حداقل زحمت.

شما می‌دانید که می‌توانم برای عبور از منطقه یخ‌بندان ۶۰ درجه زیر صفر، سرعت را زیاد نمایم؛ یعنی سریعتر مصرف مواد را کاهش بدهم یا زمان را کوتاه نمایم، اما نتیجه مطلوبی در برنخواهد داشت. یعنی تنها زمانی می‌توان عبور نمود که مسئله، عادی شده باشد و این فقط زمان لازم را می‌خواهد. درست مثل کاشتن گندم که باید ۸ ماه از زمان کاشت آن بگذرد و اگر کشاورز، انسان خردمندی باشد و خداوند با او یار باشد و رسیدگی کامل نماید، محصول را برداشت خواهد نمود. نمی‌توان امروز گندم را کاشت و یک ماه دیگر، انتظار

برداشت داشت؛ زیرا بعضی از فرآیندهای طبیعی نیاز به زمان خاص خودشان دارند و من منتظر هستم تا این زمان، خودش، مدت خودش را مشخص نماید. تا با تجربه بدانیم که فرآیند زمانی بازسازی سیستمها که توسط مصرف مواد، از گردونه حیات خارج شده‌اند، چقدر و چگونه خواهد بود و این مهم را باید حتماً تجربه، مشخص نماید. چون برای عبور از یخبندان باید به گونه‌ای عمل شود که کمترین آسیب و سر و صدائی ایجاد نشود و همچنین قابل قبول برای سایر افراد باشد.

زیرا فشار دادن پدال گاز در آن منطقه کوهستانی و سردسیر و کوههای یخ و برف، همان و دفن شدن زیر کوههای یخ و برف و قندیلها و یا پرت شدن به اعماق دره، همان. به همین دلیل امیدوارم با دریافت نیروی تفکر و تعقل و ایمان به خداوند بتوانم با نتیجه بسیار مطلوب به خط پایان برسم.

استاد: درود و سلام، ما همه خوب هستیم و نیک می‌دانیم، رنگ نمودن صفحه اول کتاب به عنوان یک کار بسیار مهم، بسیار دشوار است و ما برای شما زمان، تعیین نمی‌کنیم؛ زیرا زمان در دست شماست و اگر مطالب اول را بیان ننموده بودید، فکر می‌کردیم که بیان مطالب ما توأم در شما تولید سستی و کاهلی نموده است. اما با تک تک یاخته‌های بدن، مبارزه از درون و برون دارید. حال، بعد این قضایا را می‌دانید. دو نفر در مقابل خیلی‌ها. ما هم می‌دانیم که زیاد است، شاید بیش از یک دسته سه نفری در مقابل قبایل متعدد سرخ پوست و با آن تهور که حتماً می‌دانید.

(توضیح: یعنی قرار گرفتن انسان در مقابل میلیاردها سلول) اما باز هم تکرار می‌نمائیم؛ حمایت از جوانه‌های بدن، آن است که شما به گیاهان در حال رشد، کمترین خوراک که آب است بدهید. هدف از تنومندی و پایداری و یک

کتاب تازه و یک قهرمان زنده و قالبهای یاد شده این است که محکم و استوار باشید. این مسئله بایستی در طول مراحل، تماماً به ثبت برسد و این مانند ساختار همان جوانه‌های تازه است. اگر باید آن درخت، سر به آسمان بساید لازم است سالم بشود و رشد سالم بنماید و در ادامه و یا صعود، بتواند چندین برابر آنچه دریافت می‌دارد باز پس بدهد، به عبارتی دیگر، همه سال، میوه داشته باشد.

اگر زود برسد، زود هم بادهای تند، شاخه‌های جوان را می‌شکنند، باید با دقت و حوصله و کمترین آسیب باشید. ورق اول کتاب، بایستی با جذابیت، نتیجه ورق و یا صفحه آخر کتاب را حفظ و ماندنی نماید و این به کوشش و تلاش شما میسر می‌گردد.

خداوند آنچه می‌دهد برای آن نیست که باید به کار گرفته شود.

و خداوند حاکمی چون عقل را در شما قرار داده، اما برای آن یک مرزی تعیین نموده است تا برای آنچه نباید انجام دهد، به قوه تشخیص برسد. این خواست نیروهای القادهنده مطالب منفی در حاکمیت (عقل)، دخالت می‌نماید و در عقل، مشکل ایجاد می‌کند.

لحظه دشواری در آن لحظه احساس نمی‌شود، آنچنانکه

یادآوری آن دشواری، دشوار است؛ زیرا انسان می‌اندیشد زندگی همان است که هست یعنی اگر لحظه‌های حال به نوری برسد احساس دیگری دارد، مانند جدا شدن از تاریکی و ندانستن و یا ندیدن یک لحظه بعد. شاید ما هم آنرا احساس کرده باشیم.

بدرود.

اکنون یک ماه است که ۲ گرم در ۲ وعده از شبانه روز مصرف می‌نمایم که دوباره جدول را می‌نویسم.

از تاریخ ۷۶/۲/۱ تا ۷۶/۳/۱

۱ گرم	۵ صبح	وعده اول
۱ گرم	۱۱ شب	وعده دوم
۲ گرم		جمع

و می‌خواهم از امروز با یک جهش وارد مرحله دیگری شوم، ببینم می‌توان وعده ۱۱ شب را حذف نمود یا نه. البته در برنامه قبلی، فاصله ۵ صبح تا ۱۱ شب، ۱۸ ساعت بوده که بدنم به این فاصله زمانی کاملاً عادت کرده است و کافی است برنامه ساعت ۱۱ شب را که تا ۵ صبح، ۶ ساعت است، حذف نمایم. انشاالله خداوند کمک نماید.

برنامه‌ریزی از تاریخ ۷۶/۳/۱

۱ گرم	۵ صبح	وعده اول
-------	-------	----------

امشب می‌خواهم به حضور دوست عزیزم برسم. عنوان او رعد است و نشان او کلاه سرخ و آخرین سرزمین او فارس است. او عاشق است و در راه عشق بود که به کلاه‌سرخ، مفتخر گردید. او برای ما دوست و حامی بس ارجمندی است؛ او دریای محبت است و زیباترین سخنان را راجع به محبت از او آموخته‌ایم. مثلاً او می‌گوید:

محبت صوری نیست

محبت به لمس و سخن نیست

محبت دو سر یک کمان بی‌انتهاست

محبت آغاز و پایانی مشخص ندارد
محبت اگر باشد حقیقت است و دیدن حقیقت، چشم دل می‌خواهد
یا قطعه‌ای که قبلاً نوشته‌ایم:
آنچه باور است محبت است و آنچه نیست، ظروف تهی است.
حالا به خدمت او می‌رسیم.

❖ ۷۶/۲/۲۸ رعد

تحت نیروهای شیطانی بودن

نگهبان: دوست عزیز می‌دانی که سفر خود را در یخبندان آغاز نمودم و
خودم هم هنوز نمی‌دانم که در انتها کار به کجا خواهد انجامید، بهر حال
خوشحالم که تو را دوباره ملاقات می‌کنم.

رعد: سلام علیکم و درود بر نگهبان، چگونه‌ای؟ یاد ما در آنچه به فهم
نمی‌گنجد قلب ما را شاد می‌نماید. خوب در یک عمل بسیار مهم، پا داخل
نمودی که می‌دانی کلید مشکلات است و ما منتظریم که قولی که داده‌ایم خود را
با وفا درآمیزیم. قدرت و توانایی کارت، کمتر از حال من برای ملحق شدن به
وصل خویشم، نیست. کار من آنگونه که می‌دانید، یکبار بود و حال اینکه برای
شما، امتحانات دوره حیات، چندین بار بوده است که مشکل‌ترین قسمت را در
حال امتحان دادن هستی.

دوست عزیز و گرامیم؛

مرا از اعماق وجودم شاد نمودی.

خاطرت هست که از یک قهوه خانه، خارج گردیدم و به سرعت از دیده‌ها
ناپدید شدم؟ حالا حتماً فهمیده‌ای چرا! زیرا از قدیم، آن مکان، محل انواع

مسمومات، محسوب می‌شد (اشاره به اولین ملاقات ما و رعد در سال ۷۲) اکنون این را می‌گوییم؛ زیرا نتوانسته بودی عمل را تجربه نمایی. آنجا و هر جایی مشابه آن، جایگاه انسانهایی همانند شما نیست. در هر حال خشنودم و امیدوارم که به آخر امتحانات، مهر تأیید بزنی و مورد استفاده آنانی باشی که راه خویش را به بیراهه طی نموده‌اند. آری، شما مدتی طولانی، تحت نیروهای شیطانی قرار داشتید، بدون اینکه حتی احساس نمایی و پس از گشوده شدن مسائلی که آگاهی دارید، به خود باز آمدید و این بار، برای آنچه در تلاش هستید، می‌دانید. شما باید سپاسگزار باشید که به طور کامل، پس از انجام وظایف، تحویل داده خواهید شد. اگر این کار با تمام مشکلات، نتیجه بدهد، عشق را بیش از من درک خواهید نمود،

بهر حال ما خوشحالیم و منتظر،

اگر سؤالی دارید بپرسید.

نگهبان: خاطرت هست روزی به من گفتی؛ ارابه‌ها را در بیکران به حرکت در آوردی؟ منظور شما چه بود؟

رعد: تفسیر این مطلب؛ دو بُعد مختلف دارد:

بیکران زمینی یا مادی

و بیکران معنوی

آنچه به درستی ساخته بشود، پس از تخریب، در هر دو حیات، طی طریق می‌کند؛ به خصوص این مورد که در حیات مادی از خویش اثر می‌گذارید و چون از آن بهره‌برداری نمائید به همه جا خواهد رفت و علم خواهد شد. می‌شود بیکران. در بُعد دیگر هم به نوعی سیر می‌کند و ارزش آن پس از انتقال، حفظ می‌شود. آیا متوجه شدید؟ اگر متوجه نشدید، به قهوه‌خانه‌ای که یادتان

رفته بود فکر کنید. البته این شوخی است. نگهبان، اگر با من کاری نداری باید بروم.

بدرود.

نگهبان: در آن روز که برای اولین بار تو را دیدم از قهوه‌خانه که مرکز افیون بود به سرعت دور شدی و به سمت گورستان رفتی، بنابراین چه طور است به گورستان فکر کنم؟

رعد: گورستان را که با من نیامدی، انشاءالله با وضع مناسب‌تری به بیکران برسی.

نگهبان: می‌دانم اگر به گورستان می‌آمدم، معنی آن این بود که از قهوه‌خانه مرکز افیون، مستقیماً باید به گورستان سپرده می‌شدم.
رعد: بدرود دوست من.

۷۶/۳/۱ 

امروز، اولین روزیست که ساعت ۱۱ شب، از خوردن سهمیه مواد، خودداری کرده‌ام. تا ساعت ۱۱ شب، اوضاع تقریباً عادی بود و ۱۸ ساعت از خوردن مواد، گذشته بود. بهر حال ساعت ۱۲ شب به رختخواب رفتم، دیدم خوابم نمی‌برد، کمی طاقت آوردم، زیاد مشکل نبود و علائمی که غیرقابل تحمل باشد وجود نداشت. بالاخره خوابم برد، حدود ساعت یک بامداد، احساس کردم داخل زانوی پای چپم واکنشهایی انجام می‌شود و پرشهای خیلی خفیف به سراغم آمده است. با خود گفتم، فقط یکی دو ساعت باید صبر کنم و این غیرقابل تحمل نیست. بهر حال تا ساعت ۳ بعد از نیمه شب، صبر کردم و برای اینکه فردا بتوانم به کارهایم برسم؛ بجای ۵ صبح، همان ساعت ۳ بعد از نیمه

شب سهمیه خودم را خوردم. اوضاع، نیم ساعت بعد، خیلی خیلی روبراه شد؛ چون حدود ۲۲ ساعت به جسم من مواد نرسیده بود، همان مقدار یک گرم کاملاً حالم را سر جا آورد. بطوریکه دیگر قضیه برعکس شد؛ تا آنوقت، از خماری خوابم نمی‌برد، حال از نشنگی! هر طور بود تا ساعت ۵ صبح صبر کردم و ۵ صبح برای راه رفتن و ورزش کردن از خانه بیرون رفتم، زیرا اکنون یکی دو ماهی است که هر صبح، حدود ساعت ۵ تا ۵:۳۰، نیم ساعتی از خانه، خارج می‌شوم و کمی ورزش سبک می‌کنم و سپس به منزل برمی‌گردم و پس از صرف صبحانه و انجام کارهایم به سر کار می‌روم. شاید ۲۰ سال بود که طلوع خورشید را به ندرت دیده بودم و تا ساعت ۸ یا ۹ صبح می‌خوابیدم، اما حالا دیگر قادر به خوابیدن نیستم؛ چون قبلاً مواد، مرا مثل چسب به رختخواب می‌چسباند.

بهر حال چند روزی است با کمی تحمل جزئی، گاهی ساعت ۳ بعد از نیمه شب، گاهی ساعت ۲ و گاهی ساعت ۴، بستگی به اوضاع دارد سهمیه خودم را نوش جان می‌کنم. از حدود یک هفته پیش، اوضاع به آرامی عادی شد و مصرف مواد من رسید به هر ۲۴ ساعت یک بار، آن هم آرام و با $\frac{1}{5}$ مصرف سابق، در حقیقت ۲ کار انجام گرفته بود.

۱- ازدیاد فاصله زمانی (تقریباً از ۵ ساعت رسیدم به ۲۴ ساعت)

۲- کم کردن مصرف مواد (از ۵ گرم رسیدم به ۱ گرم)

ممکن است این فکر پیش بیاید که وقتی مقدار مواد که ۲ گرم بوده، تبدیل به ۱ گرم گردد، چگونه بدن تحمل دارد و برای او کافی می‌باشد؟

چنین پاسخ می‌دهیم:

۱) ما طی مراحل گذشته، این کار را انجام دادیم و پله پله آمدیم و

جسم ما با این جهش‌ها کمی هماهنگ شده است.

۲) قانون غذا خوردن را گفتیم (ناهار و شام) که این مسئله هم تقریباً با این قانون، موافق است.

۳) بهر حال وقتی ما این عمل را انجام می‌دهیم، با کمترین تخریب و یا کمترین نابسامانی مواجه می‌شویم و این نابسامانی در ما خیلی خیلی کم است و به راحتی قابل تحمل می‌باشد.

۴) ما در حال عبور از منطقه ۶۰ درجه زیر صفر هستیم، گرچه داخل اتومبیل قرار داریم و از سرمای کشنده بیرون اتومبیل، مصون هستیم ولی باید سرمای ۲ درجه زیر صفر را تحمل نمایم و زیاد هم نازک نارنجی نباشیم. البته شما پاداش خود را در همان یک وعده که استفاده می‌نمائید فوری می‌گیرید، چون لذتی می‌برید که چندین سال از آن بی‌بهره بوده‌اید. در ضمن، اعتماد به نفس فوق‌العاده‌ای بدست می‌آورید و مسئله دیگر اینکه شما یک غول بی‌شاخ و دم را مقابل خود داشته‌اید که حالا پر و بال و دست و پای این غول را قطع نموده‌اید و اینگونه زمام مواد مخدر در اختیار شما قرار می‌گیرد. درست برعکس آنچه تاکنون بوده؛ و آن اینکه زمام اختیار شما در دست مواد بوده.

۵) چون پس از مصرف مواد، تا ۶ ساعت، اثرات آن در بدن موثر است و ما ۱۸ ساعت از ۲۴ ساعت را تقریباً با حداقل مواد سپری نموده‌ایم، جسم ما به آرامی به بی‌موادی عادت می‌نماید و ناگزیر است سیستمهای خود را راه‌اندازی نماید تا کمبود مواد را خود جسم جبران کند. به این دلایل، ۱ گرم مواد کاملاً جواب ما را می‌دهد و ما از مصرف آن بسیار شاداب می‌شویم.

۶) مسئله‌ای دیگر که احتمال دارد رخ دهد، کارکردن شکم است. وقتی مزاج شل می‌شود، ما با خوردن کمی ماست همراه با غذا به سهولت این مسئله را حل می‌کنیم. البته ناگفته نماند که مسئله دل‌پیچه و یا اسهال اصلاً پیش نمی‌آید، فقط شکم در شرایط مختلف ممکن است کمی شل کار کند.

❖ ۷۶/۳/۸ سیلور

کنترل نقاط حساس

در مورد زنده شدن و یا بیداری سلولها باید بگوئیم که این واکنشها در وجود شما بوده است و به همین جهت باید بیشتر توجه بنمائید که در نفس خود به منطقه سردسیر سر بزنید. می‌دانید که انسان در سرما به حال بی‌حالی می‌افتد و کم‌کم سرما باعث بی‌حس شدن کلیه سیستم‌های حیاتی و گاهی موجب توقف کامل حیات او می‌شود. حال که شما عبور از این منطقه را آغاز نموده‌اید در سیستم شما اشکال به وجود آمده است که بایستی با تفکر به آن بپردازید و خوب بدانید که این مهم به طور طبیعی بدون اشکال می‌باشد. اما اگر شما در اندیشه، خوب باشید، می‌توانید از خروشان بودن یک رود عظیم، ذخایر خوبی دریافت بدارید. که ذخایر در سیستم مغز شما، رو به تکامل رفته و برای بازسازی قالب شما کمک خواهد نمود، که آن قالب از بهترین فلز باشد، مفهوم شد؟ در این حالت با درجه نزول به قسمت دیگری رانده می‌شوید. اگر انسان بتواند در بالاترین جایگاه قرار بگیرد، اما راه را نداند این هم به عبارتی یکی از آن امتحانات است که در بالارفتن شما به آن نقطه مورد نظر، مانند کوه، در برابر شما قرار می‌گیرد.

بیشتر انسانها نقاط بسیار حساسی دارند که برای تکامل بخشیدن، بایستی آن نقاط را بی‌حس کنند و یا از کار آنها بکاهند؛ مانند بسیار خوردن و کارهای دیگری که خود می‌دانید. خوردن بیش از نیاز، یکی از آنها می‌باشد که باید ترک بشود؛ مانند عادات بد. البته استاد بزرگ ما که می‌شناسید (سردار) در این مورد شما را بیشتر هدایت خواهند نمود.

ما آرزو داریم که این مدت و این راه پر از بلندی را به خوبی عبور و در تصاویر ثبت نمائید.

چون درختان ایستاده باشید.

بدرود.

در اینجا اشاره‌ای می‌شود به نیروی جنسی و عملاً هم همینطور است که قدرت و غریزه جنسی، یکی از آن نیروهای خفته‌ای است که شدیداً بیدار می‌شود، اما نیروی آن باید صرف ساختن جسم گردد و از آن به صورت طبیعی استفاده شود.

❖ ۷۶/۳/۹ سردار

زنباره، عجوزه را جوان می‌بیند

برای انجام این عمل، سرعت نه به آن معنا، بلکه بیشتر، دقت لازم است و سرعت در مراحلی که نیاز باشد، به خود شما بطور فرمان خواهیم گفت. در جهان شما فرمان، مطرح است و بایستی برنامه خود را با زمان حاضر، هماهنگ نمائید تا بدون عیب، جلو بروید. آیا شما فکر می‌کنید که در اطراف شما و یا در کشور شما از این موضوع، به این شدت، از این بیماری، همه روزه دست به انتحار (خودکشی) می‌زنند و یا این مسئله، خاص طبقه فقرا و بینوایان است؟ این

موضوع در تمامی ابعاد کره خاکی در جریان است و افراد بسیار با تحصیلات بالا به این مسئله رو آورده‌اند و با دست خود، خود را به نابودی می‌کشاند. از جوانان تا بهترین زیستن.

اما باید دید که آیا اینان خود نیز می‌خواهند که نجات یابند یا خیر؟ آیا معنی حیات و یا حیاهای متعدد را دریافته‌اند؟ و آیا حاضر هستند که به نفس خویش بها دهند و برای نجات خود، قدمی بردارند؟ شما که در این راه، اولین هستید؛ بایستی بسیار محکم و استوار با ایمان راسخ به این مسئله پردازید و سپس افرادی در این راه هستند که حتماً به شما کمک خواهند نمود. انسانهای بیشماری در حیات و ادامه آن و برای هر شخصی مهم است که لذت برده و سالم به زندگی و ادامه آن، افتخار نماید. و مطالب دیگر هم، نظیر رنگِ مورد نظر که بایستی ساخته شود، مطرح است و سپس به کار آید، آنوقت است که نورِ عین به دیده شفاف، باز خواهد شد.

نگهبان: در این شرایط و تا این مسیر که آمده‌ام؛ احساس می‌کنم حتی نیروهای نفسانی بسیاری که در وجود من تا حدودی به سستی گراییده بودند، آغاز به بیدار شدن نموده‌اند.

سردار: در مورد خودتان که سخنی گفتید خوب است، در این باب هم قدری به اندیشه شما سروسامان بهتری داده می‌شود و اعتماد به خود، بیشتر خواهد شد. امتحانی نفسانی است که نیروهای نهفته، بیدار شدند، حالا نیز کار دارند. از این نیروی بسیار عظیم می‌توانید در بکارگیری، بهره بالائی بگیرید. یعنی از قسمت تحتانی بدن، آن را به طرف سر، هدایت کنید چون همان ضمیرِ اول را برای ساختمانِ بهتر، آماده ساخته‌اید.

حتماً از این نیرو استفاده کنید که در طرح خود که همان قالب است بکار می‌رود؛ البته ما نمی‌گوئیم مانند آهن سرد باشید.

در این راه باید بسیار هم خوشحال باشید زیرا همهٔ مسائل، به سمت آنچه بعداً مورد استفادهٔ شما قرار خواهد گرفت، قالب خود را می‌یابد.

اگر سؤالی دارید مطرح کنید.

نگهبان: من مسئلهٔ مواد مخدر را چنین مطرح می‌نمایم که استفاده از مواد مخدر، مثل دیدن یک جادوگر ماهروی است که در یک باغ بسیار زیبا ساکن است و شخص برای دیدن آن ماهروی به باغ زیبا می‌رود و اولین باری که رفت، در آنجا ساکن می‌شود و هر چه می‌گذرد آن ماهروی، تبدیل به عجوزه‌ای می‌شود و آن باغ زیبا، مبدل به دخمه‌ای وحشتناک می‌گردد و هر چه شخص سعی می‌کند رها شود، در دام او اسیرتر می‌نماید.

سردار: توضیحات شما بابت انجام کار مورد نظر، بسیار خوب بود و یک مطلب

مانند همین که؛ **اگر انسانی زنباره بشود، از جوان شروع و به عجوزه هم**

می‌رسد و عجوزه را همان جوان می‌بیند.

❖ قانون هفتم:

"رودهای خروشان و چشمه‌های جوشان، همه به بحر و اقیانوس می‌رسند."

جامهای خالی و یا نیمه پر، عاقبت پر خواهند شد. در این قانون، انسانهاییکه خواسته‌های درونی آنها به حد اعلای خود رسیده باشد به رودهای خروشان و چشمه‌های جوشان تشبیه شده‌اند که در نهایت به خواسته‌های خود خواهند رسید؛ خصوصاً اگر منطقی باشند، مشروط به اینکه درست مثل یک رود خروشان، مبدأ، مقصد و هدف آنها مشخص باشد. و این مهم انجام خواهد پذیرفت؛ حتی اگر مشکلات آنها فراوان باشد و اطلاعات آنها کافی نباشد. آنها به جام‌های خالی و یا نیمه پر تشبیه شده‌اند که در طول مسیر، باز هم مثل یک رود جاری به قلوه سنگ‌ها و سنگ‌های بزرگ برخورد می‌کنند و در نهایت، راه خود را پیدا می‌نمایند تا به بحر ملحق شوند. آنها هم راه و مسیر خود را پیدا خواهند نمود و در نهایت، جام‌های خالی و نیمه پر آنها، پر خواهد شد.

❖ ۷۶/۲/۱۸ سیلور

شروع از یک نقطه

اگر دیر به ایستگاه برسید، اتوبوس را نخواهید دید.

ما در تمامی گفتگوهای خود برای شما شرح داده‌ایم که کار ما، کاری است بسیار گسترده و اشخاص، بایستی حوصله کافی برای این موضوع داشته باشند. مانند یک کشاورز که زمین را آماده می‌کند و تخم آنرا می‌کارد و با صبر و

حوصله به آبیاری و به تمامی مسائل آن می‌پردازد و رسیدگی می‌کند تا جوانه‌ها بیرون بیایند و باز تا فصل کشت، بیشتر مراقب حشرات و طوفان و باد و آفتاب سوزان است و اما در موقع کشت، باید با شما بسیار سخن بگوئیم.

در ادامه همه اینها، خود شما هم این عمل را انجام بدهید و برداشتن هم با شماست و این آغاز فصل دیگری از حیات است که برای شما بایستی حتماً با ارزش باشد و به سبب آن، قدری پیشرفت نمائید. همه حاضرین در این جمع، بدون زحمت، به هیچ کشتی دست نیافته‌اند و شما خوب می‌دانید چگونه، ما بار دیگر از شما می‌خواهیم که با درس و تصاویر همگام باشید.

تصویر اول کتاب، بسیار مهم است؛ اما اگر در رنگ آن و بطور کلی در کلِ بوجود آمدن آن بیشتر فکر کنید، به آنچه اصل است، نپرداخته‌اید. شما در محور تصورات خود، هدفهای دیگری هم دارید که باید در قید حیات، انجام دهید. حتماً مقصود همه ما را خوب ادراک می‌نمائید. ما در تسریع عمل، سخنی نداریم، در کلِ عمل خود سخن می‌گوئیم، در امتداد و عمل خویش به مسائل حیاتی خود، رسیدگی نمائید و برای انجام کارها، شروع از یک نقطه، شما را هدایت به نقطه دیگری می‌کند و در پایان خواهید دید که آنچه در تفکر نمی‌گنجد، کامل شده و شما را به نقطه دیگری هدایت نموده است. بعضی از مسائل هم در طولِ ادامه، اصلاً به یاد نیامده؛ اکنون شما در نقطه شروع دیگری هستید. حتماً این را خوب می‌دانید؛ پس این بار به جای آب پرتقال، بروید مثلاً آب شاتوت بخورید و پس از آن خواهید دید که نوشابه به جای آب پرتقال هم گوارتر می‌شود. مقصودمان انجام کار دیگری است و این در روش شما کمک می‌نماید که با بکارگیری نیروی بدن، فکر و غیره به مکانهای ناشناخته دیگری دست بیابید.

آغازِ حیات، ساختن است، تا ساختن ادامه دارد، حیات هم ادامه دارد؛ زیرا پایانی نیست؛ اگر به ایستگاه دیر برسید، اتوبوس را نخواهید دید.

بدرود.

مطلب مهم دیگری که از سخنان استاد برداشت می‌شود اینست که؛ در طول این سفر نباید به گونه‌ای عمل شود که وقت و فکر و ذکر ما در موضوع سفر خلاصه گردد و به هیچ کار دیگری نرسیم، نباید اینطور باشد و شخص در کلیهٔ مراحل سفر، بایستی به کارهای روزانهٔ خود هم برسد، البته کاملاً توان انجام آنرا خواهد داشت و به تمام موضوعهای اطراف خود نیز بها خواهد داد، در حقیقت بایستی حداقل دو کار را با هم به انجام برساند.

(۱) طی کردن مراحل سفر.

(۲) رسیدگی به کارها و مسئولیتهای روزانه و برنامه‌ریزی آنها.

البته ممکن است تصور شود که شخص، راندمان صددرصد نداشته باشد، ولی ما اطمینان داریم که اگر صد در صد راندمان نداشته باشد در بعضی موارد ۸۰ یا ۹۰ درصد را حتماً خواهد داشت و البته در بعضی موارد، راندمان شخص از صد در صد هم گذشته و افزایش می‌یابد که ما با اضافه راندمان هم مواجه می‌شویم، بهر حال قادر به انجام کار هستیم و باید هم مشغول شویم تا زمان لازم، زودتر سپری گردد.

۷۶/۳/۲۰ 

اکنون قریب به ۲۰ روز است که مصرف مواد من به یک بار در ۲۴ ساعت رسیده است و آن هم ساعت ۴ یا ۵ صبح، که گاهی این فاصله به ۲۳ ساعت گاهی ۲۴ ساعت و گاهی هم به ۲۵ ساعت می‌رسد. البته مقدار خیلی خیلی

کمی کسالت دارم که در مقایسه با عوارض شدید ترک اعتیاد، نمی‌توان حتی اسم آن را کسالت گذاشت. و این نشانِ برگشت به وضع عادی است و هیچگونه عوارضی نظیر عطسه‌های پی‌درپی یا پرشهای پا و یا عرق کردن و یا بهم ریختگی سیستم گوارش بدن و یا دل پیچه ندارم. قبلاً که ۵ بار در روز، مصرف می‌کردم اگر ۳ ساعت تأخیر در مصرف مواد ایجاد می‌شد، دیگر روزگام سیاه بود و عوارض به آرامی، شروع می‌شدند. اما اکنون این تأخیر به حدود ۲۰ ساعت رسیده است و خوشبختانه عوارض اصلی، هیچکدام به سراغم نیامده‌اند.

اکنون مقدار مواد خود را به $\frac{1}{5}$ تقلیل داده‌ام، یعنی از روزی ۵ یا ۶ گرم، به ۱ گرم در روز رسیده‌ام و در حرکت بعدی، مصرف ۵ بار در ۲۴ ساعت، یا هر ۵ ساعت یکبار را به یک بار در ۲۴ ساعت تقلیل داده‌ام. که البته دست یافتن به این موفقیت برای خودم غیر قابل باور بود. ظرف مدت کمتر از ۴ ماه به این موفقیت رسیده‌ام و شرایط بسیار مناسب شده است و آثار زنده شدن دوباره را در وجودم به آرامی احساس می‌کنم. اعتماد به نفس زیادی پیدا کرده‌ام، هنوز هم باور ندارم که قادر به درمان باشم.

البته در این میان یک بار سرما خوردم، وقتی انسان در این شرایط مریض می‌شود، چون مقاومت بدن کمتر شده و در حال دگرگونی است؛ سیستمهای مختلف جسم انسان در اثر کمبود مواد که به آرامی پیش آمده (با روش درمان تدریجی مواد را کم نموده‌ایم) به فکر ترمیم و بازسازی خود می‌افتند.

هر ماشین مکانیکی خراب بشود باید حتماً خرابی آنرا برطرف نمائیم؛ برای مثال؛ اگر چرخ یک اتومبیل، پنچر شود باید حتماً آنرا پنچرگیری و رفع عیب نمائیم؛ چون اگر رفع عیب نکنیم، هزاران سال هم بگذرد، او قادر به رفع عیب

خود نیست، اما در جسم و بدن ما قضیه اینطور نیست؛ چون در بعضی شرایط جسم قادر است خود به خود، خود را ترمیم نماید، فقط زمان کافی می‌خواهد. اگر دست انسان بریده شود، خودش جوش می‌خورد و ما هم با کاربرد علوم پزشکی به این عمل کمک می‌نمائیم. مثلاً اگر استخوان بشکند، کافی است قطعات شکسته را با گچ گرفتن یا آتل بستن، پهلوی هم قرار بدهیم؛ ولی عمل جوش خوردن، خود به خود توسط سیستمهای جسم ما انجام می‌پذیرد. (البته این قانون در اکثر قسمت‌های بدن صادق است و منکر پیشرفت علم پزشکی نمی‌توان شد).

در هر حال برای بهبود سرماخوردگی یک آمپول پنی سیلین ۶۰۰C به من تزریق کردند، ایرادی نداشت، ساعت حوالی ۷ شب، یک آمپول پنی سیلین دیگر هم تزریق نمودند، آنهم ایرادی نداشت.

برای محکم کاری که زودتر بهبودی حاصل نمایم، یک آمپول ویتامین C هم داخل رگم تزریق کردند؛ چشمتان روز بد نبیند، وقتی ساعت ۱۰ شب، خواستم بخوابم، دیدم پاهایم حالت عادی ندارند و همین که می‌خواهم به خواب بروم، پاها مثل فنری که آنرا جمع کرده باشند و یکمرتبه رها کنند، پرش می‌کنند. از رختخواب بیرون آمدم، قدری قدم زدم، کمی روی پاهایم نشستم و ایستادم، باز هم اثری نکرد. بهر حال شروع به فکر کردن نمودم و با خود گفتم این چه بساطی است و چه شد که اینطور شد؟ در آخر متوجه شدم این باید کار ویتامین C باشد که داخل رگ تزریق شده است و تمام مواد مخدر داخل خون را خنثی کرده و به صفر رسانده و علت مسئله، همین است. فکر می‌کنید چه کردم؟ شما بودید چه می‌کردید؟ آیا تا ۵ صبح مثل مرغ پرکنده بال بال می‌زدید؟ تحمل می‌کردید؟ چون انسان باید اراده داشته باشد؟! گفتم این کار، اراده

می‌خواهد اما منطقی، نه اینکه انسان، با اراده بخواهد وزنه ۵۰۰ کیلوئی را با دست، بلند نماید. کاری که من انجام دادم این بود که مقدار خیلی کمی، یعنی حدود تقریباً $\frac{1}{4}$ مصرف روزانه را با یک فنجان چای خوردم و نیم ساعت بعد در رختخواب، راحت خوابیدم. ساعت ۵ صبح و فردای آنروز باز برنامه را ادامه دادم؛ اما این نکته را متوجه شدم که همان ۱ گرم مواد هم در ۲۴ ساعت، بسیار بسیار مهم است و اگر آنرا قطع نمایم اوضاع بهم خواهد ریخت، اگر هم با تحمل کردن قطع شود، باز هم مشکل ما حل نخواهد شد؛ زیرا سیستمهای جسم هنوز کاملاً بازسازی نشده‌اند. در نتیجه باز هم موضوع را تکرار می‌نمایم، می‌خواهم به آرامی حرکت کنم و نیت اذیت و آزار جسم ویران شده‌ام را ندارم. باید سیستمهای جسم با میزان مواد تعیین شده، عادت کنند و خود را به آرامی با آن تطبیق دهند.

اکنون دارم به مصرف یک بار در ۲۴ ساعت، عادت می‌کنم و هنوز برنامه خود را تغییر نداده‌ام و خودم هم نمی‌دانم حالا چه باید انجام دهم. صبر می‌کنم کمی زمان جلوتر برود و خوب با این وضع، عادت نمایم و جسم من هم کاملاً عادت کند؛ تا در مرحله بعدی، تصمیم نهایی را بنا به شرایط اتخاذ کنم. بهر حال دو موضوع زیر، فکر مرا مشغول نموده است و نمی‌دانم در آینده چه کنم.

الف: آیا باید باز هم فاصله زمانی را زیادت‌تر کنم، به عبارتی از مرز ۲۴ ساعت عبور کنم و مثلاً هر ۳۰ ساعت یکبار مصرف نمایم؟

ب: یا مواد را کاهش دهم؟

باید در این مورد بیشتر تفکر نمایم، انشاءالله با حرکت ما، راه، خود نمایان

شود.

اکنون دوباره برمی‌گردیم به مطلب خودمان. ۴/۵ ماه است که ما سفر خود را آغاز نموده‌ایم؛ پس از ایجاد تأخیرهای زمانی و رساندن فاصله مصرف به ۲۴ ساعت یکبار، تقریباً حدود یک ماه است که در این جایگاه توقف کرده‌ام تا سیستمهای فیزیکی جسم، کاملاً با این مسئله هماهنگ شوند و عادت نمایند.

و اکنون در یک سیکل ۲۴ ساعته، هشدارهایی در اثر تغییرات ناشی از نرسیدن مواد مخدر به سیستمهایی از جسم که از گردونه حیات خارج شده‌اند، داده شده و اکنون سیستمها خودشان را با این حرکت جدید آماده نموده‌اند و فکر می‌کنم سلولهای جسم من کاملاً فهمیده‌اند که اتفاق تازه‌ای در حال رخ دادن است و باید برای خودشان فکر تازه و نو و سازنده‌ای بنمایند.

چون سیستمها متوجه می‌شوند موادی که قبلاً مرتب سرازیر می‌شد حالا دیگر جیره‌بندی شده است. البته صبحها که ساعت ۴ یا ۵ صبح بیدار می‌شدم اکنون هم ادامه دارد، دیگر اینکه ورزش هم به آرامی چاشنی کار شده است و با آرامش، دویدن را نیز شروع نموده‌ام؛ به طریق زیر:

۱۰ ثانیه آرام می‌دوم و ۱۰ ثانیه آرام قدم می‌زنم؛

میزان مسافت را هم از ۵۰ متر شروع کرده‌ام، خیلی آرام و بدون شتاب، کم کم به مقدار ورزش و دویدن اضافه می‌نمایم.

کاری که در تاریخ ۷۶/۳/۱ انجام دادم این بود که حدود ۳۰ گرم مواد را به ۳۰ قسمت تقسیم نمودم که هر روز از یک قطعه استفاده نمایم؛ خیلی دلم می‌خواست ۳۰ گرم را بتوانم به ۳۰ قسمت کاملاً مساوی تقسیم نمایم ولی قادر به انجام این کار نبودم، سعی خود را نمودم اما هر کاری کردم قطعات باز هم خیلی جزئی با هم تفاوت داشتند، بهر حال ۳۰ قسمت را برای ۳۰ روز، در ظرفی

قرار دادم. چون ماه ۳۱ روزه بود از روز دوم شروع نمودم.

در طول یک ماه همیشه فکرمی کردم حرکت بعدی چه باید باشد؟ چگونه زمان ۲۴ ساعت را بیشتر نمایم که مثلاً بشود ۳۰ ساعت و ادامه بدهم تا به مرز ۴۸ ساعت برسم. هرچه فکر کردم دیدم جور در نمی‌آید؛ زیرا برنامه‌ریزی کار و زندگی ما، براساس طلوع و غروب خورشید و یا شبانه‌روز تنظیم گردیده است و اگر بخواهیم از مرز ۲۴ ساعت عبور نمائیم و به ۳۰ ساعت برسیم و سپس فاصله را باز هم زیادتر نمائیم، ممکن است برنامه کار و زندگی روزانه به هم بریزد.

زیرا با وجود اینکه ۴/۵ ماه است که از شروع سفر ما گذشته؛ اما هنوز پای‌بند مواد هستم. هرکس می‌تواند استفاده از مواد را در ۲۴ ساعت یکبار، به گونه‌ای انتخاب نماید که راندمان کاری خود را در حداکثر ممکن حفظ نماید. مثلاً ۵ صبح یا ۱۲ ظهر یا ۸ شب، یا بهر حال هر ساعتی که بهتر و منطبق با زمان کار باشد و اگر به مرز ۳۰ ساعت برسد، برنامه‌ریزی خیلی خیلی مشکل می‌شود و عملی نیست. در این مقطع، ناگهان یکی از قوانین قبل، راه را برای ما نمایان ساخت!

با حرکت، راه نمایان می‌شود.

بهر حال از اول ماه در همین فکر بودم، تا اینکه یکمرتبه متوجه شدم، راه خودش نمایان شد، اکنون می‌گوئید چگونه؟

دراول ماه که مواد را به ۳۰ قطعه تقسیم نمودم، هر روز صبح برای خوردن سهمیه، وقتی به سراغ قسمت یا سهمیه خود می‌رفتم خیلی طبیعی بود که اول از درشت‌ترها انتخاب کنم. بهر حال کارم این بود، هر صبح که می‌خواستم مواد خود را بخورم، درشت‌ترین را انتخاب می‌کردم و هرچه به پایان ماه نزدیکتر

می‌شدم قطعات، ذره‌ای کوچکتر می‌شد و موقعی به آخرین قطعه‌ها رسیدم، دیدم که وزن آنها کمتر از ۱ گرم است، خلاصه بدون اینکه نقشه قبلی داشته باشم در طول این یک ماه، مصرف من ذره‌ذره کم شده بود؛ بدون اینکه متوجه بشوم.

✿ پایان مرحله اول

آغاز حرکت؛ نیمه دوم زمستان ۷۵.

پایان این مرحله؛ نیمه اول تابستان ۷۶.

مدت؛ ۵ ماه.

در این مرحله به موفقیت یا پیروزیهای ذیل نایل گردیدم.

الف: رساندن مواد مصرفی از ۵ گرم به ۱ گرم در روز. میزان تقلیل یا کاهش: ۴ گرم در روز.

ب: کاهش دفعات مصرف از ۵ وعده در شبانه روز به ۱ وعده.

ج: بالا بردن نقطه تحمل جسم نسبت به مصرف مواد از فاصله ۴ ساعت به ۲۴ ساعت.

د: ترمیم و راه اندازی اکثر سیستمهای ناشناخته یا کارخانههای تولیدی جسم به جهت بازگشت به چرخه حیات.

ه: بیدار شدن نیروهای خفته ما به آرامی، مثل: اعتماد به نفس، تفکر، حس، عقل و غریزهها.

و: صرفه جویی اقتصادی (مالی) و جانی.

✿ صرفه جویی

در این بخش می خواهیم مسئله را از دیدگاه اقتصادی هم مورد بررسی قرار بدهیم. البته ممکن است برای بعضیها صرفه جویی یا مسئله اقتصادی مطرح نباشد، چون آنها می گویند داریم هزینه می کنیم؛ اما باید به یک نکته اساسی توجه نمود که هرچه برای مصرف مواد، هزینه بیشتری صرف گردد به همان نسبت در جسم، تخریب بیشتری ایجاد می شود و برای اینکه میزان این تخریب

و شدت آن بر شما مشخص شود، کافی است ۲۴ ساعت، مواد، مصرف نکنید تا میزان تخریب را کاملاً حس نمایید. بنابراین هزینه بیشتر، تخریب بیشتر در جسم و هزینه کمتر، تخریب کمتری به دنبال خواهد داشت. با این دیدگاه، صرفه‌جویی ریالی را هم در این مقطع، برای خودم روشن می‌نمایم.

(۱) هزینه خرید مواد در آغاز سفر، برای روزانه ۵ گرم (یعنی ماهیانه ۱۵۰

گرم) با توجه به قیمت مواد در آن زمان: ۴۵۰۰۰ تومان در ماه.

(۲) هزینه خرید مواد در پایان مرحله نخست، برای روزانه ۱ گرم (یعنی

ماهیانه ۳۰ گرم) با توجه به قیمت مواد در آن زمان: ۹۰۰۰ تومان در ماه.

صرفه‌جویی در ماه: $45000 - 9000 = 36000$ تومان

البته در اثر کاهش مواد، مصرف سیگار ما هم که در ۲۴ ساعت ۲ پاکت

بود، به یک پاکت در روز رسید. صرفه‌جویی در این مورد: ۶۰۰۰ تومان.

کل صرفه‌جوئی در ماه: $36000 + 6000 = 42000$ تومان

اگر بخواهیم هزینه‌های جانبی، مثل میهمانی رفتن و میهمانی دادن برای مواد و سایر هزینه‌ها را هم به حساب آوریم، اوضاع فرق می‌کند، مثل زمانی که باید کار کنیم ولی به تهیه یا مصرف مواد می‌پردازیم و از این طریق هم ضررهای جبران ناپذیری وارد می‌شود که چندین برابر رقم فوق الذکر است.

ز: صرفه‌جوئی در خواب، من حداقل ۱۰ تا ۱۲ ساعت در شبانه‌روز

می‌خوابیدم که اکنون بیشتر از ۸ ساعت نمی‌خوابم.

ح: بهبودی حاصل کردن به میزان قابل توجه در سیستم گوارش و برطرف

شدن یبوستهای سخت.

حالا دیگر راه برای ما نمایان شده است؛ اما این سفر تا چه زمانی ادامه

دارد؟ خودم هم هنوز دقیقاً نمی‌دانم. اکنون چون فاصله زمانی مصرف مواد،

نسبت به گذشته، طولانی تر شده است؛ اگر اندکی هم از مواد کاسته شود تأثیر چندانی در جسم نخواهد گذاشت، اما میزان کاهش مواد را هم از تجربه قبلی (۳۰ قطعه برای یک ماه) بدست آوردم.

به همین دلیل جدول زیر را تنظیم نمودم:

مرحله قبل	از تاریخ ۷۶/۳/۱ تا ۷۶/۳/۳۱	۳۰ گرم برای ۳۰ روز
مرحله جدید	از تاریخ ۷۶/۴/۱ تا ۷۶/۴/۱۵	۱۳ گرم برای ۱۵ روز

اکنون ۱۳ گرم مواد را به ۱۵ قسمت تقسیم می‌نمایم؛ البته بدون ترازو و طبق معمول با چشم. امیدوارم برای ۱۵ روز آینده، کافی باشد و مشکل خاصی ایجاد ننماید.

مذاکرهٔ دوستانه

دیروز با یکی از دوستانم که مصرف‌کننده است صحبت می‌کردم، او یک دندانپزشک است، آنهم دندانپزشکی بسیار خوب. با هم از حرکت در یخبندان و طریقه و روش جدید درمان یا معالجهٔ اعتیاد صحبت می‌کردیم و او خیلی علاقه‌مند بود که حرکت در یخبندان را آغاز نماید، انشاءالله خداوند کمکش کند. او اعتقاد داشت درمان اعتیاد، امکان ندارد. واقعاً جای بسیار تأسف است؛ برای من که مهندس هستم و از بهترین دانشگاه فارغ‌التحصیل شده‌ام یا دوستم که پزشک است و پزشک حاذقی هم هست، این واقعیت که؛ چقدر زمان طول کشیده و با چه زحماتی به این درجه از تحصیلات نائل آمده‌ایم و حالا که موقع برداشت محصول برای خود و جامعه است، تبدیل به انسانهایی شده‌ایم که

مرتب از سروکله‌مان عرق سرازیر می‌شود و خمار می‌شویم و در خیابان به جرم اعتیاد، یک سرباز ساده، جلوی ما را (که البته وظیفه‌اش است) می‌گیرد و می‌گوید: تو معتاد هستی و ادامه‌دستان را که خود می‌دانید و لازم به توضیح نیست؛ بگذریم.

او می‌گفت؛ تنها یک مسئله برایم بدون حل می‌ماند و اگر آن مسئله حل شود دیگر فکر نمی‌کنم مشکل اساسی داشته باشم؛ و آن اینکه در آینده اگر نشئه نباشم قادر به ادامه‌ی زندگی نیستم. گفتم این پرسش، بسیار پرسش عالی است که من خود نیز با آن درگیر بودم، ولی فکر می‌کنم با همین تجربه‌ای که هنوز کامل نشده، بتوانم پاسخ آن را بدهم.

در پاسخ به او چنین گفتم؛ اول اینکه: شما و ما در تمام طول عمر خود، فقط از نوشیدنیها، سالها آب‌پرتقال خورده‌ایم و فکر می‌کنیم که نوشابه‌ای گوارتر از آب پرتقال وجود ندارد. درحالیکه سالهاست بقیه‌ی نوشیدنیها مثل: آب توت‌فرنگی، آب آناناس یا آب شیرین و زلال و خنک و یا شربت آبلیمو و هزاران نوشیدنی دیگر را امتحان نکرده‌ایم.

اگر روزی بتوانیم آنها را نیز آزمایش کنیم، خواهیم دید که در گذشته، چقدر در اشتباه بوده‌ایم. آیا طلوع خورشید را به تازگی دیده‌ای؟ می‌دانم چندین سال است که ندیده‌ای! لذت دویدن در هوای آزاد را حس کرده‌ای؟ گرفتن دوش، پس از ورزش صبحگاهی و خوردن صبحانه‌ی جانانه را چطور؟ در سرمای زمستان و با بودن برف، به استخر زمستانی رفته‌ای؟ روحیه‌ی شاد را سالهاست از دست داده‌ایم! آیا پیش آمده که با یک واقعه‌ی جزئی و خنده‌دار از ته دل بخندی؟ از محلهایی که معتادها را می‌گیرند با قدمهای محکم و استوار عبور کرده‌ای که با استحکام سلسله جبالها برابری می‌نماید؟

چقدر حق و حقوق را خورده‌اند و تو به خاطر اعتیاد، سکوت کرده‌ای؟ و هزاران هزار مسئله دیگر!

دوم اینکه: ما اکنون دیگر خیال می‌کنیم نشئه هستیم؛ حال آنکه با استفاده از مواد به حالت طبیعی هم نمی‌رسیم. این مسئله آنچنان درون هم ادامه دارد که خماری و نشئگی، یک حالت پیدا کرده‌اند. هرچه مواد مصرف می‌کنیم، می‌گوئیم مثل اوایل کار نمی‌شود، به همین دلیل، مصرف مواد مرتب بالا می‌رود و جسم ما نابودتر می‌شود. به عبارت دیگر، دندان کرم خورده‌ای را در دهان خود قرار داده‌ایم که مرتب درد می‌گیرد و برای ساکت شدن درد آن، مرتباً مواد مصرف می‌کنیم و اسم ساکت شدن این درد را نشئگی گذاشته‌ایم و هر وقت این دندان، درد می‌گیرد می‌گوئیم خماری و چون درد گرفتن دندان را با ساکت بودن درد دندان، مقایسه می‌کنیم، تصور می‌نمائیم که مواد، معجزه می‌کند. اگر بخواهیم دندان را هم از دهان بیرون بیاوریم، راه‌حلی برای آن پیدا نمی‌کنیم و تاکنون هم پیدا نکرده‌اند. به عبارتی سردندان را می‌شکنند اما ریشه آن که مرکز درد است، هنوز وجود دارد. حالا اگر کسی و یا راهی پیدا شود که به آرامی، این دندان را از دهان خارج نماید و البته با ریشه‌اش، هر آدم عاقلی از این کار استقبال می‌نماید.

سوم اینکه: ما در این معادله یا معالجه یا درمان اعتیاد، چه چیزی را از دست می‌دهیم و چه چیزی بدست می‌آوریم؟ اگر فکر کنیم و تمامی جوانب امر را از نظر بگذرانیم، خواهیم دید، چیزی که از دست می‌دهیم سکه بی‌ارزشی است و چیزی که بدست می‌آوریم با دنیائی از زر و سیم، قابل مقایسه و عوض کردن نمی‌باشد.

همهٔ مطلب، در درون و برون ماست

خوشحالیم که بحمدالله خوب هستید و به جنگ خود ادامه می‌دهید تا این مسئله به یک صورت خوبی از آزمایش درآید و دنیای درون، تبدیل به یک شهر آباد بشود که در آن، همهٔ هستی، راه خود را به سوی حق تعالی بردارند.

ذراتی که به وجود آورندهٔ جسم ما هستند؛ ذراتی هستند الهی

در این جهت باید قدم برداشت تا زیر بنای مسائلی را به وجود آورد، ما هم خوشحال می‌شویم که در راه راست قدم برمی‌دارید، هر قدمی که با بلندی برداشته می‌شود، شما را به مقصد کل، نزدیکتر می‌کند.

شما به دلایلی که خودتان خوب می‌دانید، جهت را سالها گم کرده بودید. برای یافتن همهٔ اینها، راه بسیار مهم در پیش دارید. فکر کنید و در انجام آن، کوشش نمائید. ما در عالم هست و نیست، همهٔ مطالب را به جهت هست می‌دانیم و شما در دادن بهای آنها، دقت کافی داشته باشید.

هیچ مخلوقی جهت بیهودگی، قدم به حیات نمی‌نهد

در ادامهٔ کار، کوششهای شما به نتایجی می‌رسد که در تواناییهای شما خلل حاصل نگردد. از هر نقطه که نوری بتابد بایستی در جمع آن به تفکر باشید که از ذرات جرقه، می‌شود به روشنائی بسیار وسیعی رسید. در آیات الهی هم به روشنی پیداست که هیچکدام از ما به هیچ نیستیم حتی اگر خود به هیچ فکر کنیم.

همهٔ مطالب، در درون و برون ماست که مانند قلّه‌های بلند آتشفشان هستند، اما آرام و بی‌صدا. اگر به آنها توان حرکت بدهیم حتماً می‌دانید چه می‌شود؛ خاصه در جهت نیروی الهی بکار رود. می‌دانید که تصاویر، تولید و یا

ظهور می‌کنند و از درک به دورند، اما چشمه‌ای هستند که به بحری مانندند.
ما در همهٔ موارد، آرزومندیم که هر دو جهتِ راه را، مدنظر داشته باشید و به
آنچه لازم است برسید و در انجام آن، خود، بهترین را انتخاب نمائید.
خداحافظ.

✱ قانون هشتم:

"هیچ مخلوقی جهت بیهودگی، قدم به حیات نمی‌نهد"

"هیچکدام از ما به هیچ نیستیم حتی اگر خود به هیچ فکر کنیم"

روزی، بزرگی برای مناجات به کوه می‌رفت. در راه کرمی را دید که در حال حرکت است. وقتی به کوه رسید و به مناجات پرداخت در پایان از خداوند سؤال نمود که خدایا چرا این کرم را آفریدی؟ خداوند پاسخ داد: قبل از شما این کرم از ما سؤال کرد که ما چرا ترا آفریدیم! همه موجودات در طول تکامل، مسافر هستند و خود، آگاهی ندارند، هر موجودی برای انجام عمل خاصی پا به حیات می‌نهد؛ اما هر انسانی، موقعی احساس آرامش و خوشحالی می‌نماید که به هدف تعیین شده خود نزدیک می‌شود و هر چه از آن هدف دورتر می‌شود متأثر، ناراحت و نگران خواهد بود. ولی چون برای زندگی، هیچ آغاز و پایانی، مشخص نیست، بهر حال به این موضوع خواهید رسید، ولی گاهی برای فهم این موضوع، ناگزیر هستید بهای سنگینی پرداخت نمایید.

هر انسان یک گله‌دار است

این مسئله، یکی از نکات مهم و برجسته است که بایستی به آن اندیشید. موجوداتی که هر کدام از آنها کمتر از یک شهر نیستند و ما آنها را سلول می‌نامیم در فضای جسم ما جمع شده‌اند و در حقیقت، جسم ما را ساخته‌اند. جمعیت آنها بالغ بر چندین میلیارد می‌شود.

در حقیقت می‌توانید اینگونه تصور نمایید که هر انسان یک گله‌دار است و یا یک گله عظیم در اختیارش قرار گرفته است. اگر نمی‌توانید خودتان را از این گله جدا بدانید، گرچه کاملاً جدا هستید، فرض کنید که شخصیت شما از

شخصیت گله شما جداست. در این گله بزرگ، میلیونها میلیون سلول که موجودات زنده می‌باشند، با شخصیت خاص خودشان وجود دارند، زاد و ولد می‌نمایند، زندگی می‌کنند و با نظم خاصی به صدها یا هزاران دسته کوچک و بزرگ تقسیم می‌شوند و هر دسته و گروه، کار خاصی انجام می‌دهد. از همه مهمتر، این گله با شرایطی که ما او را پرورش داده‌ایم دارای قدرت و توانایی خاصی می‌باشد.

مسئله و اصل کلید قضیه در اینجا است؛ چون کاملاً روشن است که شما نمی‌توانید هر دستوری که دلتان خواست صادر نمائید و این گله عظیم مجبور به اجرای فرامین شما باشد. برای مثال شما نمی‌توانید به چنین گله‌ای که قادر است با سرعت ۲ کیلومتر در ساعت راه پیمائی نماید، فرمان بدهید و بگویید برای طی مسافت ۲۰۰۰ کیلومتر با سرعت ۶۰ کیلومتر در ساعت به پیش؛ زیرا اگر چنین فرمانی بدهید و گله هم اجرا نماید با این حرکت، بیشتر اعضای گله شما نابود و یا زیر دست و پای یکدیگر خرد خواهند شد و یا بالاخره از فرط خستگی به زانو در خواهند آمد. بنابراین دستورات به گله، نمی‌تواند غیرمنطقی باشد و این از مشکلات اساسی برای درمان اعتیاد است که هیچوقت در نظر گرفته نشده است.

می‌خواهند هرگونه دستوری به گله بدهند و او مجبور به اجرای فرمان باشد؛ بدون در نظر گرفتن توانایی و قدرت گله. بنابراین اگر کسی بگوید، تو اراده نداری، فرمان بده و تصمیم بگیر که گله با سرعت ۶۰ کیلومتر به جلو برود، می‌دانیم سخنش غیرمنطقی است اما؛ ما می‌دانیم امکان حرکت گله با سرعت ۶۰ کیلومتر هم وجود دارد؛ به شرط آنکه ما به آرامی گله را برای این سرعت به مرور زمان آماده نمائیم و آموزش بدهیم تا به این توانایی برسد.

به همین دلیل پس از گذشت ۳/۵ ماه من توانستم گله خودم را به گونه‌ای آموزش دهم که در ۲۴ ساعت فقط یک بار از مواد استفاده نماید؛ در ضمن، مصرف مواد خود را از ۵ گرم به ۱ گرم رساندم؛ البته باید مدت زمانی را هم سپری نمایم تا گله کاملاً به این موضوع و این سهمیه‌بندی عادت نماید.

مرحله قبل	از تاریخ ۷۶/۴/۱ تا ۷۶/۴/۱۵	۱۳ گرم برای ۱۵ روز
مرحله جدید	از تاریخ ۷۶/۴/۱۶ تا ۷۶/۴/۳۰	۱۱ گرم برای ۱۵ روز

❖ ۷۶/۴/۱۶ سیلور

اعتیاد و مراسم آیینی

خانم جونز می‌گوید که در قبایل سرخ پوستان هم یک نوع گیاهی بود که به جهت مراسم آیینی بکار می‌رفت و سرخ پوستان در طول سال به مناسبت‌هایی از آن استفاده می‌نمودند و برخی هم دچار مصرف دائمی می‌شدند که دیگر به کار جنگ نمی‌آمدند. در آن هنگام، پیر قبیله می‌بایست در مورد آنها تصمیم می‌گرفت؛ البته اگر جوان بودند تصمیم، خطرناک بود و اگر سن بالایی داشتند فرق می‌کرد. ما کاملاً به نیازهای هر دوره از حیات بشر آگاه هستیم؛ اما در مورد این گیاه زیبا و خطرآفرین (تریاک) می‌دانیم که کار بسیار دشوار می‌شود و به همین جهت شما را هر زمان به مبارزه می‌طلبیدیم و از جهت اینکه توانائی انجام را به سخن دارید یا به عمل، وقتی می‌گفتید که جان را هم خواهم داد، آنوقت بر آن شدیم که در این راه، عجله نداشته باشیم؛ زیرا جان نیز گاهی در عمل می‌رود. شما را جز خود که کالبد دوم را نیز آلوده نموده بودید و برای تن

خویش، هیچ بهایی نمی گذاشتید و به جهت فرمانهای پیاپی، خواستیم تا به شما روشن بیان نمائیم. قدری از نیروی منفی جلو افتاده‌اید و گرایش به سمت نیروهای خوب دارید، که در این مورد، نیروهایی غیر خودتان، شما را یاری می‌نمایند؛ حتماً به آنها آگاهی دارید. از جهتی شما باید در صفحه اول کتاب قرار بگیرید به همین سبب، فرمان را به درستی انجام دهید تا به مقصد، نزدیک شوید و تسخیر کنید و کتاب شما حاوی مطالب پر و بارزش بشود و در این راه، قدرت یزدان که همان ایمان قوی است به درستی شکوفا گردد.

نگهبان: ۴ ماه دیگر، حدود آبان ماه، در ایران در اصفهان سمیناری با شرکت ۵۸ کشور به عنوان مبارزه با مواد مخدر، تشکیل می‌شود. البته برنامه ما در این تاریخ به اتمام نمی‌رسد، اگر لازم بدانید، به سفر خود کمی سرعت بدهم تا مقاله‌ای به این سمینار ارسال نمایم، نظر شما چیست؟

استاد سیلور: در این مورد، قاضی می‌گوید که شما یک وکیل خوب هستید و می‌خواهید یک پرونده غیرممکن، که همه، آن را رد نموده‌اند را اثبات نمائید و محصول آن را هم که میوه‌های خوب و مرغوب است برای آیندگان به رایگان بدهید. پس باید ابتدا خود قاضی به آنچه می‌گوید ایمان کافی داشته باشد و این راه پر از خطر را طی بنماید، سپس برای بقیه، راه را بنمایاند که وارد بشوند. این باید با واقعیت، کاملاً منطبق گردد. عجلو نباشید و این آخرین سمینار نخواهد بود و باز هم در زمان بهتر و دست پرتو قوی‌تر در جایگاهی خواهید ایستاد و کلماتی را بیان خواهید نمود که از قالب فولادین بدر آمده باشد.

ما اکنون بیشتر توصیه می‌نمائیم که وضع خود را از جهت کشتزارهایتان مشخص نمائید، در جهت ساختار کالبد و اینکه چگونه باید قالب را فولادین کنید. برای فونداسیون قالب (پی) نیاز به یک دستگاه خوب دارید که بهایش بالا

است. برای تهیه این مقدار باید به خود جهت بدهید و در خیابانی که منتهی به دشت سبز است حرکت کنید و در کنار آن، به آنچه برای خود و بشریت که در حال حیات است استوارتر برسید و سخنان شما، همچون قالب شما، در اعماق جسمها رسوخ نماید.

ما برای هدف انسانی شما، ارزش بسیاری قائل هستیم و همینطور در ادامه نوشتن این کتاب، طبق فرمان، تمام آرشیوهای مجازِ مورد نیاز شما را در اختیارتان خواهیم گذاشت.

هر رودی که از جایی بیرون می آید، همه تلاشها را می کند و خود را به تخته سنگها و قلوه سنگها می زند تا راهش را هموار نماید، راه سخت است، اما امکان پذیر است که به بحر، ملحق شود.

✱ قانون نهم:

فرمان عقل

"حکم عقل را در قالب فرمانده، کاملاً اجراء نمائیم"

عقل کل و نفس کل مرد خداست

عرش و کرسی را مدان کزوی جداست

عقل جزوی عقل را بدنام کرد

کام دنیا مرد را بی‌کام کرد

در این قانون، مسئله فرمان عقل مطرح می‌شود، اما قبل از هر سخن یک سؤال را مطرح می‌نمائیم و آن این است که:

یک انسان چه وقت به نهایت کمال انسانی خود در این کره خاکی می‌رسد؟

آیا اگر دانشمند برجسته‌ای باشد؟ یا بازرگان موفقی، یا هنرمندی سرشناس؟ و یا اینکه عارفی بزرگ؟ یا کارگری ماهر؟

کجاست آن قله مرتفع که انسان بتواند به آن مکان، قدم بگذارد؟ ممکن است هزار حرف و سخن گفته شود.

اما ما در یک یا دو کلمه می‌گوئیم: **فرمان عقل.**

البته به عقیده ما رسیدن به فرمان عقل، بطور مطلق، کار ساده‌ای نیست، اما هرچه به آن نزدیکتر شویم به هدف و آرامش بیشتری نزدیک می‌شویم.

حال اگر بتوانیم حکم عقل را در جهان جسم و جان خود، پذیرا شویم و به دستورات او توجه نمائیم به صراط مستقیم، نزدیکتر خواهیم شد.

اگر باور ندارید، کافی است یک هفته یا چند روز، به فرمانهایی که عقل

به شما می‌دهد عمل نمائید تا موضوع مشخص شود؛ البته مشروط به اینکه اطلاعاتی که توسط حواس به عقل منتقل می‌شود، درست باشد و خواسته‌های غیرمعقول نفس را به حساب عقل نگذارید؛ **چون حس، اولین شروع، برای راه‌اندازی قوه عقل است.**

بنابراین می‌گوئیم:

آخرین مراحل آرایش جسم، فرمان فکر و عقل است.
پیرامون بُعد خویش، پس از انتقال، تفکر و عقل، ایجاد تصاویر مجازی می‌نماید. باید تفکر نمایید!

نفس

ما بر اوضاع احوال شما همچنان واقف هستیم و این یعنی آمیزه‌ای از رنگها تا برای بهترین تصویر از آنچه باید زنده نقاشی بشود تا در چهار چوب محکم و خلل‌ناپذیر قرار بگیرد و برای جوانه‌ها و خصوصاً جوان که نام ببریم سن بسیار مفید که از مضرات، کاملاً دور باشند و اگر نزدیک یا داخل هستند از داخل به خارج و از خارج به حلقه هستی موجود که لازمه تکامل است، عودت داده بشوند؛ البته به نحوی که می‌دانید. همانگونه که قبلاً عرض شد ما برای خویش، بایستی آنچه در توان عقلی می‌گنجد انجام بدهیم. به عبارتی مسئول اول، خود باشیم و سپس به خداوند بسپاریم. به همین علت انتخابگر خود در عالم آگاهی و ناآگاهی باشیم و بر ماست که برای وظایف خود، تابع انضباط باشیم که خود در انتها با خودمان، مسئله نداشته باشیم.

حکم عقل را در قالب فرمانده، کاملاً اجرا نمائیم

شما هم از بعضی جهات در این وضع بحرانی قرار دارید، در درون با خویش مانند همین آمیزه، مواجه هستید تا بهترین راه را به جهت رهائی خویش بیابید و صفحه‌هایی که بعداً توأم با تصویر به نگارش در می‌آید با تبدیلات اندیشه‌های خود به بهترین نحو ممکن، انجام بدهید. آنچه مسلم است در امتداد این راه به مسائلی توجه کامل بنمائید، مانند ایمان و آسوده بودن که ضامن آن مطالبی است که خود بهتر بر آن واقف هستید و حوصله، که این ادامه، شما را خسته و عصبانی نکند. بعلاوه، نوشتن این مطلب، خود به راستی در عمل، بسیار بسیار مشکل است. اما زمینه بعضی مطالب، رو به ترقی و بعضی رو به نقصان قرار می‌گیرد و این بستگی به اوضاع اصلی خودتان دارد. به همین دلیل ما در

امتداد و ادامهٔ مطالب، شکل و سخنِ توأم داریم. در هر شکل، تعریفی عمیق و عملی عمیق‌تر از آن را تقاضا می‌کنیم که راه به پشت یا عقب نداشته باشد. به عبارتی، ترقی و ادامهٔ آن، با صبر به تکامل نزدیک می‌گردد. اما به مطالبی که در تصویر نقاشی شده می‌نویسید، دقت بسیار زیاد بنمائید که در جمع هم، با سربلندی پاسخ بدهید.

اگر سؤالی دیگر دارید بنمائید؟

نگهبان: اگر ممکن است قدری دربارهٔ نفسِ انسان توضیح بدهید، که اصلاً نفسِ انسان چه می‌باشد؟ سخن بسیار گفته‌اند اما تعریفی ساده و روان، ارائه نشده است و گاهی نفس را مثلاً با روح، یکی گرفته‌اند.

سردار: و اما نفسانیت، خواسته‌های مصمم جسم است و هم روح که شکل بسیار خطرناکی در بُعد ما دارد و سبب بسیاری از مشکلات است. در انسانهای خوب، این حس می‌شود ولی عمل نمی‌گردد. در انسانهایی که غلبه می‌یابند، مهار می‌نمایند. و اما در انسانهایی که رشد بدنی دارند اما رشد عقلی ندارند، باز هم ممکن است این موضوع، در نظر آنها جلوهٔ دیگری باشد زیرا در غلبهٔ اول، مبارزهٔ شدید، آغاز و پایان با خشنودی به دست می‌آید. اگر حالت سوم باشد که مربوط به روح خارج است، این ناقص است که بایستی در مراحل بعدی، کامل شود.

اما اگر نفس، در حیاتِ حال، به اعتدال و یا به یک نسبتی که در آن رو به کمال بوده، برسد، شما می‌توانید بهتر از این برای نفس، معنی بیاورید.

کل خواسته‌های روحی و جسمی از معقول و غیرمعقول در هر دو حال، نفس است و این نفس، تعیین موجودیتی است که در هر صورت، ظاهر و باطنِ انسان را، می‌نمایاند.

حال ببینید که در تکوین این دو از هم، چه نقشی می‌توانید داشته باشید. خداحافظ ما باید برویم.

در این بخش، اشاره‌ای به نفس می‌شود. اکثر انسانها تصور می‌کنند که انسان شامل ۲ بخش است: روح و جسم. البته این باورِ آنهایی است که اعتقادی دارند. حسابِ آنهایی که اعتقادی ندارند و تصور می‌کنند انسان فقط جسم است و با مرگ از بین می‌رود، فعلاً جداست. گرچه آنها روزی خواهند دید که مرگ می‌آید و آنها هستند؛ اما آن روز هم باورشان نمی‌شود و تا مدتی در تردید خواهند بود تا متوجه بشوند. در صورتی که نفس هم در هر انسان یک پارامتر و یا یک واحد اصلی و اساسی است که مسیر رسیدن به کمالِ خود را طی می‌نماید. البته واحدهای مستقل دیگری هم در انسان وجود دارد که جای بحث آن اینجا نیست و چون موجودیت نفس، بسیار در رابطه با موضوع بحث ماست آنرا مورد کاوشی اندک قرار دادیم. توجه بشود نفس، کلیه خواسته‌های معقول و غیرمعقول جسم و روح را تعیین می‌نماید. به دیگر سخن؛ خواسته‌ها فقط خواسته‌های جسم نیست که با مرگ از بین برود؛ خواسته‌های روح هم می‌باشد؛ پس کلیه خواسته‌های ما پس از مرگ هم با ما هستند و رهایی از آنها وجود ندارد و جالب‌تر اینکه نفس باید در جهانهای دیگر به آموزش خود ادامه بدهد؛ و این نکته در خصوص هر شخص، بستگی به صواب و گناه یا دانائی و نادانی او دارد و به این جهت می‌گوئیم دانائی و نادانی؛ چون **بزرگترین دشمن انسان، نادانی اوست که در وجود خودش می‌باشد.**

انسان دانا، مرتکب گناه نمی‌شود، گناه را کسی مرتکب می‌شود که نادان و جاهل باشد. بهر حال هر انسانی بر اساس دانائی یا نادانی،

جایگاهش مشخص می‌گردد و اینکه به چه محلی انتقال داده می‌شود، که البته کد و فرکانس هر شخص، توسط فرماندهان و یا فرشتگان مرگ، تعیین می‌گردد و یا اجرا می‌شود.

کسانی که وجه اشتراکِ عقلی و احساسی داشته باشند در کنار هم قرار می‌گیرند مانند این مثال از طبیعت، که به قول خودمان؛ آب می‌گردد گودال را پیدا می‌کند.

پس با کمی اندیشه، خواهیم فهمید؛ در بُعد دیگر، آنهایی که نفسِ گرسنه دارند با هم خواهند بود و آنوقت به افرادی برخوایم خورد که مثل گرگِ گرسنه به جان هم خواهند افتاد که حتی تصور آنهم ایجاد ناراحتی می‌نماید.

زیرا در بُعد زمین، هر کس می‌تواند افکار و اندیشه خود را پنهان نماید اما در بُعد دیگر، انکار، غیرممکن است و اندیشه افراد، عریان خواهد بود؛ حال مجسم نمائیم چه اتفاقی رخ خواهد داد.

بنابراین اعتیاد هم جزء خواسته‌های نفسِ انسان است و با مرگ از انسان جدا نمی‌شود و در بُعد دیگر، این مشکل وجود دارد و برای شخصِ مصرف‌کننده، مشکلات متعددی را به وجود می‌آورد که ذکر نمی‌نمایم.

نکته بسیار مهم این است که؛ نفس را نمی‌توانیم فقط با گرسنگی تربیت نمائیم؛ بلکه باید با شناخت و آگاهی او را تربیت کنیم. اگر بخوایم فقط با گرسنگی او را تربیت کنیم، مانند حیوانی خواهد بود که او را زنجیر نموده‌ایم و هرگاه زنجیر را باز نمائیم و یا پاره شود، پای اولین کسی را که رؤیت نماید خواهد گرفت و به او حمله‌ور خواهد شد؛ اما اگر تربیت گردد، احتیاج به زنجیر

هم ندارد و آرام و متین خواهد بود.

امیدوارم در نوشتارهای آینده، اطلاعات بیشتری را برایتان کسب نمایم و بگویم که عاقبتِ انسانهایی که از مواد مخدر استفاده می‌کنند در جهان دیگر و جهان پس از مرگ چه خواهد بود.

شادابی از مواد مخدر در آغاز مصرف

ما همه اعضای کنگره خوب هستیم. ما برای خودتان در این حال، بسیار خوشحالیم. جهت فراگیری، از آنچه در توان دارید، بکار ببرید تا این برنامه در جایی که باید، در اختیار انسانها قرار بگیرد. ابتدا همه مطالب را نمی‌شود در عمل، به یک شخص که تمام اختیار را از دست داده است، واگذار کرد. مانند شخصی که خیلی نیازمند به آب باشد؛ آیا می‌شود یک ظرف بزرگ پر از آب در اختیار او قرار بدهید؟

حتماً می‌دانید که چکار باید کرد. به اندازه‌ای که تشنگی او را متعادل نماید، به او آب بدهید. شما خود در حال این تجربه هستید و بهتر می‌دانید که؛ در عمل، در مورد شخصی که از این موضوع (مواد مخدر) استفاده می‌نماید، به رفتار درست، دست بیابد و ابتدا بسیار از عمل خود، شاد است و حتی گاهی به کارهای دیگر هم می‌رسد و گاهی بیشتر از زمان پیشین. اما کم‌کم به علت عدم تعادل، از او امر طبیعی خسته می‌شود و به نقطه رکود، قدم می‌گذارد؛ مانند شخصی که به سن بالا برسد و توان فیزیکی او کم گردد. حال از این موضوع می‌توانید، بهره‌نکو بگیرید؛ یعنی همین قدر که به نقطه نقصان می‌رسید به نقطه بالا بردن یا بالا رفتن فکر کنید، یعنی برگشت نیروی فیزیکی مثبت که خوابیده بود؛ وقتی بیدار نمودید، نگذارید متصاعد بشود. نیرو مانند گاز است، اگر استفاده نشود؛ مانند آبی که در سطح وسیعتر قرار بگیرد، زود تبخیر می‌گردد.

نیروی بیدار شده وقتی به توان برسد، خواهید دید که احساس، زمان را که از دست داده‌اید به شما برگشت می‌دهد و همان حالات شور دوران گذشته را که فعال بودید، کاملاً احساس می‌کنید یا خواهید نمود؛ زیرا بار الکترونیهای

موجود در هر سلول، افزایش می‌یابد و شروع به فعالیت می‌نماید. این موضوع را با رشد، اشتباه ننمائید.

بدن انسان تا وقتی که موجود زنده است؛ خود به ساختن خویش، ادامه می‌دهد.

برای اینکه بدانید چگونه از این نیروی به وجود آمده در جهت خوب، استفاده کنید، می‌توانید به کار فیزیکی پردازید؛ البته زمان را کم‌کم افزایش بدهید؛ زیرا نیروی بیدار شده در بدن هم به همین صورت تولید می‌شود. در نتیجه؛ موقع کارکردن، به شما سخت نخواهد گذشت که از توان انجام، بازمانید. همه چیزها نیاز به حفظ و نگهداری دارند؛ زیرا در جسمیت هستند و آسیب پذیر.

✱ قانون دهم:

"وقتی نیروئی از کم شروع بشود و به درجه بالا و بالاتری برسد، نقطه تحمل پیدا می‌شود."

و در این جهت، آزمایشهای مختلف، انجام می‌پذیرد. در ضمن، توان بدن هر انسان نقطه تحملی دارد که برحسب این موضوع، یعنی عمل، می‌توانید به آنچه خود نیز می‌رسید کمک کنید و این یک تغییر دیگر است که از یک فاز یا مرحله به فاز دیگر راه می‌باید، بدون زحمت و سختی غیر قابل تحمل.

نگهبان: بالا رفتن نقطه تحمل بدن را تاکنون کاملاً احساس نموده‌ام. بهترین نمونه، همین مسئله مواد مخدر است که جسم من اصلاً تحمل کم شدن مواد را نداشت؛ اما اکنون خیلی تغییر نموده است. حال سلولها برای ساختار جدید خود نیاز به چه مقدار زمان دارند باید مشخص شود، ولی تاکنون مناسب بوده و مثل معجزه می‌باشد. در اینجا اگر امکان دارد برای سایر کالبدها توضیح بدهید که مصرف مواد چه اثری بر روی آنها می‌گذارد؟

جسم یا جسمهای دیگر شما هم که در وجود هم هستند؛ آنها هم با شروع عمل شما خصوصاً جسم دوم در استراحتهای شبانه به جهت ترمیم از نیروی دیگر، کسب انرژی می‌نمایند. این کمکی است که قسمت برون با اختیاراتی که دارد درصدد تزکیه برمی‌آید. این مسئله را خوب احساس نمایید. می‌دانید که یک انسان معمولی چندین ساعت متوالی در شب با بازگشت انرژی به خود کمک می‌کند. این ارتباط معمولی از بدو خلقت بوده است و کمتر پیش می‌آید که ما با دقت به این مسئله بیندیشیم. شما به علت بالا بردن توان اشخاص می‌توانید از کسب انرژی کیهانی هم بهره بگیرید و این کاملاً کمک جسم است.

ما باید برویم.

بدرود.

○ کالبد دوم

در این بحث و نشست، مسئله کالبد دوم مطرح می‌شود که سعی می‌کنم در حد امکان توضیح بدهم. به قول مولانای بزرگ:

ده حس است و هفت اندام دگر آنچه اندر گفت ناید می‌شمر

انسان هنوز هم موجود ناشناخته‌ای است و ساختارهای مختلفی دارد که قسمتی از این ساختارها در قالبی می‌گنجد که آن را قالب مثالی می‌نامند. این قالب مثالی همان است که در خواب آنرا مشاهده می‌نمائیم. به عبارت دیگر؛ اگر جسم فیزیکی را از انسان حذف نمائیم آنچه می‌ماند، همان قالب مثالی است که روح و عقل و حس و نفس هم، اجزاء آن محسوب می‌شوند و این همانی است که پس از مرگ، از انسان باقی می‌ماند؛ البته سعی می‌کنم وارد جزئیات و بحثهای خاص نشوم که این مسئله در این مقوله نمی‌گنجد.

ولی این را بدانید که انسان فقط جسم تنها نیست و ساختارهای متعددی دارد که حتی با مرگ هم از بین نمی‌رود. همانطور که در این جلسه مطرح شد مسئله، خواب بود. ما فکر می‌کنیم که وقتی شب می‌خوابیم و در خواب، خستگی ما برطرف می‌شود، علت آنرا خوب می‌دانیم؛ البته فعل و انفعالات شیمیایی که در جسم رخ می‌دهد امری طبیعی و کاملاً قابل قبول است، ولی تنها، مسئله این نیست؛ زیرا در شب در هنگام خواب، قالب مثالی بالای جسم قرار می‌گیرد و کالبد دوم با انرژی‌های کیهانی کسب انرژی می‌نماید و شارژ می‌شود، درست

مثل یک باطری. موقعی که از خواب بیدار می‌شویم و کالبد دوم به جسم برمی‌گردد، انرژی ذخیره شده خود را به الکترونهای سلولها منتقل می‌نماید و باعث بازیابی دوباره انرژی ما می‌شود. در شب، ماکزیمم انرژی کیهانی از حدود ساعت ۱۲ نیمه شب تا حدود اذان صبح است و نکته اصلی در اینجا است که تمام عادات و خصوصیات ما به کالبد دوم ما منتقل می‌شود.

فصل تابستان: بهم ریختن شهر وجودی در تابستان است

در مسیر سفر، اکنون در اوایل تابستان هستیم. این فصل فصلی است که ساختار شهر وجودی یا جسم ما بهم می‌ریزد. ناراحت نشوید؛ منظورم این نیست که برای ما مشکل جسمی زیادی پدیدار می‌شود یا خدای نخواسته ما عوارض وحشتناک ترک‌های معمول اعتیاد را تجربه خواهیم نمود؛ خیر.

اکنون وضعیت کرمها و موریهایی که درخت جسم ما را پر کرده بودند، به هم می‌ریزد و آنها مجبور می‌شوند جسم ما را ترک نمایند، چون تغذیه کرمها و موریها (موادمخدر) دیگر به قدر زیاد و بدون حساب و کتاب به آنها نمی‌رسد و چاره‌ای جز این ندارند که از درخت جسم ما کوچ نمایند و از دروازه‌های شهر ما به آرامی و یواش یواش خارج شوند.

اکنون یک ماه از فصل تابستان را پشت سر گذاشته‌ایم. من طبق جدول مصرف مواد خود، برای ۱۵ روز ۱۱ گرم را در نظر گرفته‌ام که هر روز ساعت ۵ صبح سهمیه خود را مصرف می‌نمایم. حالا تازه دارم متوجه می‌شوم چه بلائی سرخود آورده بودم؛ تازه، معنی شادی را احساس می‌نمایم. برایم بسیار لذت‌بخش است و تمامی برنامه‌هایی که مرا به طرف نابودی مطلق سوق می‌داد دگرگون شده‌اند.

برق شادی را در چشمهای همسرو فرزندانم احساس می‌کنم، چون رفتارم با آنها کاملاً تغییر کرده است. آنها مرا موجودی از دست رفته می‌دانستند، می‌دیدند مثل درختی در حال پوسیدن هستم و از آنها کاری ساخته نبود. حتی فکر من فکری افیونی بود؛ چون جسمم جسمی افیونی بود. تغییرات در فکرم را کاملاً احساس می‌نمایم.

حالا سحرخیز شده‌ام، چون قبلاً مصرف زیاد مواد، مرا مثل چسب به رختخواب می‌چسباند و شبها هم نمی‌گذاشت زود بخوابم. گاهی ۱۲ یا ۱۳ ساعت در شبانه روز می‌خوابیدم. اکنون شبها به عشق صبح زود می‌خوابم و اگر اندکی ناراحتی هم پیش بیاید با کمال شغف، تحمل می‌کنم و هر روز ساعت ۵ صبح و گاهی هم ۴ صبح، بیدار می‌شوم. برایم باورکردنی نیست. سهمیه خود را با یک فنجان چای می‌خورم و بعد از کشیدن سیگار برای کمی ورزش و پیاده‌روی از خانه بیرون می‌زنم و به همه کارهای خود می‌رسم.

و این کاری است بسیار لذت‌بخش، هیچوقت در طول اعتیاد و زندگی به اندازه این زمان، از درمان لذت نبرده‌ام. دارم دوباره متولد می‌شوم و در تمام وجودم، شادی غرور، از کسب دوباره اعتماد به نفس از دست رفته، موج می‌زند. شکل و رنگ چهره‌ام که کاملاً تابلو شده بود، یواش‌یواش به چهره یک انسان طبیعی و سالم، تغییر می‌نماید؛ چون قیافه من در گذشته، به حدی تابلو شده بود که چندین بار، مرا در خیابان به جرم اعتیاد گرفتند و به بازداشتگاه بردند. با هزار ترفند و التماس، جان سالم بدر بردم، آخرین بار زیر پل سیدخندان مرا گرفتند و به جرم معتاد بودن، داخل مینی‌بوس کردند. هرچه التماس کردم رهايم نکردند تا اینکه به کلانتری منتقل نمودند که با هزار مکافات، آزاد شدم.

○ یک مشکل اساسی، حل می‌شود

یکی از مشکلات اساسی اعتیاد، مشکل شکم است که به آن یبوست می‌گویند. خود این مشکل، مشکلات و ناراحتیهای فراوانی را به وجود می‌آورد که گاهی به عمل جراحی منتهی می‌شود؛ چون تخلیه روده بزرگ به راحتی انجام نمی‌گیرد و شخص مجبور است فشار زیادی به خود وارد نماید و به علت خشک بودن مدفوع، هم در انتهای روده بزرگ (مقعد) ایجاد پارگی می‌نماید و هم در این قسمت، روده، تغییر مکان می‌دهد و بیرون می‌آید که به آن بیماری هموروئید می‌گویند. البته علت ایجاد این مشکل، خشک بودن مدفوع است و علت اساسی خشک بودن مدفوع، کم شدن آب بدن در اثر استفاده از ماده تریاک و مشتقات آن می‌باشد.

البته ناگفته نماند، بیمار موادمخدر، به علت کم اشتھائی هم معمولاً کم، غذا می‌خورد و هم به علت ترس از خماری، همه نوع غذا را نمی‌خورد؛ البته این موضوع اثرات دیگری هم، روی سیستم گوارش و کل بدن دارد که تشریح آن در تخصص ما نیست. اما نکته حائز اهمیت این است که با آغاز سفر، این مشکل هم هر روز رو به بهبودی می‌رود تا جایی که در میانه مسیر، این مشکل تا ۹۰ درصد، حل می‌شود.

✿ ۷۶/۴/۳۰

امروز آخرین قطعه مواد این دوره ۱۵ روزه را مصرف نمودم و یک قطعه هم خارج از برنامه، برای فردا که ۳۱ تیرماه است کنار گذاشتم؛ برای شروع مرحله بعد، برنامه زیر را تنظیم می‌کنم.
برنامه گذشته و آینده را دوباره می‌نویسم:

برنامه گذشته:	از تاریخ ۷۶/۴/۱۶ تا ۷۶/۴/۳۰	۱۱ گرم برای ۱۵ روز
برنامه آینده:	از تاریخ ۷۶/۵/۱ تا ۷۶/۵/۱۵	۹ گرم برای ۱۵ روز

میزان کاهش مواد: تقریباً ۱۹ درصد

البته از شما چه پنهان، شرایطی پیش آمد و من در آن شرایط، بیش از جیره روزمره خود استفاده نمودم و خوب می دانیم این استفاده یا سوءاستفاده، بیش از حد مجاز بود؛ زیاد به خودم سخت نگرفتم. در عوض، این شرط را قائل شدم که در ۲۴ ساعت بعدی، حق استفاده از مواد را ندارم. به عبارتی از زمان پایان سوءاستفاده تا ۴۸ ساعت بعد، حق استفاده از مواد را نداشتم. ظرف این ۴۸ ساعت هم، مشکل خاصی پیش نیامد، ظاهراً قصد من آزمایش بود و در باطن، خدا می داند.

فکر می کنم این حرکت و یا این سوءاستفاده ها، نباید فعلاً در یک ماه، بیش از یکبار اتفاق بیفتد. نگران نباشید. در آینده و در پایان سفر، افکار و جسم ما به گونه ای پرورش پیدا می کند که خود دیگر هوس چنین حرکت هایی را نخواهیم نمود؛ چون هنوز هم، فکر ما کاملاً از افیونی بودن خارج نشده است و بهر حال پرازیتها وجود دارند.

امروز یک هفته است که برنامه ۹ گرم برای ۱۵ روز را به مورد اجرا گذاشته ام و مسئله و یا مشکل اساسی ندارم.

شهر، جهان و جهانها

درود و سلام، شما به جهت الگو بودن بایستی بی نقص باشید. ما با کسانی که با داشتن این عادت (اعتیاد) به این حلقه رسیده‌اند، گفتگو‌هایی داریم که در این مورد نمی‌توانید باور کنید و حتی بیندیشید؛ زیرا همان خواسته‌ها (مصرف مواد) در آنها هست و به گونه‌ای بایست رفع بنمایند. البته اینان جزء آن کسانی هستند که بایستی به فرمان برسند و یا بازگشت نمایند؛ شما خوب می‌دانید که در جسمهای دیگر، ترک عاداتهای بد، سخت است.

کتاب مورد نظر که حتماً بابت آن خوب اندیشیده‌اید، بایستی بدون هیچ ایراد، قابل فهم و اجرا باشد؛ در زمان معین نه برای پایان آن است. این کتاب در اصل باید بدون نقص و فاقد هر نوع قیدوبندی باشد تا برای مجری‌های آینده طرح، قابل عمل باشد و هر قدر که بگذرد، کاملتر و ادامه‌دارتر شود. بخشی از جامعه از این کتاب، بهره خوب خواهند گرفت. ما برای شما بسیار خوشحال هستیم.

قاضی می‌گوید؛ شروع، قدری مشکل به نظر می‌آید، اما آغاز شما مهمترین بخش عمل است. این همان لامپی است که با ولت پایین در دست شما قرار دارد. در ادامه از نیروی وجودی و بخش کیهانی، کاملاً به نور می‌رسید که از نورِ اولی هیچ نشانی نیست و ما توفیق شما را در این راه می‌خواهیم. به اندیشه‌های خوب، عمل خواهید نمود.

از طبیعت، جهت رنگ، بهترین را انتخاب نمائید که در انوار کیهانی، اثر مثبت بگذارد. ما باید برویم. از سایه‌ها در جهت میزان، می‌توانید استفاده بنمایید. جسم در این زمینه، خیلی زود تسلیم می‌شود، اما در مورد الکترونهای موجود

در سلولها که وابستگی کلی با کالبد‌های بعدی دارند، کار، مشکل‌تر است؛ یعنی در واقع، انرژی آنها بایستی تصفیه بشود.

با تصویرهای گویا و مصوّر، می‌توانید کتاب را با اطلاعاتی که قبلاً به آرامی گفته‌ایم، بکار ببرید تا خواننده عزیز که می‌خواهد از آن بهره بگیرد با تصاویر آن سیستم هم کاملاً آشنا بشود.

شهر و جهان و جهانها همه در درون ماست

شاید بعداً بتوانید از آنچه گفته شده است به خوبی بهره‌برداری نمائید.

لازم است توضیح کوتاهی برای سایه‌ها بدهیم.

همانطوری که می‌دانید اگر خوب دقت بنمائید؛ حالت‌های سایه، یک نقطه مشترک با نور دارد. این نقطه مشترک تابش نور با حالت‌هایی که برای انعکاس آنها پیش می‌آوریم مشخص می‌شود. البته اینها همه خود، حداقل با نور، قابل رؤیت می‌باشد؛ زیرا ما در تاریکی با استفاده از همه نورها قادر نیستیم رؤیت نمائیم؛ اما مسئله سایه درون سایه اول در نور و روشنائی، قابل هیچگونه رؤیتی نیست؛ مگر در درون خود، مسافر با تجربه باشیم تا برای دیدن تصویر دوم در اولی، بعد از اصل سایه، خود را مهیا نماییم.

به عبارت دیگر، همانگونه که ما سایه را در سایه نمی‌توانیم رؤیت نمائیم، قادر نیستیم تمامی کالدها یا جسم‌های خود را رؤیت نمائیم و فقط یکی از آنها را رؤیت می‌کنیم که در بُرد و دید دستگاه حس می‌باشد و از ماده‌های شناخته شده، تشکیل شده‌است.

بدرود، موفق باشید.

اکنون ۴۰ روز از فصل تابستان یا فصل بهم ریختن شهر وجودی می‌گذرد و ما طبق برنامه‌ریزی، کار خود را ادامه می‌دهیم. البته مشکل و مسئله خاصی نداریم.

❖ ۷۶/۵/۱۰ سردار

رطب و حنظل

هدف ما به جهت آنچه می‌گذرد و گذشته، نیست هدف اینست که با بارِ بسیار با ارزش، آشنا شوید.

کالا باید خالص و با ارزش باشد تا به کار تجارت بیاید.

و مطلب دیگر، می‌دانید که در گیاهان هم این نسبت یعنی تضادها وجود دارند، یعنی رطب شیرین و حنظل را نمی‌شود با هم مقایسه کرد. رطب، حیات بخش است و مصرف دائم دارد؛ اما حنظل ممکن است یکبار در طول حیات به میزان کم، آنهم در صورت لزوم مصرف بشود و در واقع باید کشتِ رطب را توسعه بدهیم. اما حنظل را توسعه نمی‌دهند، متوجه هستید، این مقوله بسیار مهم است.

حتماً در نوشتارها خواهید دید که مصرف داروهایی که عادت‌آور است نباید به خود یا دیگران داده بشود، البته هر نوع دارو که تعادل حیات را بر هم می‌ریزد. از اطعمه و اشربهٔ نیروبخش به مقدار لازم در طول درمان می‌توانید بخورید. و این در کلِ بدن شما به آرامی تغییرات ایجاد می‌نماید که نیروی تعادل را به بدن، برگشت بدهید.

ما حالا می‌خواهیم برویم. خداحافظ.

امروز موقع آن رسیده است تا دوباره، برنامهٔ آینده را بنویسم:

مرحله قبل	از تاریخ ۷۶/۵/۱ تا ۷۶/۵/۱۵	۹ گرم برای ۱۵ روز
مرحله جدید	از تاریخ ۷۶/۵/۱۶ تا ۷۶/۵/۳۱	۷ گرم برای ۱۵ روز

❖ ۷۶/۵/۱۶ **سردار**

بکارگیری قدرت عقل

ما برای اینکه دور هم جمع بشویم نیاز به ایمان قوی داریم و انشاءالله تعالی که همه شما دارای ایمان محکم هستید و رسیدن به درجه رفیع انسانی، پایه محکم نیاز دارد و این مسئله، شما را هدایت می‌نماید تا به عقل و آگاهی لازم دست بیابید. بحث ما چه بود؟

نگهبان: در باب بکار اندازی قدرت عقل است.

سردار: البته این موضوع، جنبه شخص شما را شامل می‌شود، اما بطور عام نیز می‌توانیم بررسی نمائیم.

ابتدا باید بگوئیم که ما در مورد بکارگیری قدرت فکر و عقل، توصیه می‌نمائیم که در پایه‌ای که عرض شد بسیار مهم است. حالا می‌توانید سؤال نمائید.

نگهبان: چگونه می‌توان نیروی درون را قوی نمود و از آن استفاده کرد؟
سردار: بسیار سؤال خوبی است. ما به جهت بکارگیری این نیروها که به هدر نرود، باید خود را به عقل، نزدیک نمائیم، همانطوری که یک ورزشکار، اگر بخواهد قهرمان بشود باید تمرین تداوم داری را انجام دهد.
گفتیم قبل از هر موضوع، داشتن ایمان، مهم است و کاربرد آن در راه انجام، از برخورد با نیروهای منفی یا شیطانی، اجتناب نمائید.

قویترین نیروی موجود و باز دارنده، وجود ماده است. (شیطان)

که در تمامی ادامه حیات، ما را تعقیب می‌نماید.
لازمه حیات داشتن، زحمت کشیدن و برخورداری از مادیات است. اما باید ما او را اسیر خود نمائیم تا در جایی، خود، طعمه این بُعد از حیات نشویم.

آنگاه خواهید دید که چگونه از حیاتِ جاری، بهره‌گیری نموده‌اید و بسیار هم به زحمت نیفتاده‌اید.

در راه رسیدن به آنچه در مد نظر دارید، توفیق حاصل نموده‌اید.
خدا حافظ.

○ انرژی کاذبِ مواد مخدر

به تصور ما یکی از اصطلاحات غلط که در مورد مواد مخدر بکار می‌رود این است که بعضی‌ها می‌گویند: مواد مخدر، خصوصاً خانوادهٔ تریاک به انسان انرژی کاذب می‌دهد، شما فکر می‌کنید انرژی کاذب چه صیغه‌ای است؟ اکنون با یک مثال، موضوع را روشن می‌نمائیم.

یک چراغ نفتی را در نظر می‌گیریم که مقداری نفت در منبع آن وجود دارد. این چراغ باید با این نفتی که در منبع خود، ذخیره دارد، برای مدت یک هفته، روشنائی اطاق تاریک ما را فراهم نماید، البته در حد معمول. حالا اگر ما فتیلهٔ این چراغ را بالا بکشیم، خیلی طبیعی خواهد بود که نور چراغ، شدید خواهد شد، در عوض، نفتِ ذخیره شده که باید طی یک هفته مصرف شود، یک شبه به اتمام خواهد رسید و ممکن است فتیلهٔ چراغ را نیز بسوزاند.

در حقیقت، کاری که مواد مخدر انجام می‌دهد و اثری که روی ساختار جسم انسان می‌گذارد، درست مثل بالا کشیدن فتیلهٔ چراغ است.

به عبارت دیگر، مواد مخدر باعث تسریع در مصرف انرژیهای ذخیره شده در بدن انسان می‌گردد و تمام این انرژیها را از درون گوشت و پوست و استخوان شخص می‌گیرد و مصرف می‌نماید. به همین دلیل، شخص پس از چند سال مصرف مداوم مواد مخدر، شکل و قیافهٔ افراد معتاد را پیدا می‌کند و به قول خودمان، تابلو می‌شود. ناگفته نماند؛ سمومی هم که وارد بدن انسان می‌شوند، به نوبهٔ خود، تخریب جداگانه‌ای و حساب جداگانه‌ای دارند که شرح آن قبلاً گفته شده است.

بنابراین، مواد مخدر، انرژی مفت و مجانی در اختیار ما قرار نمی‌دهد، بلکه این اندوختهٔ انرژیِ ذخیره شدهٔ خودمان است که مصرف می‌شود.

❖ ۷۶/۵/۱۸ سردار

سند بدون نقص

در طول مسیر حرکت متوالی، اگر ذوب شدن قُلل و پایین افتادن یخها را تجربه کرده باشی، آنچه می‌گویی می‌توانی در کتابتِ خودت، با ایمان و تجربه‌ای که از درون و برون می‌نمائی، استوارتر بنویسی.

ما در مرحله بعدی با تصویرهایی که دیده‌اید، شروع خواهیم نمود تا در مطالب آینده، توأم در کتاب نوشته بشود. خواهید دید که این مرحله هم، چندان سخت نیست. در کنار دجله و یا هر شطی، اگر سدی بنا نمائید از ریزش خطرناکترین بهمن‌ها جلوگیری می‌نماید. شما باید این کار را بکنید. انسان وقتی تزکیه را از خود شروع نمود، ایمانش صد برابر می‌گردد.

زیرا تجربه‌ای که با عمل بدست بیاید، سندی است بی نقص

و ما انشاءالله امیدوار هستیم که این مرحله را هم که ثلث مانده، به اتمام برسانید که کامل بشود. آنوقت مرحله‌ای می‌رسد که نمای جهان را با چشم دیگر، مشاهده خواهید نمود و بر شما ثابت می‌شود که آنچه باید دریافت نمائید در کتاب خویش بکار برید که استوار بودن برای همهٔ آنانی که خواستار تزکیه هستند، عین سند باشد. کلام و سخن خداوند در هنگامیکه به آن مرحله از ایمان برسد، بر دلها می‌نشیند و حاکم بر جسم و روح شما می‌شود.

شما در جهان به مطالبی برخورد می‌کنید که اگر ذره‌ای از آن را بشکافند و به آن اهمیت بدهند به کل خواهند رسید. اما افسوس که

بنیان نایبنا، زیادت‌ر از نایبنايان واقعی هستند

آنچه را که بایستی ببینند با ابزار می‌بینند. هرگاه توانستند بدون وسیله، چشم بینی خود را باز کنند، خواهند دید که جهان و جهانهای دیگر در مقابل چشم قبلی آنها هیچ بوده است. ما خواهان ترقی و تعالی شما هستیم.

در انجام مسائل جاریه و مالیه در امورات کل، تسریع قابل توجه، مبذول بدارید و در مورد شخص خودتان هم، ما به اندازه‌ی توان شما از شما می‌خواهیم تا زمان آن سپری شود. جوانه‌ها از خاک بیرون می‌آیند و آن درختان، که پوسیده و موریانه خورده، اشجاری هستند که باز می‌شوند و جای آن همان درختانی، پُر خواهند شد که سر به آسمان می‌گذارند. شاکر از انجام عملی هستند که برای آنها رقص در آسمان بوده است. ببینید که چقدر از این جوانه‌ها در آینده به سماء خواهند رفت.

خدا حافظ.

درخت پوسیده : سمبل انسان آلوده
جوانه‌ها : حرکت انسانهای آلوده به طرف سلامتی

○ تصویر، دیده شده

درختی از داخل، خالی و موریانه خورده. درختان فقط پوست یا چوب خارجی آنها مانده بود و از درون، پوسیده بودند و پوسیدگی از بیرون، مشخص بود. در نقطه‌ای دیگر، درختان سالم و سر به فلک کشیده و همچنین جوانه‌های متعدد که رشد بیشتری نموده بودند. در اطراف درختان، جوانه‌ها وجود داشتند، البته جوانه‌ها پیرامون درختان پوسیده بودند.

○ شرح مختصری از تصویر شماره (۳) درخت...

ما سفر خود را از نیمه زمستان شروع کردیم و فصل بهار و بیشتر روزهای تابستان را پشت سر گذاشته‌ایم، حال در آخرین روزهای تابستان بسر می‌بریم. اکنون این تصویر و درخت پوسیده به ما نشان می‌دهد که اوضاع و احوال درون و برون ما چگونه است. ما آن را بطور خلاصه شرح می‌دهیم:

(۱) بیشتر قسمتهای درخت پوسیده که به چشم می‌توان کاملاً آنرا دید مربوط به آلودگی یا پوسیدگی سیستمهای جسم ماست که از بین رفته و تقریباً $\frac{1}{3}$ آن هنوز باقی است.

(۲) حشرات و موریانه‌های داخل درخت پوسیده که مربوط به درون ماست، به همان میزان کوچک شدن درخت، کوچ نموده‌اند.

(۳) جوانه‌ها که نزدیک درخت پوسیده هستند مربوط به راه‌اندازی سیستمهای ماست که کاملاً رؤیت آنها مشهود است و از زمین سردرآورده‌اند.

(۴) درختان سالم و استوار، انسانهایی هستند که از آلودگی بدور بوده‌اند که برای مقایسه در تصویر آمده است.

(۵) تپه‌ها، اطلاعات ذخیره شده یا مطالب گفته شده، تاکنون است.

(۶) جاده، نشان طولانی بودن راه یا مسیر است.

در ضمن، جوانه‌ها می‌توانند سمبل انسانهایی باشند که در آینده از این روش برای بهبودی خود استفاده می‌نمایند.



از نقطه سیاه تا رنگین کمان

می‌دانم که درد دلی دارید، در دل، پنهان نگذارید.

نگهبان: برای اینکه درد من درد اوست.

- می‌دانم راه سختی را پیموده‌اید، اما کمترین قسمت آن که شروع آب شدن قندیلها و جاری شدن جویبارهاست، آغاز می‌شود. اگر به زعم شما سخت است، رهایی و دریائی ساختن از این جویبارها که در آن جز رهایی بندگان چیز دیگری نیست، مقاوت و پایداری شما مَهر تأییدی است که می‌توانید همیشه همراه داشته باشید و این موضوع، قابل انتقال است.

در اندیشه‌های بلند، همیشه نمی‌توانید آن چیزی را بیابید که فکر می‌کردید؛ اما با حرکت و شروع از یک نقطه سیاه تا رنگین کمان، می‌شود انتقالی انجام داد که هرگز به مغز خود نیز اجازه اندیشیدن به آن نمی‌دادید.

یعنی از هیچ به دریای بیکران رسیدن، شاید نتوان با عقل آن را تطبیق داد؛ اما انجام آن نوری است به سوی ماوراء، که حقیقتی است از چشم پنهان.

باید به آنچه ما دریافت می‌داریم ارج بنهیم؛ مانند ردای سبزی که با کلاه به رنگ سرخ، در بالاترین مقام، در آن زمان، دریافت می‌نمودیم و من یکی از آنها را داشتم، یعنی دریافت نموده بودم. پس هر مسئله‌ای در جای خود، بالاترین ارزش معنوی را دارد. در جای خوبی قدم نهاده‌ای. با قدری بالانگری، جهش لازم را دریافت خواهی نمود.

سازهای را خوب کوک بکن تا راه یابی.

آنچه به فرمان می‌گوئیم؛ مانند گنجی است که زمان استخراج آن فرا رسیده باشد. با مدت نزدیک، طبق فرمان بیان می‌شود. در غیر اینصورت در زندگی

انسانها، تشدد ایجاد می شود که دچار خود گمراهی می شوند.

بدرد، خداحافظ.

شکوفه ها در بهارند

و ریشه ها در پاییز، محکمتر می شوند

سخت ترین زمان را تحمل نمائید.

۷۶/۵/۳۱ 

امروز، تاریخ ۷۶/۵/۳۱ است و دوباره، برنامه قبلی و آینده را مشخص می نمایم. ساعت مصرف، حدود ۵ صبح.

مرحله قبل	از تاریخ ۷۶/۵/۱۶ تا ۷۶/۵/۳۱	۷ گرم برای ۱۵ روز
مرحله جدید	از تاریخ ۷۶/۶/۱ تا ۷۶/۶/۱۵	۵ گرم برای ۱۵ روز

در این مرحله، ممکن است تصور نمائیم میزان ۳۰٪ کاهش مواد، اثر نامطلوبی روی ساختار جسم ما بگذارد و جسم نتواند خود را تطبیق دهد.

اما به این نکته توجه شود؛ میزان مصرف ما، هر ۲۴ ساعت یکبار است و ما موقعی سهمیه خود را مصرف می کنیم که تمام اثرات موادی که قبلاً مصرف نموده بودیم از بین رفته باشد و ساعتها جسم ما بدون مصرف مواد، زمان را سپری نماید. به این دلیل، میزان کاهش، اثر نامناسبی روی جسم نمی گذارد؛ بلکه به قدر کافی، جسم را متعادل می نماید.

توجه بشود؛ اکنون بیش از ۶ ماه است که سفر خود را آغاز نموده ایم و در جسم ما تغییرات زیادی حاصل گردیده است و جسم با این تغییرات، به راحتی

و به آرامی خود را متعادل می‌نماید. من پس از همین مقدار سهمیه خود، که در صبح مصرف می‌کنم، بلافاصله باید چند نخ سیگار بکشم تا مرا متعادل نماید و به قول خودمان مرا بسازد. اصولاً اگر فردی مدتی طولانی آب نخورده باشد؛ پس از رسیدن به آن نباید آب زیادی بخورد، چون برای او مشکل درست می‌کند. با مقدار کمی آب کاملاً رفع تشنگی می‌شود.

مرحله قبل	از تاریخ ۷۶/۶/۱ تا ۷۶/۶/۱۵	۵ گرم برای ۱۵ روز
مرحله جدید	از تاریخ ۷۶/۶/۱۶ تا ۷۶/۶/۳۰	۴ گرم برای ۱۵ روز

میزان کاهش: ۲۰٪

❖ ۷۶/۶/۳۱ سیلور

تحويل گرفتن فرماندهی

نگهبان: با سپاس و درود به الله که این اجازه و امکان را به ما داد تا یکبار دیگر در مکتب شما استاد عزیز باشیم. امیدوارم حال شما و تمام اعضای کنگره خوب باشد. اکنون با دست‌گیریهای شما، بیش از ۶ ماه است که حرکت در یخبندان ۶۰ درجه زیر صفر را آغاز نموده‌ام و طبق نقشه، جلو رفته‌ام؛ بطوریکه کوچکترین ارتعاش و صدائی که باعث ریزش یخها گردد به حمدالله به وجود نیامده و همانطور که جلو می‌روم امیدوارم با تعویض فصل، یخها به آرامی، آب بشوند تا مسیر، هموار گردد.

اکنون مقدار مصرف مواد من به ۴ گرم برای ۱۵ روز رسیده است یعنی در ۲۴ ساعت، کمتر از ۰/۳ گرم و همه چیز، نسبتاً خوب است و مشکل خاصی ندارم. حتی فکر می‌کنم هر روزه بخشی از وجودم، دوباره زنده می‌شود و این

تغییرات را کاملاً احساس می‌کنم؛ حتی در اندیشه و تفکر خود، و سعی نمودم حتی از یک قرص مسکن هم استفاده نکنم، البته نیاز هم نشد. بهر حال مطلب را به شما می‌سپارم.

استاد سیلور: سخنان شما را شنیدیم، بسیار خوب است. در کل، ما همین را انتظار داشتیم که شد. قبل از پایان مرحله آخر، در نوشتارهایتان بسیار دقت نمائید و جزئیات را کاملاً بنویسید. اکنون شما فرماندهی را در کل سیستم فیزیکی (جسم خود) تحویل می‌گیرید و خود به آنها حکومت نمائید. یک پادشاه یا حاکم مقتدر باید کل برنامه خود را به اجرا در بیاورد تا در جای خود، محکم و استوار باشد. قدرت شما با جوانه‌ها آغاز می‌شود و به آن درختان بلند، تبدیل می‌گردد که همواره رنگ خود را حفظ می‌دارند. کتاب شما بدون نقص خواهد بود و باید در این راه به کوششهای مداوم خویش، ادامه بدهید که گفتار شما در موقعیت بسیار عالی بیان بشود؛ مانند بهترین آزمایشگاه مجهز. باشد که هیچ راهی برای ادامه هدف، باقی نمانده باشد که سؤال انگیز نشود. حتماً می‌دانید که کاملاً چه می‌گوئیم.

ما در انسان، قدرتهای پنهان دیگری می‌بینیم که خود از آن اطلاع ندارد و باید آنها را در جهت مثبت، بیدار و بکار بگیرید. در پایان پروژه، متوجه خواهید شد. در ادامه به جهت بیان، می‌دانید که یک صحنه سخنرانی، مسائلی نیاز دارد. به آن مسائل در جهان خویش، توجه نمائید و در صدد استحکام خویش، قدمهای خود را محکم بگذارید. بسیار سپاسگزار خواهیم شد. نوشته‌ها و تجربیات لحظه‌ای شما قابل ذکر و مهم می‌باشند، در آنها نیز دقت بنمائید، به جهت کل مطالب عرض نمودیم.

ما باید برویم. بدرود.



اکنون مقدار مصرف مواد ما ۴ گرم برای ۱۵ روز شده است؛ البته مشکل چندانی ندارم. همان مقدار موادی را که مصرف می‌کنم برای ما کافی است، اما حدود یک ماه ونیم است (تقریباً از تاریخ ۷۶/۵/۱۵ تاکنون) که فقط در شب، هنگام خواب، کف پاهایم، کمی داغ می‌شود؛ البته ناراحت‌کننده نیست، نمی‌دانم علت آن دویدن است یا تغییرات در سلولهای جسم ما، که بیشتر فکر می‌کنم تغییرات در ساختار سلولهای کف پاهایم باشد؛ که البته دقیقاً علت آن را نمی‌دانم؛ ولی حالا خوشبختانه، این مسئله، منتفی شده است.

مسئله دیگر، بعد از آن شب که می‌خواستم بخوابم، زانوی پای راستم حالتی داشت. در هنگام خوابیدن، مثل اینکه داخل زانویم، یکمرتبه خلأیی ایجاد می‌شد؛ البته هیچگونه پرش یا وجود نداشت که پا از محل خود، تغییر مکان بدهد. فقط زانوی پای راستم بود و این وضعیت، شاید تا ۱۵ روز ادامه داشت. من برای رفع این موضوع، از رختخواب بیرون می‌آمدم و ده بار در حالت ایستاده، روی پاهایم می‌نشستم و بلند می‌شدم و سپس به شکم روی تختخواب دراز می‌کشیدم و به گونه‌ای پای چپ و سپس، پای راست را حرکت می‌دادم که پاشنه پا، روی باسن قرار می‌گرفت و تا حدود ۱۰۰ حرکت را به راحتی انجام می‌دادم. آنگاه با کمی جابجا شدن به خواب می‌رفتم؛ بعد از ۱۵ روز، زانوی پای راستم خوب شد.

حالا بطور کلی از اوضاع، راضی هستم و احساس بسیار خوبی دارم و بیشتر اوقات به تفکر مشغول هستم که چه روزهایی را از دست داده‌ام و چه اشخاصی با سوءاستفاده از اعتیاد ما، چقدر حق و حقوق ما را از بین برده‌اند و به نفع خودشان چه سوءاستفاده‌هایی که نکرده‌اند.

برنامه جدید:

مرحله قبل	از تاریخ ۷۶/۶/۱۶ تا ۷۶/۶/۳۰	۴ گرم برای ۱۵ روز
مرحله جدید	از تاریخ ۷۶/۷/۱ تا ۷۶/۷/۱۵	۳ گرم برای ۱۵ روز

میزان کاهش ۲۵٪

پایان تابستان یا فصل بهم ریختن شهر وجودی است و آغاز فصل برگ‌ریزان؛ که برای ما حکم فصل برنامه‌ریزی و انضباط را دارد که در این فصل، باید انضباط را فرا بگیریم.

○ آخر خط

بعضی از دوستان تصور می‌کنند که حتماً انسان باید در مصرف موادمخدر به آخر خط برسد، یعنی از خانواده طرد شود، اگر همسر دارد همسرش طلاق بگیرد، کارش به زندان و یا روی مقوای کنار پیاده‌رو برسد و کارش را از دست بدهد؛ آنوقت یا نابود شود و یا بخود بیاید و اعتیادش را درمان کند.

دیروز با یکی از دوستانم صحبت می‌کردم. او گفت: چون شما به آخر خط رسیدید و از مواد مخدر متنفر شدید، این تصمیم را گرفتید.

به او پاسخ دادم:

خیر، خلاف به عرضتان رسانده‌اند.

نظر شما صحیح نیست، به دلیل اینکه در حلهٔ نخست؛ من نه به آخر خط رسیده بودم و نه از موادمخدر متنفر شده بودم. از اعتیاد خودم متنفر بودم ولی از مواد، نه. آزمایشی را انجام دادم بدون قصد و نیت درمان اعتیاد و یواش یواش هرچه مصرف مواد، کمتر می‌شد، من هم از خواب، بیشتر بیدار می‌شدم. وقتی که بیدار شدم، تازه فهمیدم در دنیا چه خبر است.

اگر دلیل بخواهید؛ در سال ۶۳ و ۶۶ هم که اقدام به ترک اعتیاد نمودم، به آخر خط نرسیده بودم و اکنون هم که اقدام به این عمل نموده‌ام، شرایط زندگی برایم بسیار دشوار شده بود، ولی هنوز به آخر خط نرسیده بودم.

و اما تنفر از مواد مخدر؛ من آنروز از مواد مخدر متنفر نبودم، چون داروی من بود و حیات خود را به این ماده، وابسته می‌دانستم، اکنون هم از مواد مخدر متنفر نیستم؛ چون یک ماده است. مثل سایر مواد شیمیائی و گیاهی.

برای مثال: الکل، خودش که ماده بدی نیست، بسیار هم خواص مهم و خوبی دارد، کاربرد و مصرف ناصحیح آن است که مشکل درست می‌کند. به سخن دیگر؛ در نظر بگیرید یک چاقوی آشپزخانه، هزاران استفاده دارد؛ حالا اگر ما این چاقو را داخل شکم یک انسان فرو کنیم، فکر می‌کنید تقصیر از چاقوی آشپزخانه باشد؟ ممکن است شخصی بگوید خوب، اگر چاقو نبود من هم آنرا در شکم آن آدم، فرو نمی‌کردم. ما در پاسخ می‌گوئیم: قول می‌دهیم اگر چاقوی آشپزخانه هم نبود، یا با میل گرد آهنی و یا با یک پاره سنگ بر فرق سر طرف، می‌کوبیدی.

مشکل اصلی ما، چاقو یا میل گرد و یا پاره سنگ و در نهایت، مواد مخدر نیست؛ مشکل اصلی، خود ما هستیم که باید یاد بگیریم هر چیزی را در جای خودش و مناسب با وضعیت خودش استفاده نمائیم، وگرنه، تریاک هم ممکن است در پزشکی، هزاران استفاده داشته باشد و داروئی شفافبخش باشد، که هست. به قول استاد سیلور که می‌گفت: دلیل نمی‌شود خداوند هر چه را که آفریده، ما از آن استفاده کنیم، خداوند، حاکمی مثل عقل را به ما داده تا به قوه تشخیص برسیم، تا بدانیم چه باید انجام دهیم و چه نباید انجام دهیم.

بهرحال به دوستم گفتم: آنهاییکه به آخر خط می‌رسند، افرادی هستند که ترمز بریده‌اند؛ البته آنها هم می‌توانند با دنده معکوس، اتومبیلِ اعتیاد را متوقف نمایند؛ ولی بیشتر، افرادی منظور ما هستند که هنوز ترمزشان کار می‌کند. البته ترمز آنها خیلی هم مناسب کار نمی‌کند؛ ولی بهتر از هیچی است.

حالا موضوعِ مهم و حرف حساب ما این است که؛ همه می‌توانند با ترمزِ عقل و ایمان، خودروی اعتیاد را متوقف کنند. آنهاییکه عقل را قبول دارند با عقل، آنهایی هم که ایمان را قبول دارند با ایمان و افرادی که هر دو را قبول دارند، خوب چه بهتر. آنهاییکه نه عقل را قبول دارند و نه ایمان را، این گروه هم فعلاً مرخص!

❖ ۷۶/۷/۶ سردار

با نادان سخن گوید

به حمدالله ما هم خوب هستیم و همواره دعاگوی شما و به عبادت خداوند باری تعالی مشغول می‌باشیم. نویدهایی در سطح دوستان به شما داده بودیم و این، قدری به تأخیر افتاده که در عمل شما، تأخیر شده است و این دربارهٔ موضوع شخص خودتان است که به مسئلهٔ ذکر شدهٔ دوم، ارتباط دارد.

البته همانطوری که عرض شد، ما، در خصوص خودتان عجله نداریم، اما رد زمان بسیار تأثیر دارد؛ زیرا زمان، همانگونه که عرض نمودیم برای انسان زمینی، حکم فلزِ طلا را دارد. اگر چه، قدر و منزلتی برای آن نمی‌نهند؛ ولی ساخته شدن و ساختن، در زمان شما و حلقهٔ حیاتی که ادامه می‌دهید، بسیار مهم است. عرض دیگری داشتیم: وقت خود را که همان زمان است درخصوص کارهای بیهوده چه برای انسان و یا غیر آن، تلف ننمائید و آنانی که باید در

آینده به شما رجوع نمایند، با پای خویش به شما مراجعه خواهند نمود؛ به همین دلیل همان کلمه را دوباره تکرار می‌نمائیم.

با نادان سخن مگوئید

گرچه خیلی انسانها خویش را دانا می‌دانند و ممکن است دانا هم باشند؛ اما وقتی بیان می‌نمایند که ما می‌دانیم، دلیل بسیار بارزی برای نادانی خویش می‌آورند.

اگر بوی گل و یا چمنی حقیقی باشد، نیاز به بیان نیست؛ زیرا از فاصله دورتر هم می‌شود با حس، آن را دریابید. درصددِ ساختن برآئید هر قدر که سخت باشد، کارتان در این حیات و حیات بعدی، بسیار آسان خواهد شد. اگر سؤالی دارید بنمائید، ما باید برویم.

نگهبان: با درود مجدد و سپاسگزاری؛ موقعی که سفر و یا حرکت در یخبندان را آغاز نمودم، خودم هم نمی‌دانستم از کجا سر در خواهم آورد و با حرکت نمودن، راه هم، کم‌کم نمایان گردید که هنوز هم به خط پایان نرسیده‌ام؛ ولی احساس نزدیک شدن به خط پایان را دارم. در این میان با دوستانی که خود، بیمارِ مواد مخدر هستند بسیار سخن گفته‌ام. آنها اول، سخنان مرا بیهوده می‌پنداشتند؛ البته حق هم دارند، چون خود من هنوز نتوانسته‌ام کار را تمام کنم. سخنان آنها کاملاً منفی بود و می‌خواستند بیهودگی کار را اثبات نمایند؛ البته اکنون در آنها هم تردید به وجود آمده که نکند ما مسیر درستی را داریم طی می‌نمائیم. این را هم بگویم، آنقدر روی تصمیم خود محکم ایستاده‌ام که هیچکس نمی‌تواند در من ذره‌ای تزلزل ایجاد نماید؛ زیرا به روشنی، احیای دوباره را در تمامی ذرات وجود خود، احساس می‌نمایم و حاضر نیستم این زنده شدن دوباره را به هیچ قیمتی از دست بدهم؛ اما دربارهٔ زمان، گاهی کندی

حرکت که کاملاً سازنده و لذتبخش است مرا تحریک می‌نماید که به حرکت خود، سرعت بدهم تا زودتر به خط پایان برسم، چون در خط پایان، دوستان زیادی، منتظر استقبال از ما و خوش‌آمدگوئی هستند، اما این مطلب از ذهن ما عبور می‌کند که ممکن است با یک لغزش به اعماق دره، سقوط نمائی و هرگز به خط پایان نرسی. با این فرضیه به حرکت خود، سرعت نمی‌دهم و با آرامی و احتیاط، حرکت می‌نمایم. اگر احتیاط می‌کنم چون اولین عبور است و جاده نامشخص؛ اما پس از اولین عبور و نقشه‌برداری از جاده و گذرگاههای سخت، دیگر کار برای عبور آسان‌تر می‌شود. دیگران و محققین آینده هم، کار و نقشه‌ها را تکمیل و اصلاح خواهند نمود.

سردار: شما باید عملی انجام بدهید که به امورات جاریه و گذشته و آینده هم که قصوراتی در کنار آن بوده برسید و این همان بیان ماست.

بیانات شما را شنیدیم و خوب می‌دانیم که کار کرده‌اید و برای همین مسئله‌ای را به یاد شما می‌آوریم؛ شما در خصوص ساختمان و عمارتِ بدنی، قوی بودید و اکنون در وجودتان این نیروها بیدار شده‌اند و از این نیروهای بیدار شده در راه خود به نحو مطلوب، بهره‌برداری کنید؛ زیرا همانطوری که می‌دانید مهم نیست که عمارات بدن در چه مکانی به جهان بیاید. شما از نسل قدرتمندان بودید و این در خور شما هم هست. حال به عللی به این نقطه ضعف و ناتوانی رسیده‌اید. عوامل بسیاری در آن دخل و تصرف داشته‌اند و ما مجبوریم شما را آگاه نمائیم که بدانید در شما قدرتهایی پنهان بوده است. از اینکه به بیدار شدن بعضی از آنها پی می‌برید تعجب ننمائید، زیرا باز هم به بعضی دیگر از آنها پی خواهید برد و از آنها استفاده‌های بسیار خوبی خواهید نمود.

خدا حافظ.

اکنون طبق جدول، مصرف مواد ما ۳ گرم برای ۱۵ روز تنظیم گردیده است که استفاده می‌نمائیم و آنهم ساعت ۵ صبح.

از نظر جسمی، وضعیت خوبی دارم؛ اما قبلاً گفته بودم در زانوی پای راستم در هنگام خواب، خلأیی احساس می‌کنم که با کمی ورزش سبک، بعداً به خواب می‌روم. اکنون پای راستم خوب شده است و همین مسئله را در زانوی پای چپم احساس می‌نمایم. موضوع را با همسر در میان گذاشتم. او پیشنهاد کرد که از دارو یا ویتامین مخصوص، طبق تجویز پزشک استفاده نمایم که به هیچ عنوان موافقت ننمودم؛ زیرا فکر کردم شاید با این حرکت، شرایط آزمایش ما بهم بریزد؛ چون این مسئله، مشکلی نبود که غیر قابل تحمل باشد و با کمی نشستن و بلند شدن، قابل حل بود. بقیه مسائل جسمی ما خوب و قابل قبول است. مقداری سستی در پاهایم احساس می‌کنم که کم است.

○ غریزه جنسی

تمام هستی از جوانه زدن به نوع خود بوجود می‌آید و این را باید به اجرا نهاد.

در اینجا باید بطور مختصر در مورد اثرات مواد، روی غریزه جنسی، سخن بگویم؛ البته در ابتدا برایم مشکل بود درباره این موضوع توضیح دهم؛ ولی اکنون به آن می‌پردازم، و اما طبق آیه شریفه: «الحمد لله الذی خلق ازواج کلها؛ همه چیز از ازدواج به وجود می‌آید» یا به دیگر سخن؛ کل هستی، اعم از جامدات، نباتات، حیوانات و انسانها همه و همه از نزدیک شدن دو جزء بوجود می‌آید و جزء سومی از نوع خودشان را بوجود می‌آورند.

مصرف مواد مخدر، بسته به نوع آن، اثرات متفاوتی روی غریزه جنسی می‌گذارد. اکنون ما به اثرات مخدرها از خانوادهٔ تریاک اشاره‌ای می‌نمایم.

افرادی که از این نوع مواد مصرف می‌کنند، خوب می‌دانند که در ابتدا مدت و زمان نزدیکی را در آنها طولانی می‌نماید. به عبارتی، مصرف این مواد چه برای مردان و چه برای زنان، باعث تأخیر زمان انزال یا زمان به اوج رسیدن آنها می‌گردد. این یکی از مسائل بسیار اصلی است که در ابتدا باعث اعتیاد بیشتر انسانها می‌شود. در بعضی از شهرستانها در شب زفاف به داماد توصیه می‌کردند که تریاک بکشد. این ایجاد تأخیر در حالت به اوج رسیدن در اثر استفاده از مواد در اکثر انسانها صادق می‌باشد و به اصطلاح عامیانه، کمر انسانها را در هنگام نزدیکی، سفت می‌کند.

این قضیه تا زمانی صادق است که تعادلهای جسمی شخص به هم نریخته است؛ چون جسم، به مرور زمان در اثر استفاده از مواد، تخریب می‌شود و قوای جنسی، به آرامی رو به ضعف می‌رود و اشتیاق نزدیکی، کم می‌شود. که گاهی خود شخص هم ممکن است باور نداشته باشد که نیروی جنسی او تحلیل رفته است.

مسئلهٔ اساسی این است که تاکنون در ترک‌های سریع، مثلاً ترک طی ۲۰ روز، اصلاً به این موضوع توجه نشده است و بیمار، مانند شهری ویران است که رها گردیده است. در این اشخاص، میل نزدیکی، سریع اوج می‌گیرد و حتی بعضی‌ها قادر به نزدیکی نیستند و گاهی با نگاه کردن به بدن عریان، ممکن است به اوج برسند و حالت انزال به آنها دست بدهد و یا در خواب هم حالت انزال رخ دهد. بهر حال شخص با یک مشکل اساسی مواجه می‌گردد که این خود، باعث برگشت شخص به مصرف مواد می‌شود که حالتی بسیار خطرناک و

دلیل استفاده دوباره از مواد مخدر می‌باشد. البته ممکن است این عارضه به مرور زمان، ترمیم گردد؛ مثلاً پس از گذشت یک سال از زمان ترک؛ اما شخص، دیگر اعتماد به نفس خود را از دست داده و تحمل این مدت، واقعاً مشکل است.

اما در روشی که ما در پیش گرفته‌ایم، شخص می‌تواند در طول سفر به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی کند که جدول مصرف مواد خود را با مسائل جنسی خود، هماهنگ نماید و نه تنها کوچکترین خدشه‌ای به مسائل او وارد نشود؛ بلکه بیدار شدن تمام قوای جسمی خود را هر لحظه، احساس نماید. در این روش یکی از نیروهایی که فعالیت خود را آغاز خواهد نمود و به تعادل درخواهد آمد، نیروی جنسی فرد می‌باشد که فرد نه تنها خود را از این گزینه، محروم نخواهد نمود، بلکه کمک مؤثری هم به آن می‌نماید. توصیه می‌شود؛ چون نیروی گزینه جنسی به مرور و به سختی بیدار می‌شود، شخص همه نیروی آنرا مصرف نکند؛ بلکه اجازه بدهد تا مغز، از این نیرو و انرژی برای ساختن قالب یا همان جسم، استفاده نماید. بدیهی است که شخص پس از ترمیم قالب یا جسم، وقت زیادی برای استفاده‌های مشروع از انرژی و گزینه جنسی خواهد داشت.

اکنون زمان آن رسیده است که جدولهای جدید را بنویسیم و به آن عمل نماییم.

مرحله قبل	از تاریخ ۷۶/۷/۱ تا ۷۶/۷/۱۵	۳ گرم برای ۱۵ روز
مرحله جدید	از تاریخ ۷۶/۷/۱۶ تا ۷۶/۷/۳۰	۲ گرم برای ۱۵ روز

۷۶/۷/۱۶ 

دیروز ۲ گرم مواد را به ۱۵ قسمت تقسیم نمودم و امروز اولین روزی است که اولین قسمت را استفاده کرده‌ام، ساعت ۸ صبح سرکار رفتم و تا ساعت

۳ بعداز ظهر، کاملاً سرحال بودم. بعد از آن، فقط کمی احساس سستی می‌کردم ولی هیچگونه عوارض دیگری مشاهده نمی‌شد.

۷۶/۷/۱۷ 

امروز هم دومین قطعه را مصرف نمودم. اکنون که ساعت ۱۰ شب است این مطالب را می‌نویسم؛ حتی بعداز ظهر هم استراحت نکردم. گاهی روزها یک ساعتی می‌خوابیدم؛ چون یکی دو ماهی بازار کار، کساد بود. اکنون خوب هستم و دوباره احساس می‌کنم کف پاهایم داغ می‌شود؛ البته ناراحت‌کننده نیست و اصلاً آزارم نمی‌دهد؛ فکر می‌کنم در اثر کم شدن مصرف مواد باشد.

۷۶/۷/۲۰ 

یک آزمایش کوچک (بررسی نقطه تحمل برای ۴۸ ساعت)

اکنون ساعت ۱۱ شب روز چهارشنبه است و برای آزمایش، ۲ برابر میزان یا جیره روزانه خود را مصرف نمودم؛ هر قسمت $\frac{1}{7}$ گرم است (که ۲ برابر آن تقریباً ۲۶۰ میلی گرم می‌شود).

صبح پنج‌شنبه اصلاً مشکلی نداشتم و شب راحت خوابیدم و صبح جمعه هم چون تعطیل بود، ساعت ۵ صبح بیدار شدم و باز هم نسبتاً خوب بودم. تقریباً ساعت ۴ بعدازظهر روز جمعه، بعد از گذشت ۴۰ ساعت، احساس کردم که کمی کسل هستم و پاها و زانوهایم بی‌حس هستند؛ البته کاملاً قابل تحمل بود، ولی ترجیح دادم یک قسمت از جیره خود را مصرف نمایم؛ چون تصمیم اصلی این است که حتی‌الامکان، نقطه تحمل بدن یا جسم ما ذره ذره بالا برود و حرکت، آرام و بدون خسارت باشد. دوباره از صبح شنبه، برنامه خود را

ادامه دادم؛ چون این فقط یک آزمایش برای تعیین نقطه تحمل بود.

۷۶/۷/۲۵ ❁

اکنون طبق جدول، مصرف مواد خود را ۲ گرم برای ۱۵ روز استفاده می‌نمایم؛ البته با همان نوع تقسیم بندی که با چشم انجام می‌شود و همیشه، اول از بزرگتر شروع می‌نمایم. نکته حائز اهمیت در این است که؛ با وجود اینکه قطعات مصرفی من، بسیار کوچک و غیرقابل باور برای دوستانم و خودم می‌باشد، به عبارتی برای هر روز ۰/۲ گرم، اما همینطور که قبلاً هم فکرمی‌کردم، باید توجه نمود که؛ در این مسئله، جهشهای بزرگ و حرکتهای سریع، باعث مختل شدن کار جسم و همچنین مختل شدن کارهای روزانه و روند عادی زندگی می‌گردد. دوستان می‌گفتند: این ذره را می‌توانی به سادگی کنار بگذاری؛ اما اکنون می‌دانم که جسم من، به همین ذره هم وابسته است و اطمینان دارم که اگر آنرا کنار بگذارم، دچار مشکل می‌شوم. کما اینکه این عمل را آزمایشی انجام دادم و دچار مشکل شدم. این اکنون اثری است فیزیکی. امیدوارم آخرین قطعه این مرحله تا ۷۶/۷/۳۰ تمام شود. باز هم مشکل اساسی ندارم و جسم من سعی خود را می‌نماید تا خود را با مصرف فعلی مواد، هماهنگ نماید. اما در پاهایم احساس سستی می‌نمایم که قابل تحمل است.

۷۶/۷/۳۰ ❁

دوباره وقت آن رسیده که جدول برنامه‌ریزی را ترسیم نمایم.

مرحله قبل	از تاریخ ۷۶/۷/۱۶ تا ۷۶/۷/۳۰	۲ گرم برای ۱۵ روز
مرحله جدید	از تاریخ ۷۶/۸/۱ تا ۷۶/۸/۱۵	۱ گرم برای ۱۵ روز

جلودار واقعی

سردار: ما هم خوب هستیم و به جهت ایجاد ارتباط بیشتر با همנוعان خود که در این مورد علاقه‌مندی بیشتری دارند، می‌خواهیم با شکافتن برخی از مسائل الهی، ارتباط برقرار نمائیم. امیدواری بسیار، سبب قدمهای محکم می‌شود. در اراده خود به جهت انجام کارها، هیچ هراسی به خود راه ندهید و پیش بروید؛ زیرا جلودار واقعی آن خداوندی است که ناممکن‌ها را در مقابل شما تعیین و ممکن می‌نماید. ما در آینده با انجام شدن کل کارها باز هم با هم به گردشهایی خواهیم رفت که دیدن ما را آنگونه که در اندیشه نمی‌آید، مشاهده نماییم.

باید در انجام کارهایتان به نقطه‌های بسیار با ارزش، فکر و عمل نمائید و در کلام و سخن خداوند هم، به نتایج و معنای واقعی دست بیابید و در کار خویش، به عمل آورید. آنگاه قدرت و توانائی خداوند از وجود فرد فرد هر انسانی که بیابد، تراوش خواهد نمود.

شما غمگین نباشید و خود را به عملهای نیک، مشغول بدارید. به امورات مالیه، قوت بدهید؛ خواهید دید که چگونه به قول دوست ما از درخت خرما بالافتن هم، آسان‌تر خواهد شد. قله و فتح آن، چندان اهمیتی ندارد؛ اما نشانی از خویش در آن مکان گذاشتن، مهم است. شما باید به منزلت و جلال گذشته، باز گردید؛ نه برای تفاخر به هم نوع خویش؛ بلکه نشانی است از آنچه بی‌نشان است.

حتماً در این مورد، کلام و حرکت پیامبر بزرگ (محمّدص) را می‌دانید. ایشان نخواستند که داشته باشند، پس بخشیدند و به هیچ رسیدند؛ سپس وحی

آمد که بایستی داشته باشی، بدهی و بستانی، هم مال را و هم به موقع، جان را. آنچه فرمان بود آن کرد و ما هم از ایشان آموختیم. حتماً می‌دانید که چه می‌گوئیم. در مورد کلام‌الله هم همین است که می‌دانید. عمل نمائید. ما باید برویم؛ ناراحت ندیدن خوابهای ارادی خویش نباشید. خداحافظ.

در سالهای گذشته، در اثر ایجاد زمینه‌های فکری گوناگون و نکته‌های انحرافی که در ما به وجود آمد و به مال دنیا ارزش نمی‌دادیم؛ هر چه داشتیم و نداشتیم به تاراج دادیم و شدید مفلس، و اهمیتی هم برای مال دنیا قائل نبودیم که این، یک انحراف بزرگ بود. انسان بایستی پایه‌های مالی خود را مستحکم نماید؛ البته از طریق و راه درست و صحیح، که گفته‌های سردار درباره همین موضوع بود.

۷۶/۸/۱ ❁

از امروز صبح از قطعات جدید استفاده نمودم. دیروز ۱ گرم مواد را به ۱۵ قسمت تقسیم کردم و هر روز یک قطعه را مصرف می‌کنم، آنهم ساعت ۵ یا ۶ صبح و تاکنون مشکل خاصی مشاهده نشده است.

۷۶/۸/۱۰ ❁

مقدار مواد که در کل به میزان تقریباً ۵۰ درصد کم شده بود، اثر و یا مشکل خاصی به وجود نیاورد؛ ولی شبها در پاهایم کمی سستی احساس می‌نمایم که قابل تحمل می‌باشد. موقع خواب، نرمش سبک پا، انجام می‌دهم.

تکامل عقل

به حمدالله ما نیز خوب هستیم و در ادامه با تفکر دیگری به کائنات می‌نگریم. در حیات‌های مختلف با دانش کشفیات متعددی روبرو می‌شویم که بی‌ارتباط با جهان مادی نیستند. در آنها نیز تغییرات و تبدیلات، انجام می‌پذیرد. آنچه مسلم است این است که؛ در حیات مادی، همه چیز ظاهراً خیلی به کندی صورت می‌پذیرد؛ اما در پایه و اساس، آموزش و کامل نمودن عقل و گسترش دادن آن در حیات مادی، مهم‌تر می‌باشد؛ هر چه محکم و استوار باشد در جهانهای بعدی سهل‌تر می‌شود. در این باره می‌توانید از آیات الهی، کاملاً این موضوع را استنباط نمایید. با یافتن هر کلید به جهانی قدم می‌گذارید که خود، دارای کلیدهای دیگر است و شما یافتن و باز نمودن در بها را می‌آموزید.

این باعث خشنودی ماست. توجه به ارسالات، بسیار حائز اهمیت است. بسیار زمان لازم است؛ اما در تکامل عقل که دارای ویژگیهای خاص می‌باشد، شما برای آن، دوست و یار دیرین هستید؛ اما به عبارتی دیگر می‌گوئیم، ممکن است کسی سخن گفتن را نیاموخته باشد و این برای آن است که آموزش ندیده است، نه اینکه سواد ندارد. آیا سخن مرا درک می‌نمائید؟

بایستی در این راه، آنچه در توان دارید بکار ببرید و در تعقل و تفکر خود، کوشا باشید، حرفها و راه، خود، دلیل برآن خواهد شد که قید حیات به این موضوعات بشود و روزی با هزینه خودتان آنها را به رشته تحریر در بیاورید تا قابل درک و فهم و مورد استفاده طالبان عقل و دانش بشود. ما به سببهای بسیار، خواهان قرارگرفتن شما در قله با پرچم سبز هستیم. البته به آرامی در آن قدم خواهید نهاد و در ترکیه‌های خود، وقتی به نقطه روشن و کاملاً ثابت رسیدید، از

آن نقطه به نقطه‌های دیگر خواهید رفت. شما تنها نخواهید بود. ما برای آنچه شما در پی آن هستید آرزوی بسیار با ارزشی از نظرات الهی داریم و امیدواریم که زمستان خوبی داشته باشید.

اگر سؤالی ندارید ما باید برویم.

خدا حافظ.

○ بی‌عقلی معتادان

نکته‌ای که امروز از زبان همه شنیده می‌شود، حتی از رادیو و تلویزیون و یا خود بیمارانِ مواد مخدر، این است که؛ افراد معتاد، عقل ندارند و یا کم عقل هستند و یا عقل آنها از بین رفته است.

خیلی دلم می‌خواست اینگونه بحث‌ها را در این کتاب نیاورم، چون مقوله دیگری می‌طلبید؛ زیرا در بحث پیرامون عقل، حتی بزرگان ما عقل را ندانسته سرکوب کرده‌اند و به قول مولانا؛ عقل جزئی عقل را بدنام کرد. در گذشته، بعضی از بزرگان ما می‌گفتند: عشق در بالاترین نقطه قرار دارد و بعضی می‌گفتند: عقل. این نبرد سالها ادامه داشت و حالا هم ادامه دارد. من سعی می‌کنم خیلی ساده و گذرا به این موضوع، اشاره‌ای بنمایم تا روشن شود؛ معتادان هم، عقل دارند؛ مثل بقیه و اشکال کار در جای دیگری است.

باز هم از یک مثال استفاده می‌کنیم:

یک اتومبیل را در نظر بگیرید که دارای موتور، گیربکس، فرمان و چرخ می‌باشد. می‌توانید بگوئید کدامیک مهمتر است؟ اگر یکی از آنها را انتخاب می‌کنید، باید بدانید که؛ اتومبیل، بدون آن، حرکت نمی‌کند و همه لازم هستند.

انسان هم از اجزائی تشکیل گردیده است که بعضی از آنها، جزء صور آشکار انسان هستند، مثل: دست، پا، سر، قلب، مغز و غیره؛ و بعضی از اجزاء، که جزء صور پنهان انسان می باشند، مثل: نفس، حس، عقل، عشق، روح، جان یا روان و یا هرچه شما بگوئید. حالا هر کدام از اجزاء بدن به تنهائی، یک وظیفه را انجام می دهند و در مجموع، هماهنگی خاصی دارند.

قبلاً نفس را توضیح دادیم. نفس، یک پارامتر اصلی از موجود است که شامل کلیه خواسته های معقول و غیرمعقول جسم و روح است (روح به معنی عامیانه) و این نفس است که در ظاهر و باطن، تعیین موجودیت می نماید.

وقتی خواسته های غیرمعقول حذف شوند، وارد وادی نفس مطمئنه می شویم یا به فرمان عقل می رسیم.

عقل در انسان، حکم پیغمبر درون را دارد و مثل یک میزان و ترازو، عمل می کند. عقل، هیچوقت اشتباه نمی کند؛ مگر اطلاعات غلط به آن برسد و یا نفس، بر آن غلبه کند.

○ حس

حس اولین شروع به کار انداختنِ قوه عقل است.

مثل: حس؛ نام کتاب و عقل؛ مطلب آن

حس، پارامتری در انسان است که می تواند کلیه محسوسات و برای بعضی ها غیر محسوسات را حس کند و به عقل، منتقل نماید و عقل در مورد آن، تصمیم بگیرد. حالا ما انسانها؛ چون با پنج حس محدود وزندانی در جسم خود، سروکار داریم، خیال می کنیم؛ دنیا فقط همین است که ما احساس می کنیم. نکته

حائز اهمیت این است که؛ ما دارای یک حس مشترک با کل هستی هستیم و آن حس را حس خارج از جسم می‌نامیم که دامنه عملیات آن، بسیار وسیع است. این حس خارج از جسم می‌تواند مانند یک فضاییما در کائنات، حرکت کند و مثل یک خبرنگار، برای سیستم عقل، مطلب بیاورد. این حس؛ بین انسانها نقطه اختلافی بوده و هست و خواهد بود، چون بعضی‌ها به حس خارج از جسم، دست یافته‌اند و بعضی‌ها دست نیافته‌اند و این دو گروه، حرف یکدیگر را متوجه نمی‌شوند. درست مثل مقایسه کسی که حس بینائی دارد و رنگ را می‌بیند با کسی که این حس را ندارد و نابینا است. حال، شخص بینا هرچه توضیح بدهد، شخص نابینا می‌گوید؛ پس چرا من نمی‌بینم یا نمی‌فهمم. بنابراین؛ یکی از منابع اصلی که اطلاعات را به عقل می‌رساند، حس است. هر چه حس، ضعیف‌تر باشد، حوزه عملکرد عقل، کمتر می‌شود و این عقل برای موجود، دامنه بی‌انتهایی دارد و ما می‌توانیم توسط حس خود و دادن اطلاعات به عقل، طریقه استفاده از آنرا یاد بگیریم و این یک اصل در خلقت انسان است.

رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند

بنابراین می‌خواهم نتیجه بگیرم؛ عقل معتاد، کاملاً سالم است و خودش خوب می‌داند. چیزی که اینجا اشکال دارد؛ یکی آنست که نمی‌تواند جلوی نفس و خواسته‌های آن را بگیرد و دیگر اینکه؛ حس او در اثر بهم ریختن ساختارهای وجودی او، فرق می‌کند و این دو باید اصلاح شوند.

○ روح

حالا که صحبت از عقل و حس و نفس شد، بهتر است چند خطی هم دربارهٔ روح بنویسم. در اینجا نمی‌توانم بگویم روح، چه هست؛ فقط می‌توانم بگویم روح، چه نیست.

- (۱) روح، قابل جمع بستن نیست، مثل ارواح.
- (۲) روح، ویژگی است که فقط به انسان داده شده یا فقط انسان می‌تواند آنرا داشته باشد.
- (۳) روح به حیوان داده نشده، اما حیوان؛ نفس، حس، عقل و غیره دارد.

○ شرح مختصری از تصویر شماره (۴) درخت پوسیده یا پاییز

اکنون در شرف پشت سر گذاشتن نیمهٔ اول فصل پاییز هستیم و تصور می‌کنم، دیگر نیاز به شرح نباشد.

شما می‌توانید با نگاه کردن به تصویر، اوضاع را بررسی نمائید. درخت پوسیده، در حال انهدام کامل است و به زودی نابود خواهد شد؛ جوانه‌ها به قدر کافی، رشد نموده‌اند.

در اینجا بد نیست کمی وارد این مقولات شویم. خوب می‌دانید، انسان دارای ۲ بخش عمده است؛ به عبارت دیگر، بخشی از وجود انسان را می‌توان با چشم دید، که ما آنرا صور آشکار انسان می‌دانیم؛ مثل: جسم انسان یا سایر اعضای آن. بخش‌هایی را هم نمی‌توانیم با چشم ببینیم، که ما آنرا صور پنهان انسان می‌دانیم؛ شامل: عقل، نفس، روح، حس و غیره.

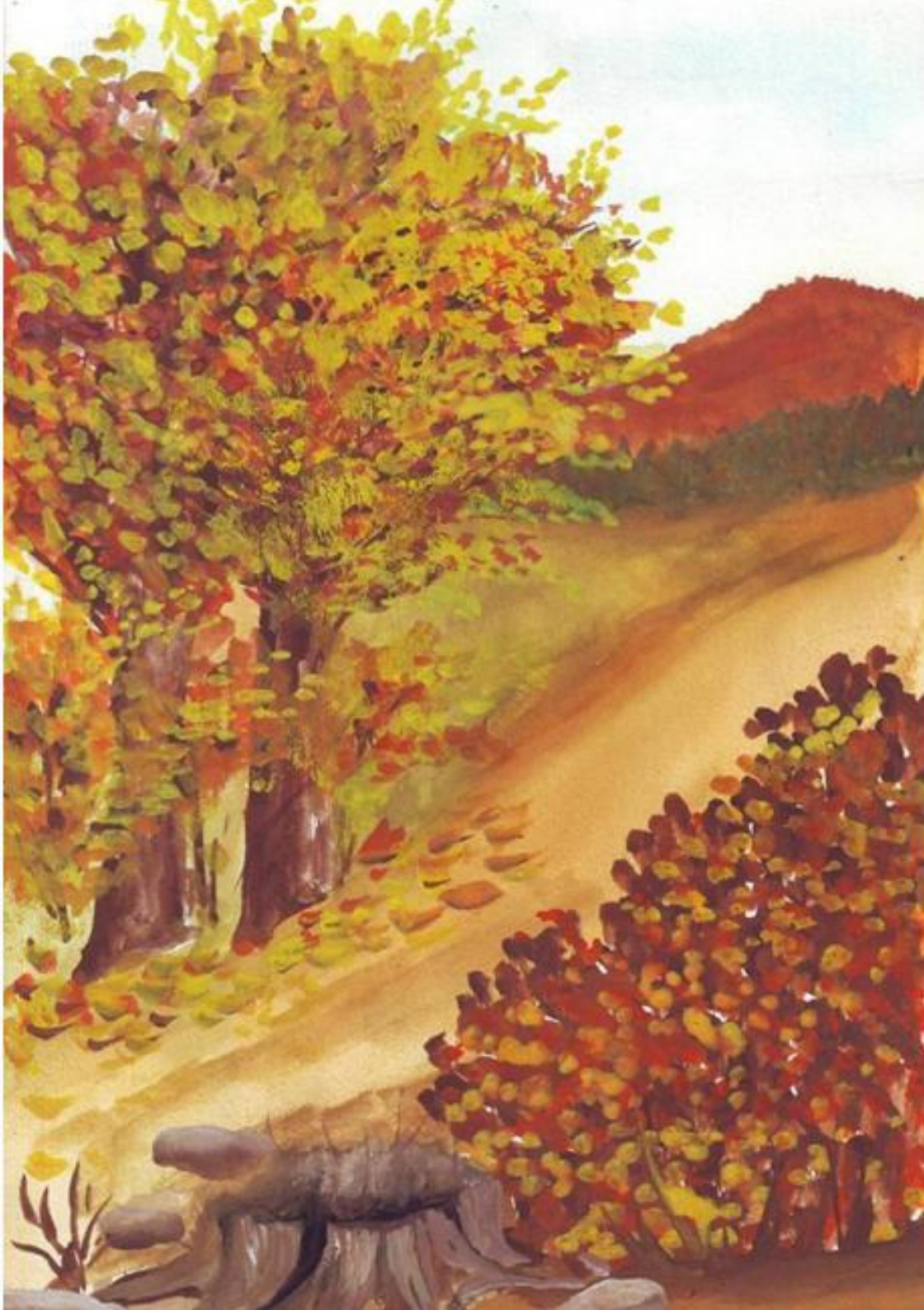
چون صور آشکار و صور پنهان انسان را به نامهای مختلف می‌شناسند، ما برخی از این عنوان‌ها را با نامگذاری خود می‌نویسیم.

صور آشکارِ انسان = جسم یا بیرون یا شهر یا کالبد اول.

صور پنهانِ انسان = روان یا درون یا وجود یا کالبد دوم.

لطفاً این تقسیم‌بندی و نامها را به خاطر بسپارید؛ چون در آینده با این

عنوان ها کار داریم، ممکن است هر بار از یک نام استفاده شود.



اکنون نیمه فصل پاییز است و طبیعت هم شروع به ریزش نموده، از جمله ریزش برگ درختان که قابل رؤیت است و این ریزش در کل جهان ما به گونه‌های مختلف انجام می‌پذیرد. ما هم با تصمیم نهایی، برنامه را برای آخرین ریزش مواد خود در این فصل، تنظیم نموده‌ایم تا؛ ریزش کلی تا پایان پاییز، انجام پذیرد؛ البته با همان نظم و انضباط.

اکنون یک گرم مواد را به ۱۵ قسمت تقسیم نموده‌ام؛ البته ممکن است و شاید بتوانم به کلی مواد را قطع نمایم؛ اما به دلایل بسیار، این کار را نمی‌کنم. اکنون قریب چهار فصل است که حرکت خود را آغاز نموده‌ایم و مسئله اساسی این بوده که به شهر وجودی خودمان اجازه بدهیم؛ کلیه سیستمهایی که در اثر مصرف مواد مخدر از چرخه حیات خارج شده بودند به آرامی خود را بازسازی نمایند و به جسم ما دوباره سروسامانی بدهند تا مثل یک درخت سبز و خرم، مستحکم و استوار شویم.

از فردا یعنی از تاریخ ۷۶/۸/۱۵ برنامه گذشته، یعنی همان ۱ گرم برای ۱۵ روز را دوباره تجدید خواهیم نمود و مطمئن هستیم که مشکلی نخواهیم داشت. فراموش نشود این برنامه و ادامه آن ناچیز است؛ هم ما را سرگرم می‌کند و هم به جسم ما، زمان لازم را می‌دهد تا فرصت کافی برای بازسازی دوباره خود را داشته باشد. از طرفی هم ما هنوز تا پایان پاییز، وقت داریم که کافی به نظر می‌رسد. تازه اگر هم در پایان پاییز، احساس کردیم هنوز باید برنامه را ادامه بدهیم، ادامه خواهیم داد تا به نتیجه نهایی برسیم.

مرحله قبل	از تاریخ ۷۶/۸/۱ تا ۷۶/۸/۱۵	۱ گرم برای ۱۵ روز
مرحله جدید	از تاریخ ۷۶/۸/۱۵ تا ۷۶/۸/۳۰	۱ گرم برای ۱۵ روز

چون برنامه‌ریزی را تا پایان پاییز باید تنظیم نمایم و میزان مصرف، بسیار اندک است، روی همین ایستگاه، دوباره ایستادم و برنامه قبلی را دوباره تجدید نمودم تا کمی از سرعت، کاسته شود.

✽ ۷۶/۸/۲۱

اکنون دقیقاً ۲۱ روز است که همان برنامه $\frac{1}{15}$ گرم در هر روز یا ۱۵ روز یک گرم را ادامه می‌دهم؛ قطعات یا ذرات مواد، آنقدر نیست که مثل یک قرص، بتوان آنرا قورت داد؛ بلکه ذره را روی زبان خود قرار می‌دهم تا کم‌کم آب شده و از طریق بزاق دهان، جذب شود؛ اگر یکباره وارد معده گردد، فکر می‌کنم در گوشه و کنار معده، گم شود.

❖ ۷۶/۸/۲۱ سیلور

بمب اتمی مواد مخدر

نگهبان : باسپاس از خداوند بزرگ، خدمت استاد عزیزم و تمام اعضای کنگره، سلام عرض می‌نمایم؛ خصوصاً لیدی جونز ارجمند ولوئی بزرگوار وقاضی عزیز و همینطور عقاب سفید. خوب می‌دانید؛ چهارمین فصلی است که سفر خود را آغاز نموده‌ام. امیدوارم خداوند مرا یاری دهد تا بتوانم به خط پایان برسم. در این راه از شما بسیار آموخته‌ام؛ دیگر سخنی ندارم و مطلب را به شما می‌سپارم.

استاد: ما همه خوب هستیم و از اینکه به خط پایان، نزدیک می‌شوید همه ما بسیار شاد و خوشحال هستیم. اکنون خود خوب می‌دانید که چطور همه افکار و اندیشه شما در اثر استفاده، به یک قله بسیار متزلزل رسیده بود که همان

برف و یخ‌هایی بود که توانستید با اندیشهٔ اهورائی به آرامی آنها را به آب تبدیل نمائید.

می‌دانید که در اندیشهٔ شما، اکنون آن یخها آب شده است و خوراکی بسیار پرمواد و املاحی، برای رشد آن جوانه‌ها خواهد شد. آنها را به قله‌های بسیار بالائی خواهید برد که نفوذ ناپذیر هستند و هرگز یخهای آنها آب نمی‌شود و دسترسی به آنها، کار هر کس نیست.

حتماً خوب می‌دانید که ما چه می‌گوئیم و از چه موقعیتی از آن کرانه‌های ناپیدا، سخن می‌گوئیم. داروی مصرفی شما (مواد مخدر)، برای ویرانی شهر وجودی خودتان، مانند یک بمب اتمی بود شاید هم بیش از آن؛ اما با این تفاوت که شهر شما (جسم شما) به آرامی در طول سالها منفجر می‌شد، ولی انفجار بمب اتمی، یکباره است. اکنون خوب به قدرت تخریب در مراکز سلولهای بدن که هر یک باز هم شهری ناشناخته هستند، پی برده‌اید و این بسیار خوب است.

لوثی می‌گوید: همین قدر که ما میکروب یا ویروس را بشناسیم، خود، کار را شروع شده، تلقی می‌نمائیم و این امر از اتلاف وقت، جلوگیری می‌کند. شما هم در مورد خود به قول ایشان؛ مانند یک بیولوژیست و میکروب شناس خوب عمل نمودید.

ما در کنگره به همهٔ افرادی که در طول مسیر تکاملی خودشان، سبب برداشتن گامهای بسیار مؤثر و مثبت شده‌اند؛ بسیار افتخار می‌کنیم و در هر حالی به آنها نیازمند می‌باشیم.

تفاوت نمی‌کند که در چه مرحله‌ای از زیست باشند. اکنون شما را مانند یک تایگر(ببر) قوی یا به قول شما، ببر جوان می‌بینیم؛ زیرا پندار شما در طی

این مدت نیز به استواری همان درختان شده است. ما امیدواریم که تمامی این دوران، مجموعه‌ای بسیار با ارزش و قابل استفاده بشود و از نیمه زمستان که آغاز بارگیری باراندازهای طبیعت است، شما هم از این موضوع، بهرمنند بشوید و طرحی کاملاً نو در ساختمان حیات و اداره کل امور و مسائل خود "در اندازید" و همچون همان قدرتی که گفتیم، آغاز بهترین ادامه حیات بشوید و از موهبت این برفهای جدید، لذت بیکرانی ببرید. دوران بسیار خوبی را برای شما آرزو می‌نمائیم. درصدد یافتن بسیاری از مسائل حال خویش باشید.

- زایش از طبیعت سالم و مساعد است

و این پدید نمی‌آید، مگر؛ ذره و دریا هر دو پاک باشند

زمین به آرامی، مساعد و جوانه‌ها به درخت کوچک، تبدیل می‌شوند

محیط با تمام غم زدگی پاییز و باران، زیباست

درختان، بلند و همه سر به سوی آسمان دارند

و اسبی که می‌نگرد

تمام لحظات رشد شکوفه‌ها را

و این برای طبیعت سالم، لازمست

بدرود.

○ معتادان شیمیائی

مصرف داروهایی که عادت آور است، نباید به خود و یا دیگران داده بشود؛

البته هر نوع دارو که تعادل حیات را بر هم می‌ریزد.

اکنون گروه کثیری در سراسر جهان؛ دچار همیشه مصرفی انواع قرص‌های

شیمیائی شده‌اند و خودشان را معتاد نمی‌دانند و هیچکس دیگر هم، آنها را معتاد

نمی‌داند و چه بسا این افراد، سیگار هم نمی‌کشند و از اعتیاد و معتاد هم بدشان می‌آید.

غافل از اینکه اگر تریاک و مرفین و هروئین، ریشه گیاهی دارند؛ این مواد که آنها را قرص‌های آرام بخش یا ضد افسردگی و غیره می‌نامند، ریشه شیمیایی دارند.

تنها فرقی که دارند اینست که داروهای شیمیایی را در همه جا و در حضور همه، می‌توان مصرف نمود و محل فروش آنها داروخانه‌ها و کنار خیابانها می‌باشد.

ممکن است بگویند؛ تو چکاره هستی که در علم روانپزشکی فضولی می‌کنی؟ در پاسخ، طبق ضرب المثل مشهور می‌گوئیم؛ «اگر نخورده‌ایم نان گندم، دیده‌ایم دست مردم».

امروزه کسی نمی‌تواند منکر علم پزشکی شود، همچنانکه پیشرفتهای آن بر عالم و آدم مشخص است؛ اما در علم روانپزشکی بیشترین کاری که انجام می‌شود اینست که؛ بیمار را با دادن انواع قرص‌های شیمیایی در بی‌خیالی و بی‌خبری و یا به قول ما نشنگی نگه می‌دارند و هر وقت قرصها قطع شود، بیمار به ایستگاه اول برمی‌گردد.

اگر می‌گوئید دروغ می‌گوئیم؛ پیش هر روانپزشک که خواستید بروید، ۹۰ درصد آنها بلافاصله انواع قرص‌های بی‌خیالی را برای شما تجویز می‌نمایند. در حقیقت؛ در اینجا عکس قضیه سوارکار و اسب، صادق است. به دیگر سخن؛ اگر سوارکار (روان انسان) اشکال دارد ما مرتب، اسب او را معالجه می‌کنیم؛ البته هر کدام از این دو، اشکال داشته باشد روی دیگری اثر می‌گذارد؛ ولی ما نمی‌توانیم یکی را به جای دیگری، معالجه نمائیم.

حالا بین فردی که معتاد (مصرف کننده) گیاهی است و شخصی که دچار همیشه مصرفی قرص های شیمیائی شده است، مقایسه ای انجام می دهیم:

معتاد می گوید: اعصابم خراب است.

او هم می گوید: اعصابم خراب است.

معتاد می گوید: مشکل دارم.

او هم می گوید: مشکل دارم.

معتاد می گوید: من با دیگران فرق دارم، نمی توانم تحمل کنم.

او هم می گوید: من با دیگران فرق دارم، نمی توانم تحمل کنم.

معتاد می گوید: اگر مصرف نکنم، شب خواب ندارم.

او هم می گوید: اگر قرص نخورم ، شب خواب ندارم.

او می گوید: این قرص ها دارو است.

معتاد هم می گوید: تریاک هم هزاران سال است دارو بوده و اکنون هم داروست.

اما ما هم می گوئیم: همین تریاک که دارو بوده است، وقتی به صورت همیشه مصرفی، استفاده شود؛ آنوقت می شود، مواد مخدر.

البته قرص هم ممکن است در شرایط خاصی استفاده داشته باشد؛ اما وقتی بصورت روزانه و همیشه استفاده بشود، آنهم می شود مواد مخدرِ شیمیائی.

خیلی دلم می خواست آمار مصرف این قرص های شیمیائیِ مخدر، یک روز منتشر می شد تا عمق فاجعه، روشن شود.

گروهی از انسانها؛ معتاد به مواد گیاهی هستند.

گروهی از انسانها؛ معتاد به مواد شیمیائی هستند.

گروهی از انسانها؛ معتاد به الکل هستند.

اگر این حساب را جمع و تفریق نمائیم، نمی‌دانم چقدر ته حساب، باقی می‌ماند؛ برای همین در اول کتاب، گفته شد:

**من آب می‌آورم
تو از این آب، آنقدر بنوش که سیراب شوی
اما، نه زیر آب
من می‌رویانم
آنقدر که زمین و آسمان را شب و ظلمت، فرا گیرد.
اما تو؛ از میان سبزه‌ها، نور را بیاب و**

بهرحال؛ روانپزشکی هم، راه صحیح خود را پیدا خواهد نمود، همانگونه که سایر علوم، راه خود را پیدا کرده‌اند؛ البته کار روانپزشکی به مراتب، سخت‌تر است؛ چون با صور پنهان انسان، سروکار دارد که با چشم مسلح و با چشم غیرمسلح نمی‌توان آنرا رؤیت نمود و تا آنروز، باید بهای آنرا انسان پرداخت نماید؛ چون انسان هنوز هم، موجود ناشناخته‌ای است.

۷۶/۸/۲۲ ❁

امشب، شب جمعه است. تعداد اندکی از دوستان صمیمی ما حضور دارند؛ چون دوستان ما می‌دانند ما مشغول کاوش هستیم و کم و بیش، استادان ما را می‌شناسند. این شب به گونه‌ای تدارک شد که سردار هم، در جلسه ما حضور پیدا نمود و مطالبی گفته شد که ترجیح دادم آنها را در اینجا ذکر نمایم؛ گرچه این مطلب، مستقیماً مربوط به سفر ما نمی‌باشد، اما از جهتی هم با آن بی‌ارتباط نیست.

میزان دانایی

سلام به جمع دوستان محبت؛ آن عزیزانی که دور هم جمع شده‌اند تا محبت خویش را نشانی از محبت بیکران بدانند، ما همه برای انسانهایی چون شما، احترام انسانی، قایل هستیم و امیدواریم این نشان را هیچوقت از یاد نبرید. ما اینبار از شما چیزی نمی‌گوئیم؛ فقط توفیق شما را در پایان این راه از الله می‌خواهیم. در این مکان شما، دل‌هایی هستند که می‌خواهند بدانند که آیا می‌شود به آن درجه، ارتقا یافت که هیچ موضوع دیگری بطور مشکل، مطرح نشود؟ البته به دو طریق می‌شود، با تفکر و بی تفکر، کدام یک سهل‌تر است؟

در ادامه آن؛ به مسائلی رسیدید که از هر لحاظ، قابل بسط و توضیح باشد؛ یا اینکه بی تفکر، به قدم‌های دیگری رفتید که هیچوقت توضیحی نداشته باشید و یا نتوانید توضیح بدهید.

حتماً معنی دومی را خوب ادراک می‌نمائید.

به تک تک انسانها می‌گوئیم که در پایان یک نقطه و آغاز نقطه دیگر، آنچه با خود می‌خواهند همراه داشته باشند، با تفکر و اندیشه باشد؛ بدون هیچ ترس و خوف، می‌توانید به بلندترین سلسله جبالها، راه بیابید.

دوستان و عزیزان و فرزندان را، در این راه مشاهده می‌نمائیم و دعای خیر ما، همراه شما باشد. امیدواریم زمستان را با بلندترین فتح قلّه به پایان ببرید.

اگر عزیزان سؤالی دارند، بپرسند؛ اگر برای پاسخ، نیاز به یافتن است در وعده بعد، جواب می‌دهیم؛ اما اگر سؤال به آن صورت نیست؛ به هر طریقی که می‌خواهند، مطرح نمایند.

سؤال: آیا انسانی که گمراه شده و یا انسان بدی شده است؛ امکان دارد هدایت شود؟

سردار: اگر بخواهیم کوتاه جواب بدهیم؛

بلی.

اگر نیاز به توضیح دارید، با توضیح عرض می‌شود که در بدترین شرایط؛ آیات الهی، نازل گردید. هر قومی که کمتر از وحشی‌های جنگل نبودند، بارها اشتباه کردند؛ اما خداوند آنان را به بخشایش دعوت می‌نمود، البته با گفته‌های الهی که راوی او رسول خدا بوده است. امروز هم، باز ممکن است انسانهایی باشند که با وجود گذشت قرن‌ها، در تکامل، دچار چندگانگی بشوند و بارها اشتباه کنند؛ یا به طور عمد و یا سهواً، فرقی نمی‌کند؛ هر دو از میزان نادانی آنها حکایت دارد. باید اینجا یک موضوع را متذکر بشویم:

میزان دانائی؛ سواد نیست، تمدن نیست، مانند انسان بودن به لباس پوشیدن نیست. بایستی؛ انسانی اندیشید.

به رفتارها و عمل و سخن، آزمایش الهی بدهید.

امیدواریم که جواب خود را خوب دریافت نموده باشید.

ما باید برویم.

خداحافظ.

۷۶/۸/۲۸ 

امروز به آخر جدول رسیده‌ایم. در حرکت خود، باید تغییری ایجاد نمائیم. کاری که ما انجام می‌دهیم، ۱ گرم مواد را به ۳۰ قسمت تقسیم می‌کنیم. هر قسمت ۰.۳۳٪ گرم یا ۳۳ میلی گرم می‌شود و تصمیم دارم تا پایان پاییز، آخرین

قطعه، مصرف شود و هنوز هم به همین ذره، دل خوش کرده‌ام و به بازی خود ادامه می‌دهم. به این میزان که رسیده‌ایم، دیگر جسم، چندان وابسته نیست؛ اما باز هم ادامه می‌دهیم تا ببینیم که چه می‌شود.

۷۶/۸/۳۰ ❁

مرحله قبل	از تاریخ ۷۶/۸/۱۵ تا ۷۶/۸/۳۰	۱ گرم برای ۱۵ روز
مرحله جدید	از تاریخ ۷۶/۹/۱ تا ۷۶/۹/۳۰	۱ گرم برای ۳۰ روز

۷۶/۹/۱۰ ❁

این روزها ذرات یا قطعات بسیار ریز را روی زبان خود می‌گذارم و مقدار کمی، دهانم را تلخ می‌کند. گرچه این قطعات، دیگر دارای قدرتی نمی‌باشند؛ اما من به بازی خود، همچنان ادامه می‌دهم. وضعیت؛ عادی است و بیدار شدن جسم خود را ذره به ذره، احساس می‌نمایم.

❖ ۷۶/۹/۱۰ سیلور

دریافت کلید شهر وجود

ما همه خوب هستیم و حتماً شما هم کم‌کم بهتر می‌شوید. شما در یک فاز یا مرحله‌ای قرار گرفته‌اید که تمامی شهر وجود شما، قفل و کلید را به دست شما می‌دهند تا با شروع تازه‌ای و با گزینش بهترین‌ها، در مراکز مختلف، اداره امور را بدست بگیرید و با نظارت تمام و کامل شما، رشته کارهای متهورانه درون و برون آن را به جهت احیای دوباره، آغاز نمایید. با هیچ پارامتری

نمی‌توانید قدرت بدست آمده را در آخرین برگ‌ریزان، برابر نمائید.

عنوانها، بیهوده نبوده است و شما تصورات را از مخ خود، بیرون بنمائید و بسیار با قدرت به آنچه وظیفه شما است، برنامه‌ریز شوید. در اینکه شما را بایستی به آن سوی سایه‌ها هدایت نمایند، از بابت تفکرات، این عمل؛ مانند عمل در حال جاری، صورت می‌پذیرد.

لیدی جونز می‌گوید که با پایان پاییز، کار شما به نوعی دگرگون می‌شود که بایستی در ساختن جسم به یاری خود بپردازید.

ضمن تفکر و اندیشه؛ البته اصواتی با صدا و نوای بسیار دلشین، این موج را برای شما آزاد خواهند گذاشت تا مانند اصوات یک ایستگاه رادیویی به شما برسد. ما به احیای ساختمان وجودی شما، بیش از خودتان علاقه‌مند هستیم.

برای انجام عمل فکری، دچار اشکال نخواهید شد؛ زیرا برای تعادل خود، نیروی بسیار قوی در خود دارید و تقویت آن؛ مانند سدی است بر پرخروش‌ترین و عظیم‌ترین رودهای جهان. در راه ایزدان، قدم نهادن است. با آن، دارای بالهای قوی بشوید و به نقاط غیرممکن، پرواز نمائید. شما در طوفان نخواهید بود؛ زیرا عقابی که با نیروی ایمان در پرواز باشد، بر فراز طوفان و ابر و باد است و آن نیروی ایزدی است که فایق بر همه آنهاست. عقاب سفید می‌گوید؛ اینها گفته‌های ایشان است که از طریق ما بیان شد.

ما باید برویم.

بدروود.

باوری در نابوری !!!

امروز سه‌شنبه است. ۱۵ روز به پایان فصل پاییز، مانده است. صبح از خواب، بیدار شدم، قطعه کوچکی خود را روی زبان قرار ندادم. قطعات را شمارش کردم، دقیقاً ۱۶ قطعه مانده بود که بایستی طبق برنامه تا پایان پاییز، برنامه را ادامه بدهم و هنوز خودم هم نمی‌دانم چه رخ خواهد داد. آیا به همین ذره، وابسته هستم یا نه؟ بهر حال طبق برنامه، صبح را استفاده نکردم و منتظر بودم اتفاقی رخ دهد؛ اما این دلخوشی را داشتم که اگر مشکلی ایجاد شود هنوز زمان دارم و اگر لازم باشد، برنامه را تا هر وقت که باشد ادامه خواهم داد.

اما موضوعاتی به ما می‌گفت، کار تمام است؛ یکی آن تصویر غسلی بود که توسط باران، در صحرا انجام گرفته بود؛ دیگری مسئله درخت پوسیده بود که از بین رفته بود و سوم اینکه؛ برفها و یخها کاملاً آب شده بودند. به هر ترتیب تا ساعت یک بعد از ظهر صبر کردم، هیچ اتفاقی رخ نداد؛ ولی با خود گفتم، عجله به خرج نده و طبق برنامه، ذره خود را بخور و به همین انگیزه، ذره را روی زبانم گذاشتم. دهانم کمی تلخ شد؛ ولی تغییراتی را احساس نکردم، چون دیگر خماری، آن مفهوم و آن معنی را نداشت.

روز بعد، چهارشنبه ۷۶/۹/۱۶ باز هم سهمیه خود را نخوردم و تمام وقت در اندیشه بودم که چه می‌شود. بهر حال، چهارشنبه را هم بدون هیچ اتفاقی سپری نمودم و شب را خوابیدم و گفتم؛ فردا صبح، استفاده خواهم کرد.

صبح پنج‌شنبه فرا رسید و ۴۰ ساعت گذشته بود که من از مواد، استفاده نکرده بودم و اوضاع، کاملاً عادی بود و هیچ اتفاق منفی، رخ نداده بود. باز هم از خوردن مواد، خودداری کردم و پنجشنبه هم در کمال ناباوری سپری شد

تا اینکه جمعه، ساعت ۵ صبح شد. اکنون ۶۴ ساعت گذشته بود و من در شک و یقین بودم. نه باورم می‌شد و نه جرأت می‌کردم به کسی بگویم. تا اینکه جمعه ساعت حدود یک بعداز ظهر شده بود و ۷۲ ساعت را بدون هیچ کم و کاستی سپری کرده بودم. همسرم سؤال کرد؛ برنامه چگونه پیش می‌رود؟ راضی هستی؟ مشکلی نداری؟ چیزی نمانده، طاقت بیاور.

به او گفتم؛ امروز سه روز است که از مواد استفاده نکرده‌ام و می‌بینی کم و کسری ندارم. او از خوشحالی فریاد کشید و اشک از چشمانش جاری شد و بغض گلویش را گرفت. در یک کلمه گفت؛ قسم بخور.

گفتم؛ خودت می‌دانی ما هرگز قسم نمی‌خوریم؛ اما اینبار اشکالی ندارد، به همان الله که ذکر نامش بدن ما را به لرزه در می‌آورد، سه روز است که از مواد و همان ذره هم استفاده نکرده‌ام و خودت می‌بینی که هیچ اتفاقی، رخ نداده است. اکنون در باور خودم هم نمی‌گنجد و باوری است در ناباوری. او خدا را ستایش کرد و فریاد دیگری کشید و به گریه خود ادامه داد و این گریه برای ما گریه شادی بود.

○ رسیدن به خط پایان

الله را ستایش می‌کنم و درود می‌فرستم بر تمامی فرستادگان و فرماندهان او.

عزیزان و دوستان؛ از اینکه تا اینجا سفر با ما همراه بودید از شما صمیمانه سپاسگزارم. تا زمانی که زنده هستم، در خدمت همه شما هستم. تمام سعی من بر این بوده که؛ حتی کلمه‌ای خارج از حق و یا خارج از واقعیت ننویسم. بهر حال؛ این سفر در روز سه‌شنبه ۷۶/۹/۱۵، ساعت یک بعد از ظهر به پایان رسید و خود هم بر آن آگاه نبودم و چند روز بعد، متوجه شدم؛ اما امروز می‌دانیم، می‌توان غول و هیولای اعتیاد را که به سان کرکسی با جثه عظیم و خوفناک است، به زانو در آورد؛ مشروط به اینکه از راهش وارد شویم و روی دو نیروی بسیار عظیم عقل و ایمان، متکی باشیم. اگر به خداوند هم ایمان ندارید، حداقل به وجود خود که ایمان دارید. پس به وجود خود و نیروی نهفته خود، ایمان داشته باشید و برای مبارزه با اهریمن، به پا خیزید. اگر به وجود اهریمن هم اعتقاد ندارید؛ به زشتی، حقارت، بدبختی و محیطی مسموم که خانواده شما و نسلهای آینده باید در آن زندگی نمایند، حتماً اعتقاد دارید. در خاتمه؛ **هیچکدام از ما به هیچ نیستیم؛ حتی اگر خود، به هیچ فکر کنیم.**

✱ قانون یازدهم:

"پایان هر نقطه ، سر آغاز خط دیگر است"

دوستان و عزیزان؛ ما در این زمان هم نمی‌توانیم از شما جدا شویم. لازم است، باز هم با هم ادامه بدهیم و سفر سازندگی را آغاز نمائیم و با هم در جشنها شرکت نمائیم.

امروز تاریخ ۷۶/۹/۱۹ است و چهار روز از پایان سفر ما گذشته است. با خوشحالی تمام، به حضور دوستان و استادان کنگره می‌رسیم و از محضر آنها استفاده می‌نمائیم.

✱ ۷۶/۹/۱۹ سیلور

دوران نقاht

نگهبان: پس از ستایش الله، نمی‌دانم با چه کلماتی از زحمات و رهنمودهای شما تشکر نمایم. شما در تمام طول سفر، همراه و چراغ راه ما بودید. رعد می‌گوید؛ وقتی باورها با محبت واقعی عجین شود، معنی محبت را لمس می‌نمائی. دیگرانی که هیچوقت حضور نداشته‌اند ظروف تهی هستند، و این پیوند محبت واقعی شما و ماست و ما آنها ارج می‌نهیم و یزدان را سپاس می‌گوئیم. امیدوارم مسیر عبور ما، که کوهستانی بس خطرآفرین بود، مسیری و یا جاده‌ای قابل عبور باشد برای انسانهایی که خود، مشتاق عبور هستند و خواستار ریزش نیروهای اهریمنی.

لیدی جونز، قاضی ادموند شارع، لوئی، عقاب سفید، پدر و رعد را هم درود می‌فرستم.

استاد: ما همه خوب هستیم، کل اسامی که نام بردید، خوشحال هستند و سپاس دارند.

آنها در ارتفاعات اندیشه، همچنان به کاوش خویش، مشغول می‌باشند و ما هر کدام برای اینکه بدانید، در اندیشه رها شدن شما بودیم؛ از هیچ تفکری برای شما کوتاهی نکردیم و از خداوند خواستیم که خودتان را پس بگیرید.

و این یک زندگی تازه برای شما شود تا بتوانید همه را با اندیشه نوین بسازید و این خود شما بودید و هستید که بیشترین مدد و یاری را درباره خودتان انجام دادید. خوب؛ مسلم و قابل رؤیت است که ایمان و عشق شما به مردی (سردار)، که ما هم به توان خود، دوستش داریم و بیشتر از اینها به خداوند، تنها شما را در این راه به سرفرازی رسانید.

ما در پرتو این نورافشانی یزدان پاک به نتیجه تحقیق خودمان هم رسیدیم و برای شما ثابت شد که بدون هیچ آزمایشگاهی، می‌توان این ایراد را بر طرف کرد؛ البته هر بیماری پس از بهبودی به سبب طولانی بودن مدت بیماری، قدری ناتوان و به قول شما، بهانه جو و بی‌حوصله می‌شود و این در شما به کمترین درجه خود، اکتفا نمود و شما را برای انجام کارهایی که لازم است، آماده کرده است. فصل زمستان هم با برفهای جدید، شروع خواهد شد و این درست فصلی است که بیشترین بهره از دو موضوع را به شما اثبات خواهد نمود.

یک؛ شروع کارهای جدید و به انجام رساندن تحقیقات خودتان و اندیشه تازه و دو؛ انجام بعضی از کارهای مشترک بین ما و شما، و این زمستان بسیار پربراری خواهد بود. با تولد عیسی مسیح (کریسمس)، شما هم تولد دوباره می‌یابید و شاید تقدیر اینطور بوده که دوباره با مسیح، محشور بشوید.

ما هم همواره از مرادان مشترک شما، درس معرفت می‌گیریم. این است آنچه باید می‌شد که باوری برای خود و پیروزی تحقیق ما در فضا و عمل آن از زمین به انجام برسد. این برای ما و شما یک توفیق یزدان محسوب می‌شود. در عمل خود، هیچ تردیدی نداشته باشید. جای خود را حتماً می‌دانید که پیدا خواهید نمود و ما این پایان را با آغاز، جشن می‌گیریم. کتاب شما و تحقیق؛ هر دو محفوظ می‌ماند. بدرود.

۷۶/۹/۲۲ ❁

امروز، یک هفته است که از خط پایان گذشته‌ام. این سفر، سفری پر ارزش و پر بار بود و حتی بدون استفاده از یک قرص مسکن ساده (که البته نیاز هم نشد) سفر خود را به پایان رسانیدم.

هم اکنون سه فصل و نیم را پشت سر گذاشته‌ام؛ نیمه دوم زمستان ۷۵ و بهار، تابستان و پاییز ۷۶. اکنون در اوایل زمستان ۷۶ هستیم و در این چرخش؛ با وجود اینکه اکنون هیچ مشکل اساسی وجود ندارد؛ ولی از مجموع سخنان استادان، چنین بر می‌آید که بایستی یک فصل زمستان هم بگذرد تا به قوت و قدرت لازم برسیم و شهر وجودی ما کاملاً آباد و طبیعی گردد.

بهرحال شاید بهتر باشد اینطوری بگوییم؛ زخم بزرگی بر جسم، وارد شده بود و اکنون زخم، کاملاً بهبودی حاصل نموده، ولی جای آن باقی است.

البته به عقیده من، بهبودی، کاملاً حاصل شده است و ممکن است شخص، بخواهد کمی ناز کند که ایرادی ندارد. برای هر دوره بیماری، یک دوره نقاهت هم قائل می‌شوند؛ ما هم حرفی نداریم. بهر حال هر چه باشد ما فصل زمستان را

برای کسب قدرت و انرژی، در حد اعلای خودش در نظر می‌گیریم. هم برای جسم و هم برای روح و روان.

البته ناگفته نماند؛ در هیچ یک از زمانهای طول سفر یا پس از پایان، در هیچ کجای آن، شخص به استراحت نمی‌پردازد؛ بلکه دائماً به کار خود، مشغول می‌باشد؛ اما باید حتی الامکان از برنامه‌های شب زنده‌داری، جلوگیری نماید تا جسمش برای ساختن خود، فرصت کافی داشته باشد.

یکی از مسائل، خواب فرد است که باید حتماً در شب، انجام بگیرد؛ چون خواب روز، پاسخگوی خواب شب، نمی‌باشد؛ به دلایل متعدد.

❖ ۷۶/۹/۲۲ سردار

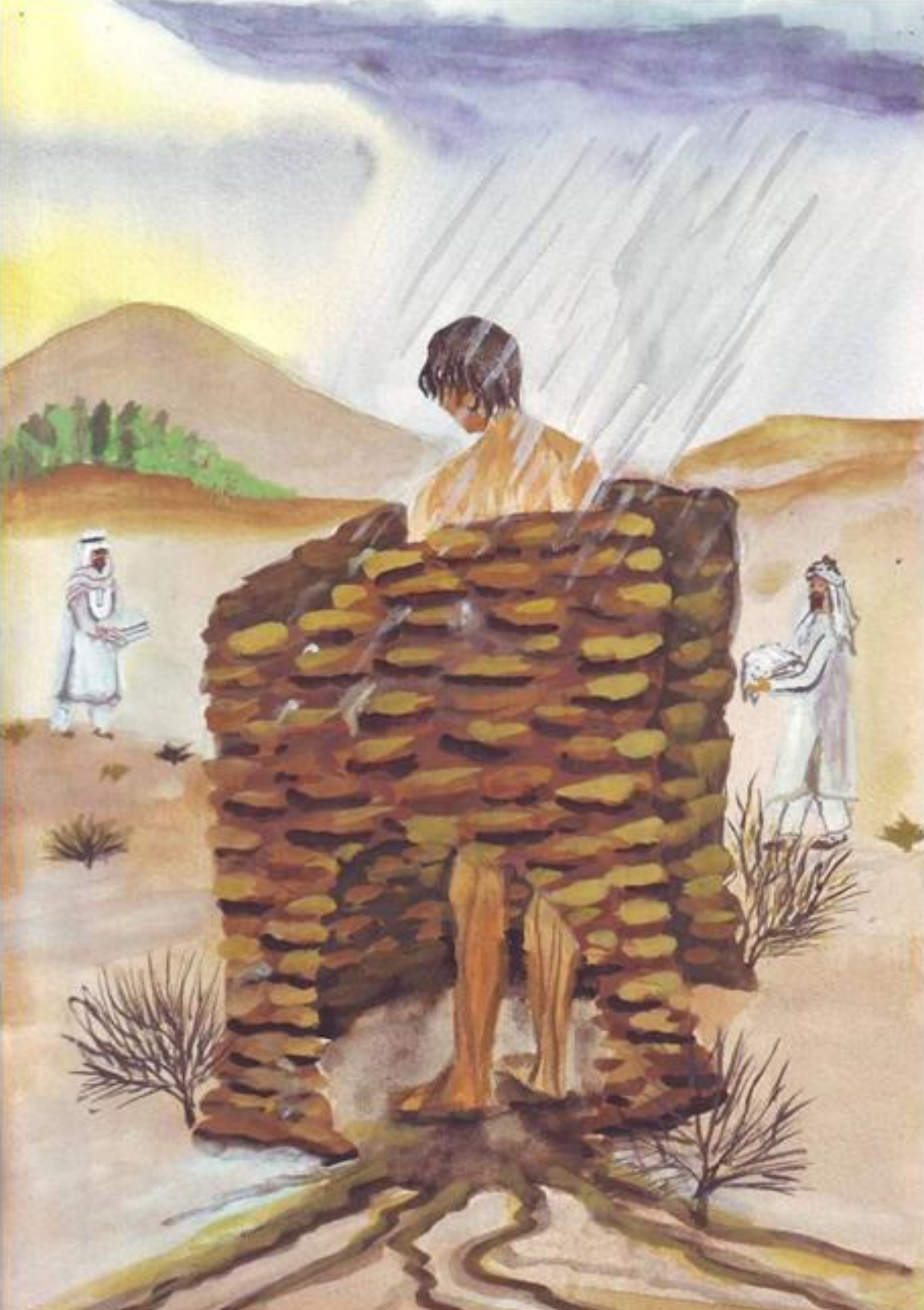
○ شرح مختصری از تصویر شماره (۵) غسل در صحرا.....

امروز ۶۰ روز از فصل پاییز را پشت سر گذاشته‌ایم و یک هفته از پایان سفر ما هم گذشته است.

به حضور سردار می‌رسیم و ایشان، تصویری را به نمایش می‌گذارند و چنین می‌گویند: ما شما را در صحرا نهادیم تا باران رحمت، شما را غسل دهد. این تصویر، بیانگر غسل انسان است در صحرا توسط باران که رحمت الهی است.

تصور می‌کنم در این ماه، باید آخرین آلودگیها از درون و برون ما، خارج گردند. جالب اینکه؛ آلودگیها بصورت آب سیاه رنگ، در تصویر، مشخص است و حتی شن‌های صحرا که فوری آب را جذب می‌کنند، در اینجا حاضر نیستند تا این آلودگیها را در خود بپذیرند. می‌بینیم آب سیاه رنگ، روی شن‌های صحرا روان است.

در تصویر، انسانهایی را می‌بینیم که از فرهنگهای مختلف هستند و برای شخص، لباس سپید می‌آورند به نشانه پاکی.



❖ ۷۶/۹/۲۲ سردار

منتظر فرمان پرواز

نگهبان: پس از ستایش الله و درود بر تمامی بزرگ مردان، خدمت شما سلام عرض می‌کنم. آنقدر خرسند و خوشحال هستم که نمی‌توانم چیزی بگویم، یا احساس می‌کنم چیزی برای گفتن ندارم؛ زیرا از قدرتِ الله، حیرانم.

سردار: ما با پایان برگریزانِ خزان و آغاز فصل زمستانِ جدید، برای شما تبریکات صمیمانه داریم. حال می‌توانید بگوئید که؛ توانستم و می‌شود. ما شما را در صحرا نهادیم تا باران رحمت، شما را غسل دهد. و به گذشته بردیم که قدری به یاد آورید که چگونه بودید. آنجائی که بودید، مکان مردان توانا بوده؛ درستکار و درست پیمان. اکنون، طبق قاعده که شروع نقطه‌ای است، آغاز است و آغازهایی بشمار از آنجا شروع شده‌است؛ اما به یاد نمی‌آید. این مشکل شما نیست که به یاد نمی‌آید.

این، خواست الهی است،

اما چندی به یاد شما آوردیم، طبق فرمان،

که از پایین‌ترین نقطه به بالاترین آن، فکر نمائید و صعود کنید.

شما اکنون، چون پرنده‌ای هستید که آماده فرمان پرواز خویش است. پرواز را آموخته است؛ برای اینکه از شعاع نوری که ساطع شده و به زمین رسیده است به بلندی همان نیرو به پرواز درآید، البته این شامل کل بیت شماست که با شما در حال ادامه مسیر هستند.

ما دیگر اکنون سخنی نداریم؛ فقط بایستی بگوئیم که شادمانی عده‌ای از

دوستان را فراهم نمودید، از جمله؛ خانواده و خاندان گذشته. زهرا؛ زوجه شما است و در این مورد هم، بسیار سبب ساز بودند. در این راه، کاملاً پیروز شدید. این سعادت را حافظ باشید و عزّت خویش را بدست آورید و جای خود را استوار بگردانید و ما هم خوشنود هستیم، تا بعد.

مسیح را در بعضی مطالب، به یاد شما آوردیم. علت اینکه از تولد تا تولدِ دیگر که شما آنرا مردن می پنداشتید، می خواهد بگوید که؛ تعویض جا و مکان از ابتدا از آن حضرت، بیان شده است که شما را یادآور می شود و باران رحمتی است که بر اندامها باریده بشود. در آن موجود، ایجاد توان بالائی می نماید و هر قدر به رحمت الهی نزدیک بشوید، شناخت خویش را تکامل خواهید بخشید. البته این مسئله با فرمان الهی، صادر می شود.

خدا حافظ.

ما باید برویم.

نگهبان: در این سفر که عبور از یخبندان بود، ما از مکانهای بسیاری گذشتیم و انسانهای زیادی در طول سفر به یاری ما آمدند. یکی به ما راه را نشان می داد، دیگری به ما آذوقه می رساند و آن یکی به ما قوّت قلب می داد و همه دست به دست یکدیگر دادند و شرایط را مهیا نمودند تا ما این سفر را به انجام برسانیم. شما در طول سفر به آرامی با این انسانها آشنا شدید و گروههای دیگری نیز بودند که آنها نیز از کمک به ما، دریغ نکردند.

و در اینجا می خواهم فقط با چند نفر دیگر از آنها آشنا شوید، نام آنها پاکروباد، پانی، آنتینا و خسرو است.

این افراد، پس از پایان سفر به عنوان جشن به مهمانی سردار و مراد ایشان، دعوت می شوند. حالا بقیه ماجرا:

❖ ۷۶/۹/۲۴ پاکِ روباد

رنگ لباس در مهمانی

من پاکِ روباد هستم.

ما در یک گردهمایی هستیم که بنا به خواست یک انسانِ پاک آمده‌ایم؛
«به خواست سردار».

و به رسم آیین گذشته، حال؛ لباس و تن‌پوشهای ارگوانی، گرمز پوشیده‌ایم
و مامتان پانی هم امروز، لباس گرمز بر تن نموده است.

بانو آنتینا، تن پوش ارگوانیِ مایل به بنفش و خسرو، شئل بسیار زیبا دارد.
در یک تولدی که برای دو تن، جشن برپا نموده‌اند، هر دو نفر با اراده
می‌باشند. ما بسیار رسمی به نزد آنها رفتیم؛ اما به سادگی و بی‌آلایشی آنها بیشتر
پی‌بردیم. مکانی را که خود را در آن با گُلِ فراوان دیدید، محل نیروی از یاد
رفته است که شما بایستی به پرمان، پراهم گردانید.

اسب سفید که یک نیروی انواری است می‌گوید؛ عنان زندگی را بدست
بگیرید.

مام می‌گویند که رنگ سرخ را بر تن نمودم؛ چون می‌دانم که آنچه باید
بدست بیاوری با ارزشِ شراره و زیبائی سرخ، آذین می‌شوند.

و من (باد)؛ خود، لباس سپید برتن دارم، به نشان آن باران و تن‌پوش سپید،
که از پیش، آماده شده بود. بانو آنتینا با رنگ لباس خویش، می‌خواهند بگویند
که: پرّ ایزدی، یار شما، و زمامدار راستی، هم پیمانِ شما باد. اداره نمودن یک
کشور، نیاز به پیش‌نویس و زمامداران با کپایت دارد. این را در سر و آمارِ
خویش، بنویسید و اجرا نمائید و بیاموزید؛ چون یک آموزگار خوب.

باید به شادی برگردیم. بدرود.

۷۶/۹/۲۷ ❁

دوست و یار دیگری داشتم و دارم. یکی از نامه‌های او و یا لقب او؛ رعد است که با او قبلاً آشنا شده‌اید. امشب به ملاقات دوستان رعد می‌رویم که با او آشنا شده‌اید.

❖ ۷۶/۹/۲۷ رعد

فرق نگاه

دروود و سلام بر نگهبان
چطوری و جهان را چگونه می‌بینی؟
نگهبان: جهان را با تمام مشکلاتش بسیار زیبا می‌بینم؛ ولی خود را گاهی تنها و دلتنگ احساس می‌کنم، آنهم به دلیل دوری از شما.
رعد: در این حال که احساس تنها بودن می‌کنی، برایت بگویم؛ من خود نیز تا مدت مدیدی، تنها بودم و در تنهایی، آنچه آموختم برابر تمام دوران حیات در زمین بود. یک روز را مثال می‌زنم. احساس اینکه در خود چگونه هستی، بسیار زیبا دنیائی است که اکنون یافته‌ای و در این یافته‌های با ارزش خود، یاقوتی در کفت داری که آن، هرگز از کفت، رها نخواهد شد و جاویدان می‌ماند و در دو یا چند جهان، مورد استفاده نیکوئی قرار می‌گیرد. در این راه، شیطان از بهترین دوستان، کمک می‌طلبد که یاقوت را برآید. بایستی هوشیار باشید و بامروّت، عمل کنید.

از سخن دوست هم نرنجید؛ زیرا در ابتدا گفتیم که چگونه از دوستان، بهره می‌جوئید. ما برای وصل شما به آنانی که باید بدین طریق، رها شوند مقدمات را مهیا خواهیم نمود؛ البته می‌گوئیم ما؛ یعنی همه آنانی که با شما در ارتباط

هستند. در این که شما به خط پایان این مسابقه رسیده‌اید، ایرادی نیست؛ اما شما با دو چیز، کار دارید:

ابتدا خود و ساختن خود و آماده نمودن خود،
و سپس اسبان که باید (راکب و مرکب) سوارکار و اسب، هر دو میزان باشند؛

البته این مثال است که خود، خوب درک می‌نماید. انشاءالله به فضل الهی به نتایج نهایی می‌رسید.

نگهبان: اکنون احساس می‌کنم، مسئله را به گونه‌ای دیگر می‌بینم.
رعد: بلی احساس درون شما، دیدن به تمام معنا با نگاه بسیار نافذ است، گویی با چشم دیگری می‌بینید. ما هم، حال شما را با دید دیگری بیان نمودیم که البته در دیدن با عین و بدون عین، فرق جزئیات است از کلیات. شاید اکنون به آنچه توجه و ارج می‌نهد، در گذشته، با دید دیگری می‌دیدید که برداشت‌های امروزی را نداشتید، در اینکه انسان با کسب قدرتهای آسمانی و پی‌بردن به هستی؛ به چیزهایی می‌رسد که تمام عالم را طی نماید، نمی‌تواند برسد.

زیرا؛ همان نگاه، فرق دارد، بسیار حرف زدیم.
ما را دوستدارانی بود که بشمار بودند؛ اما آن روز محشر که در میان مخلوقی بیشمارتر از آن محیط بودم، دوستی جز عشق خود، نداشتیم. تعجیل به وصال در هر لحظه با جان. وقتی جان جدا بود و آن وقت بود که با حس، دانستم که واقعیت؛ آن است که از تن می‌روم و جسم، جز تن پوشی نیست و روحم در آسمان به پرواز در آمد و من به چشم خویش، خویشتن را می‌دیدم که جوی خونهایی، جاری بود.

شاد باشید.

سازم را هم کوک نموده‌ام.

بدورد.

✽ ۷۶/۱۰/۲۷

حال ۲۷ روز از فصل زمستان می‌گذرد و ۴۲ روز از پایان سفر ما. اگر بخواهم اوضاع و احوال خود را بیان نمایم؛ از نظر جسمی و روحی در شرایطی قرار دارم یا بهتر است بگویم پس از پایان سفر، دقیقاً در شرایطی قرار گرفته‌ام که اصلاً قابل مقایسه با ترک‌های قبلی نیست. علت آن این است که؛ ساختار جسم و یا سیستم‌های حیاتی جسم به چرخه طبیعی خود، بازگشت نموده‌اند، چون در طول چهار فصل، ما به ساختار سلولی بدن با شرایط مناسب، فرصت دادیم تا خود را ترمیم نماید. جسم و روان من، دیگر مایل به استفاده از مواد، نیستند؛ زیرا نیاز، احساس نمی‌کنند.

زیرا هم جسم ما تغییر نموده است و هم اندیشه ما و در طول سفر به مدت ۴ فصل، زمان کافی هم در اختیار ما بود تا با تفکر، اندیشه افیونی خود را نیز اصلاح نمایم. روزی که خواستم مطالب را بنویسم، همسرم می‌گفت؛ بگذار از درمان یا معالجه تو، حداقل یکسال یا بیشتر بگذرد و یا تاریخ و زمان را مشخص نکن؛ زیرا خواهند گفت باید بعد از درمان، زمانی طولانی بگذرد تا بیان مسئله، صادق باشد. این صحبت‌ها یک هفته پس از معالجه من، بین ما اتفاق افتاد. به او چنین پاسخ دادم:

(۱) باید تمام مسائل ما، مستند و منطبق با حقیقت باشد و من نمی‌توانم

در مورد مسئله‌ای سکوت نمایم و یا آنرا به دروغ بنویسم.

- ۲) مسئله درمان یا معالجه ما، از یکسال پیش آغاز شده است.
- ۳) من آنقدر به این روش، ایمان دارم که؛ نه تنها تا آخر عمرم به طرف مواد، کشیده نخواهم شد؛ بلکه اگر صدبار هم به دنیا بیایم دیگر به طرف مواد، نخواهم رفت و مصرف کننده، نخواهم شد.
- ۴) در مواردی که می‌گفتند باید چند سال بگذرد، برای این بود که آنها اصلاً معالجه نشده بودند؛ ولی من معالجه شده‌ام.
- ۵) من اگر بخوام آنچه را که یافته‌ام، با آنچه را که ازدست داده‌ام (مواد مخدر)، مقایسه نمایم؛ اصلاً قابل مقایسه نیست.
- در اینجا به یاد یک خاطره می‌افتم که از یکی از استادان هیپنوتیزم و طب سوزنی و ترک اعتیاد پرسیدم: حمید جان، می‌خواهم از تو یک سؤال بکنم، شرافتاً و حقیقتاً پاسخ درست بده (البته در سالهای گذشته، حدود ۷۳ بود) گفت؛ بسیار خوب. گفتم تو سالهاست در ترک اعتیاد، تجربه داری؛ می‌خواهم سؤال نمایم هروئین و تریاک، ترک دارند یا نه؟
- دوست من حمید، گرچه در چین و ژاپن هم دوره دیده است، گفت: هروئین در روزهای اول، ترکش مشکل‌تر است و هروئینی بایستی در کوتاه مدت، مثلاً ۲۰ روز، ترک کند تا سیستمش عوض شود و بعد، از تریاک استفاده کند؛ چون ضرر تریاک، کمتر از هروئین است. نشئه هروئین، دوام ندارد و شخص به کارهایش نمی‌رسد و دائماً دنبال تهیه مواد است، یا در حال کشیدن یا در حال پیدا کردن هروئین؛ اما نشئه تریاک، دوامش بیشتر است.
- اما برای ترک تریاک، ما عملاً نتیجه مطلوبی نگرفتیم. چند صبحی ترک و دوباره، شروع می‌کنند. آن روز دوستم استاد حمید، برایم خاطره‌ای گفت.

○ خاطره ترک یک هروئینی

استاد حمید گفت: ما استادی داشتیم که نام نمی‌برم. در هیپنوتیزم واقعاً استاد بود و تمام ایران او را می‌شناختند. این استاد ما، یک فرد را به قول خودش از طریق هیپنوتیزم، ترک داده بود و هر کجا برای سخنرانی می‌رفت این شخص را با خود می‌برد که بگوید؛ می‌توان از طریق هیپنوتیزم و طب سوزنی، اشخاص را ترک داد و نمونه‌اش این فرد است که ترک کرده و راحت است و هیچ مشکلی ندارد.

بعد از گذشت مدتی، آن شخص، دوباره شروع به کشیدن هروئین کرد. درنهایت، خبرش به استاد هیپنوتیزم رسید و همه جا پخش شد.

حمید می‌گفت حسین؛ این دو نفر، استاد و بیمار با هم دعوایشان شده بود و استاد با صدای بلند، ناسزا و فحش می‌داد که مردک، من روی تو زحمت کشیده‌ام. تو آبروی مرا بردی. چرا دوباره هروئین کشیدی؟ بیمار یا شخص معتاد با خونسردی پاسخ می‌داد؛ هر چه دلت می‌خواهد فحش و ناسزا بگو، اما مطلبی هست که تو نمی‌فهمی و آن این است که؛ من از روزی که ترک کرده‌ام تا امروز همیشه خمار بوده‌ام و خماری، پدر من را درآورده، حالاتو چه می‌گوئی؟ در خاتمه به همسرم گفتم که این داستان و ماجرا با داستان و ماجرای قبلی، فرق کلی دارد؛ آنهایی که سختیهای ترک را با روش سابق و با وجود هزاران مشکل تحمل نمودند، اگر پس از ترک، جسم آنها در حال تعادل بود و یا به حالت تعادل می‌رسید، هرگز دوباره شروع نمی‌کردند. پس مطمئن باش در گذشته، یک جای کار می‌لنگید؛ اما در روش درمان اعتیاد ما، جایی از کار، نمی‌لنگد و از طرفی جسم ما به تعادل طبیعی خود، نزدیک شده است و جسم که کارش درست شود، روان و روح هم کارشان درست می‌شود. در حقیقت؛

اکنون اسب و سوار، هر دو، میزان هستند.

اما دوستان و عزیزان، مسئله دیگری که می ماند، مسئله دوستان و رفقا می باشد که گاهی ممکن است، شما را برنجانند. کمی هم در این مورد، سخن و عقیده خود را می گوئیم.

از سخن دوستان نرنجید. اگر دوستان شما هم بیمار مواد مخدر هستند که البته همینطور است، لازم نیست یکمرتبه بخواهید رشته دوستی را قطع نمائید؛ چون، خلاً ایجاد می نماید. از زمانی که سفر را آغاز نمودید، خود شما به صورت اتوماتیک به مکانهای دیگر، سرخواهید زد و یواش یواش دوستان دیگری پیدا خواهید نمود که آنها بیمار نخواهند بود.

من رابطه خود را با دوستان گذشته ام، قطع نکردم؛ ولی آنها خودشان به آرامی با من روابطشان را کم کرده اند، چون من برای آنها بزرگترین دلیل شدم که بپذیرند اعتیاد؛ راه حل و درمان نهایی دارد و دیدن من، باعث درگیری آنها با وجدان خودشان می شود. به همین دلیل سعی می کنند کمتر مرا ببینند؛ مگر روزی تصمیم به سفر بگیرند و مطمئن هستم که آنها در روزی نه چندان دور سفر خود را آغاز می نمایند، انشاالله.

بنابراین شما نباید خود، داوطلب جدائی از دوستان بشوید؛ بلکه با اعتماد به نفس کامل با آنها معاشرت نمائید تا جائی که آنها به شما اجازه می دهند، تا شما یک سند بدون نقص باشید برای آنها. آنان شما را رؤیت نمایند و بدانند که درمان اعتیاد، راه حل منطقی و کامل و قطعی دارد؛ اما بایستی با دیدن تصاویر خطرناک و با عظمت عبور از یخ بندان، تهوّر لازم در شخص، بوجود آید تا قصد سفر نماید. سفری از دام اهریمن به طرف الله، از بیخودی به خود و از آتش ویرانگر به طرف نور.

○ بیماری مرموز مواد مخدر

دیروز به پارک رفتم، در خیابان تخت طاووس.

جوانی را دیدم که روی نیمکت پارک، دراز کشیده بود. با یک نگاه متوجه شدم تمام خانه مسکونی او در همان نیمکت، خلاصه شده و زیرانداز او $\frac{1}{4}$ پتوئی پاره بود. من درحال کشیدن سیگار بودم، او بلند شد ونیم نگاهی به من انداخت و جلو آمد و گفت: سیگار داری؟ من یک نخ سیگار، روشن کردم و به او دادم. او دوباره به جای اولش برگشت و من در جای خود ماندم. چند تا از بچه‌های بامعرفت که مربوط به انجمن خاصی بودند، با او سخن گفتند و در نهایت دو عدد ساندویچ با سه عدد نان اضافه برایش خریدند و مقدار زیادی او را دلداری دادند و رفتند. الحق بچه‌های بامعرفتی بودند و چون من اجازه ندارم از آنها و انجمن آنها نام ببرم به همین دلیل، نام آنها را ذکر نمی‌کنم؛ ولی خداوند عمرشان بدهد، همه آنها انسانهای دل سوخته‌ای بودند.

بهرحال من آنقدر نشستم تا همه رفتند. صدایش کردم؛ آمد روی نیمکت کنار من نشست، ساندویچش را به من تعارف کرد. من هم قسمتی از آنرا کندم و خوردم. او نتوانست حتی لقمه‌ای از آنرا بخورد و دوباره ساندویچ را به داخل کیسه پلاستیک گذاشت.

گفتم: اسمت چیست؟

گفت: حسین.

گفتم: چند سال داری؟

گفت: ۳۴ سال.

او جوانی بود با قامتی متوسط و وزن حدود ۵۰ کیلوگرم که یک پیراهن آستین کوتاه آبی به تن کرده بود، با شلوار کار سفید رنگ و کفش دمپایی. بالای

ابرو و زیر چشمش، زخم شده بود که نشان می داد به تازگی زخم شده و روی آن، جوش خورده بود.

سؤال کردم: صورتت چه شده؟

گفت: مرا از خانه بیرون کرده اند و به خانه راهم نمی دهند، چند روز است که ترک کرده ام، دو روز پیش رفتم دوا خریدم.

گفتم: چه مصرف می کردی؟

گفت: قرص.

گفتم: چند تا در روز؟

گفت: حسابش را ندارم، هر چه گیر می آوردم.

گفتم: چه نوع قرصی؟ هر چه فکر کرد اسم قرص ها را بگوید، نتوانست.

گفت: همین قرص های اعصاب.

گفتم: قیمتش چقدر است؟

گفت: از بسته ای صد تومان هست تا هزار و هفتصد تومان.

گفتم: از کجا می خریدی؟

گفت: توپخونه.

گفتم: خوب، تو قرص می خوردی؛ چرا رفتی دوا خریدی؟

گفت: ترک قرص، بدتر و سخت تر از دوا است. چون دو سه روزی قرص نخوردم، رفتم دوا خریدم که ترکش راحت تر باشد و با یکی از بچه ها رفتم توی یک خونه خالی تا دوا بکشیم، بعدش هم گشت آمد و ما را گرفت. ما را بردند پاسگاه و زخمهای صورتم، جای کتک هایی است که آنجا خوردم. پاهایم هم زخمی است. گفتم نشانم بده، جورابش را درآورد، جای چند زخم سطحی، روی پایش بود.

گفتم: با پاهایت چکار کردند؟

گفت: روی زمین مرا کشیدند تا بردند کنار درخت و شلنگ آب سرد را روی سرو هیکلم گرفتند. خیلی آب، رویم ریختند؛ البته من موردی نداشتم، ولم کردند؛ ولی دوستم مورد داشت و نگهش داشتند.

گفتم: خوب با آب سرد به تو خدمت کردند؛ چون حتماً حالت خیلی خراب بوده و در این شرایط، آب سرد، خیلی کمک می‌کند تا حال آدم، خیلی خراب نشود. البته اولش سخت است، باید تحمل می‌کردی.

گفت: آره

گفتم: کی آمدی اینجا؟

گفت: پارک پائینی بودم، از آنجا بیرونم کردند؛ چون گشت، آنجا زیاد می‌آمد، امروز آمدم اینجا.

گفتم: خوب، چه تصمیمی گرفته‌ای؟

گفت: دیگر خسته شده‌ام و چند وقت است شب‌ها گوشه و کناری می‌خوابم، حالا تصمیم دارم یا روی همین نیمکت بمیرم و یا سالم شوم.

گفتم: تاکنون چند بار ترک کرده‌ای و دوباره شروع نموده‌ای؟

گفت: یادم نیست؛ ولی خیلی ترک کرده‌ام، حالا هم که شروع به ترک کرده‌ام، اگر به خانه بروم حرفم را باور ندارند؛ البته مادرم خیلی سختگیر نیست، ولی خواهرم خیلی سختگیر شده است.

گفتم: توقع نداری که پس از چند روز ترک، حرفت را باور کنند؛ چون چوپان دروغگو شده‌ای.

گفت: آره، همینطور است. سیگار نداری؟

گفتم: سیگارم تمام شده، تو برو آن گوشه پشت درخت، روی نیمکت

بنشین، من هم می‌روم سیگار می‌خرم و می‌آورم؛ ولی نگران نباش چون چند روز است که مواد مصرف نکرده‌ای دیگر از کسی نباید بترسی، دیگران هم به تو کمک خواهند کرد.

رفتم سیگار خریدم و با دو بسته شکلات، برگشتم.

گفتم: این شکلاتها را یکی امشب و یکی را فردا بخور؛ چون اشتهای غذا خوردن نداری و بدنت انرژی می‌خواهد.

گفت: خوب است، فشارخونم هم خیلی پایین افتاده و شکلات، فشارخونم را هم تنظیم می‌کند.

گفتم: نمی‌توانم یک بسته سیگار را به تو بدهم، چون زیاد می‌کشی و حالت را خراب می‌کند؛ ولی ۵، ۶ نخ، ایرادی ندارد و چند تا سیگار به او دادم. و باز گفتم: در این شرایط پول هم نمی‌توانم به تو بدهم؛ چون حالت خوب نیست، ممکن است بروی و دوا بخری.

گفت: آره؛ پول اصلاً نمی‌خواهم، حق با توست.

گفتم: حرف آخر را می‌زنم و می‌روم. تو اگر بخواهی یک خانه بسازی؛ اگر اکنون تصمیم بگیری، کی خانه آماده می‌شود؟

گفت: خوب، مدتی طول می‌کشد.

گفتم: تو که توقع نداری فردای همان روز، خانه آماده شود.

گفت: نه

گفتم: پس جسم تو هم که خانه‌توست باید ساخته شود، پس از ترک، صبور باش، طول می‌کشد؛ اگر به تو فشار آمد، باید تحمل کنی؛ چون همیشه اینطوری نخواهد ماند و جسم تو به مرور زمان کاملاً خوب خواهد شد، حتی حافظه‌ات هم برخواهد گشت.

به این ترتیب از او خداحافظی نمودم و از هم جدا شدیم و او به نیمکت خود، پناه برد و دراز کشید و من به خانه برگشتم. در حالیکه به خانه برمی‌گشتم با خود چنین فکر می‌کردم؛ همه، بیماری مواد مخدر را بیماری مرموزی می‌دانند و در اثر همین عدم شناخت، چقدر انسانها باید نابود گردند.

با خود فکر کردم؛ اگر اطلاعات و آگاهی که امروز از مواد مخدر دارم در سال ۶۳ می‌داشتم، مسیر زندگی من تغییر می‌کرد و این همه مشکلات را تحمل نمی‌کردم. من می‌خواستم با یک غول بی‌شاخ‌و‌دم مبارزه کنم، اما کوچکترین اطلاع و شناختی از آن نداشتم؛ اما امروز برای من، بیماری مواد مخدر، بیماری مرموزی نیست!

با خود فکر می‌کردم؛ اگر این دوست امشب من یا خانواده او، این بیماری را می‌شناختند؛ حتماً اینگونه رفتار نمی‌کردند و او را بدون پشت و پناه در خیابانها رها نمی‌کردند و شاید او در اولین ترک، موفق می‌شد و به زندگی برمی‌گشت.

اگر مأمورین انتظامی، این بیماری را می‌شناختند، به گونه دیگری با این دوستانِ مریض، رفتار می‌کردند.

اگر مردم این بیماری را می‌شناختند، به این افراد، فحش و ناسزا نمی‌گفتند، شاید هم این انسانهای بیمار؛ مانند چهارپایانی در قالب انسان، در گوشه و کنار شهر و جهان، مشاهده نمی‌شدند. با خود فکر می‌کردم؛ انسان باید چه بهایی برای عدم آگاهی خود پرداخت نماید؟ الحق بهای سنگینی است. با این اندیشه، به خانه رسیدم و با خود گفتم: فقط این موش‌ها نیستند که باید روی آنها آزمایش شود.

شرط بندی

نگهبان: با سلام و درود به تمام اعضای کنگره؛ از اینکه کاوشی بین ما و شما انجام پذیرفت و با موفقیت به انجام رسید، بسیار خوشحالم و از تک تک شما تشکر می‌نمایم. شما بودید که با نشان دادن راه و تفکرات بسیار، ما را یاری دادید.

استاد: درود و سلام به دوستان که یک دوره از چرخش را با دقت پیمودید و این برای ما و شما، به نشان محبت و دوستی ژرف، یک پرچم زرد رنگ می‌باشد.

همانطوری که گفته شد؛ یک جلد از کتاب، در آرشیو نگهداری خواهد شد و این به قول لویی، یک کشف و یافتن و یا پیدایش است که کمتر از کشف مثلاً میکروب، نیست؛ البته به آنان که در خواست خود، دچار اشکال شدند و فکر می‌کنند که دارو و پزشک و روانشناس باید این موضوع را بدانند، سخت در فکر خود، اشتباه کرده‌اند. ما این پایان را با آغاز به شما تبریک می‌گوییم.

لیدی جونز که همیشه از طرفداران شما بوده‌اند، از ما شرط را بردند و این برای همه ما خیلی خوشحال کننده بود؛ چون ما خود، اصلاً فکر پایان سفر شما را قبل از اولین برف، نمی‌کردیم. با اینکه ما شرط را باختیم؛ ولی این تنها باختی است که همه ما با تمام وجود فکری، به استقبال آن می‌رویم. لیدی جونز می‌گویند که؛ خود من، ابتدا فکر نمی‌کردم که بتوانم به زبان پارسی، سخن بنویسم؛ اما ایشان می‌گفت که خیلی بهتر از او این کار را خواهم کرد و حرف ایشان را بعداً قبول نمودم؛ البته به خوبی خودشان، نه.

حالا کلمه‌ای از "لیدی جونز" که ایشان برای شما گفتند، می‌نویسم:

شما به لطافت بنفشه‌هایی که دزدانه سر از ابرهای بر فرش زمین
آرمیده‌اند، سر بدرآورده‌اید، صد آفرین یزدان بر شما باد.

سؤالی اگر دارید پرسید، ما باید برویم.

نگهبان: از لیدی جونز سپاسگزارم. تشبیه بسیار جالبی نمودند که دقیقاً
بیانگر راه و مسیر ما و مبارزه ما بوده است؛ بهرحال، گره کوری بود که خود،
ندانسته به دست و پای خود زدم و به کمک شما و خواستِ الله، باز نمودم تا
راه‌گشایی باشد برای سایر انسانهایی که خواستار ریزش هستند. آنوقت ما،
روسپید خواهیم بود و شما پاسخ تلاشهای خود را خواهید گرفت.

استاد: همه می‌گویند که ما بدهی‌های خود را باید پرداخت نمائیم، ابتدا.
قاضی ادموند می‌گوید:

بدون قاضی هم می‌توانید بروید و از اکنون، خود شما یک قاضی هستید و
همه دوستان، خوشحال هستند که با سلامتی در این راه قدمهای استوار
برداشتید. تصویر و نوشته‌ها می‌ماند و برای همه قابل استفاده است و
بهره‌برداری نیکوئی خواهد شد. شروع زمستان، قدرتهای خود را با عمل به
کارهای خودتان، نشان خواهد داد و شما در هیچ طوفانی قرار نخواهید گرفت؛
زیرا حل‌إشکال را خوب آموخته‌اید و برای آموزش دادن نیز توان بیشتری
کسب نموده‌اید. در واقع کنگره را از فصل زمستان، آغاز می‌نمائید و حیات
خود و کنگره، جان قوی دارد که در فراز باشید.
بدرود.

در این جلسه کنگره، مشخص و بیان شد؛ کسی که بتواند این سفر را انجام
بدهد، مانند مرغی است که از سخت‌ترین طوفانها می‌گذرد و در بالای ابر و
طوفان، حرکت می‌نماید و آن مرغ، جز عقاب، چه می‌تواند باشد؟

در حقیقت؛ این شخص، تاریکیهای زیادی را تجربه نموده و در یک مبارزه حساب شده، توانسته است خودش را و شخصیتش را که دزدیده شده بود، پس بگیرد؛ بنابراین تبدیل به فولادی آبدیده شده است و کمتر در مسیر زندگی خود، مرتکب اشتباه خواهد شد.

اصولاً حل مشکلات برای او آسان خواهد شد؛ چون حل کردن مشکل را آموخته است.

۷۶/۱۰/۷ 

اکنون تقریباً یک هفته‌ای است که وارد زمستان شده‌ایم و ما پس از ۱۷ سال تجربه تاریکی‌ها، وارد روشنائی شده‌ایم.

یاد مطالبی افتادیم که در اوایل نوشته‌ها آورده بودیم و آن این بود که ما یک عمر، از نوشابه‌ها؛ فقط آب پرتقال را تجربه کرده بودیم و فکر می‌کردیم نوشابه‌ای گواراتر از آن وجود ندارد؛ اما اکنون متوجه شدیم که چقدر در اشتباه بودیم، حالا داریم سایر نوشابه‌ها را امتحان می‌نمائیم و کاملاً احساس می‌کنیم که نوشابه‌های دیگر، چقدر می‌توانند گواراتر از آب پرتقال باشند.

اکنون که به پشت سر خود نگاه می‌کنم، می‌بینم؛ همه سرمایه خود را از دست داده‌ام و به عبارت دیگر، خود را در اثر بی‌خیالی، تبدیل به یک مفلس و مریض و علیل نموده‌ام و انسانهای فرصت‌طلبی هم پیدا شده بودند که از بیماری ما، حداکثر سوء استفاده را نمودند و چه بلائی بر سر ما آوردند؛ حتی نزدیکان، البته تقصیر خودمان بود و از یک بیمار که قدرت، نیرو و تفکر او از بین رفته بود، بیش از این نمی‌توان انتظار داشت.

اکنون در این سفر و یا مبارزه، اول خودم را باز یافته‌ام و همین کافی است

که به من، اعتماد به نفس و اطمینان می‌دهد تا قادر باشم تمام حقوق از دست رفته را که در اثر سوء استفاده از من با حيله گرفته‌اند، پس بگیرم و به فضل خداوند، پس خواهم گرفت. ديگر اينکه، دو هفته است که جمعه‌ها با فرزند ارشدم که دانشجوی فیزیک است به استخر شنا می‌رویم. چقدر لذتبخش است و دوستان تازه‌ای پیدا کرده‌ام.

وقتی بعد از گذشت سالها، پا به درون استخر گذاشتم؛ آنچنان شعف و شادی، تمام وجود مرا فرا گرفته بود که در فهم نمی‌گنجید. هیچ زمان با فرزندم این چنین نزدیک نشده بودم. او در گذشته، مرگ تدریجی مرا می‌دید و می‌دید مانند شمع، در حال ذوب شدنم و از دست او کاری ساخته نبود. او در گذشته، شاهد این ماجرا بود که پدرش آقای مهندس، به جرم اعتیاد در بازداشتگاه بوده و اکنون با پدرش در حال شنا کردن است و غرق در خوشحالی و شاهد این ماجرا که؛ پدرش چگونه توانست از تاریکی‌ها خارج شود. با من مسابقه شنا می‌گذاشتند و من در حال خوردن و لذت بردن از انواع نوشابه‌ها بودم. خدایا چقدر نوشابه‌های دیگر، لذتبخش هستند و چه اشتباه بزرگی را در گذشته، ندانسته مرتکب شده بودم.

بزرگترین کاری که شده بود این بود که؛ من در زمان مناسب، فرصت داده بودم سیستمهای جسم من، خودشان را بازسازی نمایند. اکنون که مشکلات جسمم برطرف شده، قسمت روان و روح هم به حالت تعادل رسیده‌اند و در حقیقت، اسب و سوارکار هر دو میزان هستند و به همین دلیل، امکان برگشت، دیگر وجود ندارد؛ چون اصلاً حاضر نیستم چیزی را که بدست آورده‌ام از دست بدهم و این نکته مشخص می‌شود که؛ **مشکل عمده افراد بیمار مواد مخدر، جسمی است و زمانی که جسم در حال تعادل باشد، روان هم به تعادل می‌رسد.**

ایمان

نگهبان: پس از حمد و ثنای الله و درود بی‌پایان به فرماندهان او. خدمت مراد عزیزم و تمام نزدیکان، سلام و درود می‌فرستم. از این که خاندان گذشته ما را به حضور پذیرفتید، سپاسگزاریم. خود شما در جریان کار ما قرار دارید؛ بنابراین سخن، کوتاه می‌نمایم.

سردار: سلام علیکم فرزندان،

ما در یک مهمانی از خاندان گذشته شما، البته آنکه مورد نظر بوده است دعوت نمودیم تا یکی از نیروهای الله را که در شما تجلی یافت و توانستید از آن سقوط بیرون بیایید را، به عینه ببینند و باور بدارند:

ایمان؛ تجلی نور خداوند است در وجود انسان

خداوند، آنقدر به این موجود بها می‌دهد؛ اما خود او، بهای خود را نمی‌داند و در ادامه، همواره ناسپاس است. انسانها در خسران هستند و جهل در ادامه حلقه‌های آنها همچنان با تداوم، ادامه دارد.

همانطور که می‌دانید، آنها پس از مدتی، بخصوص مادر شما، لباس قرمز بر تن نموده بودند و این از التیام درون و آرامش برون ایشان حکایت داشت و با دیدن یکدیگر، بسیاری از مسائل که قابل بیان نیست پدیدار گشت و این امری بود که به حمدالله به نحو بسیار مطلوبی پایان پذیرفت. (این مسائلی که قابل بیان نیست؛ برخورد در اندیشه یکتا پرستی است از دیدگاههای متفاوت).

اکنون همه حرفها به طرف شماست که حرکت نمائید و غیرممکن‌ها را جان دوباره دهید و دشتها را پر از سبزه و سدها را پر آب و کشتزارها را آبیاری

نمائید. از خوان خویش به بیت خویش و از ارتقاءِ بیت خویش به بیت‌هایی سر بزنید و آنچه لازم است به انجام برسانید و در هدایت و نوشتن و به جلوراندن علم خود، پیش رفتار بشوید و این عمل در تداوم قرارهای ما، سدی محکم می‌سازد.

با آمدن روزها و فرا خوانده شدن در سفرهٔ باری تعالی (ماه رمضان) و قدری صبر، آغازها هم با آغازِ عمل شما، هم نواز می‌شوند. ما هم پس از مدتی در لباس خود، تجدید میثاق نمودیم و در پذیرائی آماده شدیم. خداحافظ.

○ از چاله در چاه عمیق افتادن

یک هفته پیش در پارک با شخصی آشنا شدم که ۳۴ سال داشت و دو ماه بود ترک اعتیاد کرده بود. با هم دوست شدیم و مقدار زیادی قدم زدیم. من سؤال کردم چه موادی مصرف می‌کردی؟

گفت: تریاک می‌خوردم، قرص هم می‌خوردم، مشروب هم می‌خوردم!

گفتم: حالا چه شد که هر سه را مصرف می‌کردی؟

گفت: ابتدا از حدود ۱۴ سال قبل، تریاک می‌خوردم؛ اما تصمیم گرفتم ترک اعتیاد کنم و از آن زمان، قرصی شدم. بعد برای اینکه از شرّ قرص، خلاص شوم به مشروب پناه آوردم. زمانیکه مشروب می‌خوردم می‌گفتم؛ حالا خوردن یک قرص که اثری ندارد و بعد از مدتی گفتم؛ حالا خوردن یک ذره تریاک هم اثری ندارد. یکمرتبه شدیم هم قرصی، هم تریاکی و هم عرقی. اکنون دو ماه است که ترک اعتیاد کرده‌ام؛ اما حالا توان و حوصلهٔ کار کردن را ندارم.

گفتم: چکار می‌کردی؟

گفت: کاری که انجام می‌دادم کار ظریفی بود و روزانه ۳ یا ۴ هزار تومان درآمد داشتم که اکنون قادر به انجام آن نیستم. حالا هر کاری باشد انجام می‌دهم؛ حتی زمین شستن و جارو کردن، چون توان و دقت کار قبلی را ندارم. بهر حال از هم خداحافظی کردیم و قرار ملاقات یک هفته دیگر را گذاشتیم.

دیروز دوباره این دوست عزیز را دیدم، جوان بسیار صادق و مهربانی بود، پس از احوالپرسی گفتم؛ خوب، حالت چگونه؟
گفت: خراب کردم، هر چه رستم پنبه شد.
گفتم: آخر چگونه؟

گفت: چند روز قبل، رفتم پارک دیدم یک نفر که قیافه‌اش نشان می‌داد معتاد است توی پارک دنبال کسی می‌گردد تا مواد بگیرد. من هم به دنبال او روانه شدم. پس از مدتی مواد فروش را پیدا کرد و مواد خودش را خرید. من هم بلافاصله رفتم جلو، گفتم؛ چی داری؟ گفت؛ دوی خیلی عالی دارم، کولاک می‌کند. من هم مقداری خریدم. (منظور از دوا، هروئین است).

گفتم: آخر تو که هروئین نمی‌کشیدی!
گفت: در سابق چند باری کشیده‌ام؛ ولی روی مصرف دوا، حرفه‌ای نبودم. بهر حال دوا را خریدم و بردم و کشیدم.

گفتم: دیگر چکار کردی؟

گفت: کمی هم تریاک خوردم.

گفتم: آخرین بار، کی مصرف کردی؟

گفت: ۲ روز قبل و تصمیم دارم به ترک خود ادامه بدهم.

گفتم: در گذشته، چند بار ترک کرده‌ای؟

گفت: ۴ بار، که همیشه ناموفق بودم. حالا هم هی شل کن سفت کن دارم. با تمام وجود می‌خواهم ترک کنم؛ اما چه کنم حریف نمی‌شوم.

گفتم: با این ترک‌های حساب نشده، هر بار به عمق فاجعه، نزدیکتر می‌شوی و با شرایطی که پیش می‌روی، می‌ترسم به آخر خط و تزریق هم برسی. باز سؤال کردم؛ تحصیلات شما چقدر است؟

گفت: دیپلم بازرگانی دارم.

گفتم: اگر فکری به حال خودت نکنی، حتماً غرق خواهی شد. قانون اول را برایش گفتم و از او خواستم هفته‌ها فقط فکر کند و ساختار جسم را برایش توصیه دادم. بعد از آن لبخندی روی لبانش دیدم. سر خود را تکان داد و گفت: کی کتابت چاپ می‌شود؟

گفتم: انشاءالله به زودی.

با تفکر؛ ساختارها آغاز می‌گردد، بدون تفکر؛ آنچه هست، رو به زوال می‌رود.

❖ ۷۶/۱۰/۱۶ سیلور

ارسال و شرح تصاویر (تصویر شماره ۶)

از آغاز زایش گیاهان (بهار) تا پایان برگ‌ریزان، ۴ تصویر نیاز است که ما در طول ارتباط، تصاویر را برایتان ارسال خواهیم نمود. هر یک را در پایان هر دوره از کار خودتان در کتاب، خواهید داشت. این نه برای زیبایی خواهد بود؛ بلکه برای آن است که اثر آن تصاویر بر وجود اشخاص، بسیار مفید است و دیدن آن برای کسانی که با خود، پیمان کاملاً خداوندی خواهند نمود، اثر

نیکوئی خواهد داشت تا ادامهٔ مسیر را چون لامپ برای او و یا آنان روشن بنماید.

۱- درخت پوسیده؛ تصویر حیات یک انسان آلوده است.
۲- جوانه‌ها؛ تصویر تولد و حیات جدید یک انسان تزکیه و تصفیه شده است.

۳- جاده؛ راه دراز تا مقصد است.

۴- درختان قوی و شاداب؛ نمونه‌ای از انسان است که حیات را با ادامهٔ راه درست به سوی آسمان و جنگل دنبال می‌کند. سبز بودن محیط آن، حاکی از زندگی گذشتهٔ شماست که بد و بیراهه بوده است. این سبز بودن و آن اسب، موضوع اختصاصی شما در گذشته است.

۵- تپه؛ مطالب گفته شده در مورد عموم آزاد شدگان از میان نیروهای اهریمنی است. بعضی از دوستان هم در سفرهای اکتشافی در هند به آن مبتلا بودند که قابل استفاده برای آنها نیز هست و این تصاویر؛ مانند نتهای موزیک خواهند شد.

البته بیش از ۴ تصویر هم، ممکن خواهد شد. ما از خانه‌های ویران، شروع می‌نمائیم و در تکرار نت، به اول آن می‌رسیم. شما زیبایی و طراوت رقص پرندگان در آسمان را حتماً در ذهن خود تجسم می‌نمائید. از تخریب به ساختن یک تصویر زیبا.

ما باید برویم.

بدورد.



اکنون ۳۴ روز از پایان سفر ما و ۱۹ روز از فصل زمستان، گذشته است. از نظر قوانین دین ما، ماه رمضان فرا رسیده است. ما پس از چندین سال در حال روزه گرفتن هستیم؛ اما نه بطور کامل. به عبارتی اکنون از آغاز سحر تا غروب آفتاب، نباید هیچ غذا و آشامیدنی و دودی را بخوریم. برای من که بسیار عالی است.

❖ ۷۶/۱۰/۱۹ سردار

بهترین راه

سلام علیکم فرزندانمان، شکرًا که خوب هستید و توان آن را یافته‌اید که رمضان را کامل نمائید. تغییرات بسیار وسیع در جسم و روح که توان خوبی یافته، آغاز شده است و جسم و روحتان از خواب طولانی بیدار شده‌اند. با آگاهی و ادراک قوی، تمام جوانب امر را می‌توانید با نظر خوب نگاه کنید و اشکالات و تمام موضوعات را خوب بفهمید؛ این بسیار عالی است.

زیرا در بیدارشدن که در آینده، نصیب شما خواهد شد، تأثیر عمیق، نهفته است. با هم به نوعی در این مورد، رمضان را اجرا می‌نمائیم. این موضوع، می‌بایست اتفاق می‌افتاد تا شما به قدرت و توانائی جسم خویش پی‌برید و از آنچه بار الهی در ساختمان و عمارت بدن بکار برده است، پی‌برید و برای کار خداوند تبارک، بهای بیشتری و بهتری پرداخت نمائید.

شما در آینده، با انجام صحیح کارهایتان و به ثمر رساندن هدفهای گذشته و توفیق در آن راه نیمه تمام با هر قدم خواهید دانست که در طریق درست،

راه رفتن، چقدر آسان است. با توانائی و انجام فرایض الهی و گوش دادن به فرمان الهی، هر قدم؛ پا به عروج است و این پاداش نیکوکاران راستین است. همهٔ انسانها تصور می‌کنند؛ بهترین راه، کوتاهترین راه است، در نتیجه؛ به درستی و یا به نادرستی آن، تفکر ندارند. راهی را می‌روند که زودتر به خواسته‌های دنیا برسند. در نتیجه؛ مشقهایشان همیشه ناتمام و بی‌محتوا باقی می‌ماند و مجبورند دوباره بنویسند. باید بدانید که ما همه برای خدمت و آموزش پا به حیات نهاده‌ایم. ابتدا؛ آموزش، سپس؛ خدمت درست، انجام بدهیم. در این راه، بسیار وقت لازم است.

غذای نیمه پخته و یا به عبارتی خام؛ قابل خوردن نیست. در انجام فرامین الهی باید بسیار دقت کنیم تا بهترین کار؛ همان باشد که خداوند خواسته است توسط انسان به انجام برسد. انشاءالله شروع رمضان و تمام ایام آن، موجب نیکبختی بسیار برای شما باشد و به هدفهای خود برسید والسلام. بعضی وقتها ما دوست داریم سخنان دل شما را گوش بدهیم و فقط سخنگو نباشیم؛ اگر حرفی دارید، بزنید. نگهبان: من چه بگویم. شما بسیار زیاد، وقت خود را صرف ما نمودید؛ با هیچ بیانی قادر به سپاسگزاری نیستیم.

سردار: لازم است بگوئیم که برای فرمان؛ هیچ موضوعی زیاد نمی‌تواند باشد؛ خاصه اینکه شما را فقط برای خودتان آموزش نمی‌دهند که برای یک فرد باشد.

شما را فرمانی داده‌اند که استادی بشوید برای خود و بیت خود و برای کسانی که باید بیایند و از این موضوع، بهره‌مند بشوند. به همین جهت سه

مطلب، در بیت خودتان مهم است و اولویت دارد بر آنچه دریافت می‌دارید.
 شما را سنجیدند و مهر تائید دادند.
 اول: کلام الله را به جهت آن که گفتیم، دریافت بدارید؛ یعنی بشکافید.
 دوم: در طریق علم، کوتاهی ننمائید.
 سوم: اصوات را ارج بنهید، یعنی همان موسیقی که توسط آن به پایه‌های
 اصوات الهی، پی ببرید.
 این را در خاندان و بیت خود به طور خاص باید نشان دهید و اخلاق
 درستی را در آنها تقویت نمائید تا انسانها با افکار نیکو، پایدار بشوند.
 موسیقی، صوت بسیار معنی‌دار است.
 انسان، احساس می‌کند به جایی خوانده می‌شود که در آنجا خبرهای بسیار
 است؛ اما هیچ نمی‌داند کجاست. جذابیت دارد و مانند معنایش است، نمی‌دانم
 چطوری بیان کنم. خوب است. هستی را در آن می‌بینی.
 خداحافظ.

۷۶/۱۰/۲۳ 

اکنون ۲۳ روز از زمستان و ۳۸ روز از پایان سفر ما می‌گذرد. ما سرما
 خورده‌ایم، در گذشته به دلیل استفاده از مواد، کمتر سرما می‌خوردیم و اگر هم
 سرما می‌خوردیم، کمتر متوجه آن می‌شدیم.

اشتباه کودک

ما همه خوب هستیم و چون شما غذا برای خوردن نداشتید، سرما خوردید. ما ناراحت شدیم. ما برای اطلاع شما به موضوع و مسئله‌هایی اشاره می‌نمائیم، برای انجام هر کدام با فرمان برای شما می‌گوئیم؛ چون شما ناخوش هستید، ما هم کم با شما صحبت داریم. این بار برای اولین شکل است. پس از اینکه جلد کتاب آماده شد، ما برای اینکه برای یک عده از انسانهای گرفتار می‌باشد، در درجه اول؛ باید تصاویر آن، مغناطیس را در آنها به وجود بیاورد تا جذب مطالب بشوند؛ اگر خویش را به یک دوره قبل ببرید؛ قطعاً نمی‌توانستید یک روز بدون مواد مخدر، بسر ببرید. در همین شرایط، خود را جای یکی از خوانندگان این کتاب قرار بدهید. به چشمان «بیمار مواد مخدر» که به مناظر کشیده شده است، نگاه کنید.

نمی دانم آیا منظور مرا متوجه می‌شوید؟

نگهبان: آری متوجه می‌شویم، منظور شما این است که خود را جای آن شخص بیمار قرار بدهیم و با تفکر و شرایط او، به موضوع نگاه کنیم.

استاد: لیدی جونز می‌گویند؛

اگر به یک کودک کم سن و سال که اشتباه کرده است، بگوئید هیچوقت نمی‌تواند این اشتباه انجام شده را جبران نماید، ناامید می‌شود و ممکن است دچار عدم اعتماد و نوعی بیماری روحی بشود.

می‌دانید؛ شخص مورد نظر ما همان کودک است. باید بگوئید که جبران می‌گردد و به همین سبب، ابتدا ما با شورای کنگره تصمیم گرفتیم که به کودک بگوئیم اشتباه بزرگی کرده است؛ اما در کنار این خطا، می‌تواند عکس آنرا انجام

دهد؛ یعنی بزرگترین کار که هیچکس تاکنون راهش را نیافته است. تصویر اول؛ همان کوههای یخ‌بندان و جادهٔ بسیار پر برف بود و مانند الماس، درخشش داشت، از طرفی عظیم؛ اما مخوف می‌نمود. آن ماشین از پر یک عقاب هم سبک تر بود؛ اما با سرعت و بدون کنترل می‌رفت. شما حتماً در این باره، توافق دارید. ماشین؛ زیبا و خطرناک است و شکوه انجام، عظمت را در انسان، بیدار می‌نماید. و آنکس که می‌خواهد پرواز را بیاموزد با پاهایی چون رقصندگان باله به جلو می‌رود. امید است تصویر زیبایی بشود.

انسان؛ مقام انسانی خود را در جایی، جا گذاشته است و خود؛ بر این آگاه نیست. آن مکان را باید بیابد.

ما باید برویم. بدرود.

۷۶/۱۱/۱۰ 

اکنون ۵ روز مانده که به نیمهٔ زمستان برسیم. قبلاً گفته شده بود که نیمهٔ زمستان؛ آغاز بارگیری در باراندازهای طبیعت است. به عبارت دیگر؛ نیمهٔ زمستان با برف و باران و رعد و برق، قدرت را به زمین داده است و زمین را برای حیات و تولدی دیگر، آماده می‌کند. در بهار؛ گیاهان، دوباره حیات خود را آغاز می‌نمایند و همچنین حیوانات. همین اتفاقات در کالبد و یا جسم ما هم رخ می‌دهد که هنوز از نظر علمی به آن نرسیده‌ایم. اکنون، بیماری که از دام وحشتناک و خوفناک اهریمن، رهائی یافته و درحال گرفتن انرژی لازم از فصل زمستان است؛ بدون شک، کارهای عقب ماندهٔ زیادی دارد. باید به زندگی خود، سروسامانی بدهد؛ حق و حقوقی که از

دست داده و دیگران در اثر ناتوانی او از آن سوءاستفاده نموده‌اند، بایستی پس بگیرد.

از این قبیل مشکلات برای بیمار مواد مخدر، بسیار وجود دارد که باید خود را برای مبارزه، آماده نماید تا حق و حقوق از دست رفته خود را پس بگیرد. قدم اول؛ کسی که از منطقه ۶۰ درجه زیر صفر عبور کرده، اکنون توانسته است خودش را پس بگیرد و پس گرفتن خودش به قول سردار؛ مثل آن است که از اقیانوس، عبور نماید و پایش خیس نشود، حل مشکلاتی از این قبیل، مثل عبور کردن از یک جوی آب می‌باشد.

چون در طول این سفر، تجربه تاریکی‌ها را آموخته و اکنون خود یک آموزگار است. مطالبی که از این پس می‌خوانیم؛ مربوط به ایجاد نقطه تفکر و اندیشه، برای پس‌گیری همین حقوق از دست رفته و راه و روش درست زندگی کردن است.

باز هم می‌گوییم؛ این مطالب برای شخصی گفته می‌شود و یا مورد خطاب، شخصی است که از منطقه ۶۰ درجه زیر صفر، عبور کرده است.

حالا ماه مبارک رمضان به پایان رسیده و طبق قوانین ما ۷۶/۱۱/۱۰، اولین روز پس از پایان ماه رمضان، روز عید فطر است و ما جشن می‌گیریم.

❖ ۷۶/۱۱/۱۰ سردار

حکم قاضی

سردار: سلام بر عبادت کنندگان ماه رمضان.

عید فطر بر اهل بیت، مبارک باشد.

ما عید را به شما تبریک می‌گوئیم و آرزو داریم با هر طلوع خورشید، شما

قدمی به الله نزدیک شوید.

ما هم قبلاً تشکر می‌نمائیم.

امید بر این باشد که به حیات، در هر لحظه، ارزش بدهیم و در راه آن بکوشیم. ما هم همه خوب هستیم و در شادمانی بندگان در راه حق تعالی شریک می‌باشیم. برای هدایت در راه خداوند تبارک و تعالی، راه جویی می‌کنیم و سعادت آنان را می‌طلبیم؛ همین‌طور به جهت پاسخ به سؤالات کسانی که در این باره، بسیار در اندیشه هستند.

انشالله به حکم پروردگارِ عالم در صیقل نمودن خود، همچنان با نیروی خدایی، در راه به سوی عالم نور در تجلّی باشید. ما هم خواستار ادامه راههای خوب و بدون بند برای شما هستیم. در نیمه اول زمستان قرار می‌گیرید و با اندیشه بسیار تازه و عظیم که در عالم حیات شما بی‌نظیر بود و به قولی؛ تولد دوباره در همین حیات شده‌اید، قدر و عظمت آنرا بدانید و نگهبان جسم و جان باشید. این از عقل سالم و تفکر درست است که می‌شود با آن به هر گوشه‌ای از جهان حال، رفت و بدون مشکل، باز آمد.

انشالله در شرف انجام کارهای عقب مانده، توفیق حاصل نمائید و برای یک زندگی بدون هیچ‌گونه ترس و خوفی، خود را مهیا نمایید و یک‌یک مشکلات را حل و مُهر پایان بگذارید. خوب فکر نمائید و برای هر عملی به انجام کامل آن بیندیشید. ما آنرا می‌خواهیم که ابتدا خواست خداوند باشد و فرمان و سپس در راستای خواست شما. ما برای هر عمل، خود را مجهز می‌نمائیم و در گذشته هم همین عمل را می‌نمودیم؛ اما بعضی وقتها زمان، ما را بدون تفکر، پیش می‌برد.

اما شما زمان کافی به جهت رفع آنها داشته‌اید. حرکت بسیار بجای شما، سرنوشت آنچه می‌نمائید، تعیین می‌کند. اکنون خود به جای بسیاری افراد هستید. همانگونه که گفته شد؛ شما در مقام وکیل، کار خود را بهتر به انجام می‌رسانید.

خواست قلبی شما در مورد هدایت، انجام پذیر است. انشاءالله توفیق لازم مبذول بشود تا با افکاری آسوده به بعضی مطالب، رسیدگی کنید. در مورد نوشتارها هم بایستی؛ متخصصین امر و راهنمایان حرفه‌ای، اوراق آنرا به ثبت برسانند. در خصوص مطالب کتاب، راوی مستند باشید و از فعل می‌شود استفاده نمود. می‌شود در چاپهای بعدی، نحوه بیان مطالب را اندکی عوض کرد.

اثر حکم، همیشه در حال حیات قاضی به واقعیت، بزرگ جلوه نمی‌نماید

اما اگر ما در زمان و مکان دیگری، بیان مطلب نمائیم؛ اثر بسیار درخشان دارد. یک مثال بسیار مشخص؛ اگر شما شخصی را ندیده باشید، مطالب آن را بسیار خوب می‌خوانید؛ اما اگر خودش برایتان بگوید، چندان جذاب نمی‌نماید. مانند: عکس و تصویر، و واقعی بودن است. خداحافظ.

۷۶/۱۱/۱۳ 

اکنون به آغاز نیمه زمستان رسیده‌ایم و این مقطع، مقطع بسیار سازنده‌ای از نظر برنامه‌ریزی و افکار و اندیشه ماست و دنبال همان حقوق از دست رفته و سازندگی برای آینده و اوقات تلف شده خود هستیم.

❖ ۷۶/۱۱/۱۳ سیلور

کشتی‌های حمال

استاد: اکنون با رسیدن کشتی‌های حمال، باید بدانید که در طبقه‌بندی و تقسیم، چگونه جایگزینی را در آن به انجام برسانید. آغاز حرکت؛ از بارانداز شروع می‌شود و این به قول دوست ارجمند ما، آقای لوئی؛ اندوه بزرگی است. این نکته برای میکروبها و انگلها و انواع ویروسها، شناخته و پنهان است. حتماً مقصود ما را خوب تا آن درجه لازم، درک و لمس می‌نمائید.

نگهبان: آری (البته یک گروه از میکروبها کسانی هستند که با سوءاستفاده، از آب گل‌آلود، ماهی می‌گیرند و شخص بیمارِ مواد مخدر را به گونه‌های مختلف می‌دوشند و یا چپاول می‌نمایند و یک برچسب معتاد بر پیشانی‌اش می‌کوبند).

استاد: بایستی در دو جهت کاملاً مجزا و متفاوت به نبرد برخیزید و تا پایان این دو با تمام دوگانگی؛ اما با وجه اشتراک بسیار نزدیک، نبرد نمائید و تا آغاز بارگیری در فصل گرما به نقطه اتمام برسید. این کوچکترین کار شماست. با شروع فصل تازه، هر قدم به آنچه در راستای آسمان و آسمانی است مسئولیت شما بیشتر می‌شود؛ البته نمی‌گوئیم سخت و دشوارتر می‌گردد. خیر، اینطور تصور ننمائید؛ بلکه به شما در ادامه سفر در حیات خویش، نیاز می‌یابند. حتی آنانی که روزی شما را فقط یک تحصیل کرده دور از خدا می‌دیدند، شما با نفوذ کلام خداوندی، افکار و عقاید بسیار متهورانه‌ای در آنها ایجاد خواهید نمود.

پس می‌بینید که در انجام کارهایی مانند اینها؛ قسمت اول، چندان مشکل نیستند. کارها به صورت گروهی است و تحقیق هم با گروه پیش می‌رود و انجام کار کتاب، فصل و یا صحنه کتاب، سومین تصویر از نیمه زمستان، شروع می‌شود. با شکوفه‌ها، صحنه تعویض می‌گردد.

و به هم ریختن شهر وجود، در فصل تابستان است.

و نظم و انضباط، در برگ ریزان.

و تکرار نیت دو، از آغاز زمستان نوین است.

شکوه کتاب، مرگ ویروسها و میکروبها.

و شکوفه‌های سرخ و سفید، پرواز روح به آسمان است.

پنگوئن‌ها آرام می‌گیرند.

و دریا و آسمان و دشت؛ پوشیده از رقصنده‌های آسمانی می‌شوند و آنگاه روح ناآرام، خواستار رهایی می‌شود.

نه از خلاصی، بلکه دیدار معشوق است.

شکاف تنگ، بازتر می‌گردد و آنگاه انوار الهی چون آهن ربایی، انسان را به

سوی سماء می‌کشاند.

بدرود.

اکنون تقریباً ۷۵ روز از پایان سفر ما می‌گذرد و این درست مثل حال شخصی است که تاکنون خواب بوده و یکمرتبه از خواب، بیدار می‌شود و دور و اطراف خود را نگاه می‌کند و متعجب می‌شود که چرا سالها این همه حق و حقوق خود را از دست داده و توجه‌ای به آن نکرده است؛ البته چون سفر، موفقیت‌آمیز بوده است، دیگر هیچگونه احساس خماری و یا احتمال بازگشت، وجود ندارد و به همین دلیل، شخص، سالم با افکار سالم است.

برای مثال: من در یکی از شهرستانها به یک نفر برای تفکیکِ مقداری جزئی زمین، وکالت دادم و او با سوء استفاده کامل، هر چه را فروخت پولش را نداد و مقداری از این زمینها را به نام خانواده اش کرد. هر کجا که می رفت، تبلیغ می کرد که من معتاد هستم و مرتب تهدید می کرد که تو هروئینی هستی و من هم با افکار و اندیشه افیونی خود، حوصله درگیری را نداشتم و چون اکنون قصد دارم حق و حقوق از دست رفته خود را باز پس گیرم، تصمیم گرفته ام به سفر بروم؛ البته طرف ما خود، قانون دان است و با سوء استفاده از قانون و کلک های قانونی، مرا بایکوت می کند یا به عبارتی؛ کاری کرده است که دست من به هیچ چیز، بند نباشد. چون برای این کار عازم سفر هستم، برای خداحافظی، خدمت سردار شرفیاب شدم. این ماجرا؛ باز الگوئی است برای شما و حقوق از دست رفته شما، که باید پس بگیرید تا انسان کاملی بشوید و ثابت نمایید که قدرتمند هستید، از نظر افکار و اندیشه سالم.

✻ ۷۶/۱۲/۱ **سردار**

اسلحه حق

سردار: در آخر امر، امر اول انجام می گیرد.
با تمام قدرت و توانائی عقل خود، آغاز به انجام نمائید.
شما که به کوفه نمی روید، در میان قوم و خویش خود می روید. بر آنها تکلیف است که در تمام مراحل به شما کمک و یاری بدهند و در ستون شما باشند.

اما ما به دنبال حق بودیم و هستیم. شما حق را می‌طلبید و به جهت اجرای حق می‌روید؛ پس خوف به خود راه ندهید.

شما توان دارید، اسلحه هم دارید؛ اما موضوعی که بر آن اشراف نداشتید، بکار بردن اسلحه بود. اسلحه شما؛ قدرت و توان در بیان حق شماست، گلوله آن از لوله تفنگ، جاری نمی‌شود؛ بلکه همان سخنی است که از دهان، خارج می‌گردد. و آن به این معنی است که قضاوت درباره حق و ناحق بودن در شما قوت گرفته است و این را خوب بدانید که انفجار یک گلوله، آدم را به هلاکت می‌رساند؛ اما کار او تمام می‌شود، گلوله شما در انفجار، حالت را در ادامه قرار می‌دهد و شخص در حال حیات، نبودن و نیستی را به کرات تجربه می‌نماید.

آیا متوجه می‌شوید؟ پس در خود این توان را یافته‌اید. به عبارتی به شما عطا نموده‌اند. پس با عقل جلو بروید و بندها را از هم بدرید و حق را جاری نمائید که هر قدر هم کوچک باشد، احیای دوباره می‌شود.

از اوقات خود به خوبی بهره ببرید و وقت را در اجرای امور، بجای خود، نیکو بکار گیرید و انشاءالله در کل امورات مالیه، توفیق حاصل نمائید. جنگ و نبرد در ضمیر خواب، بین آنچه در شما بوده و هست، در غیر خواب هم انجام‌پذیر است. خود شما هم خوب می‌دانید.

به قول دین‌دستور که می‌گوید:

ما که درخت خرما نداشتیم به آن صورت که از آن بالا برویم؛ اما در اسارت و در فرار، یاد گرفتیم که بعضی وقتها به درخت خرما پناه ببریم. هم در بالا بود، هم در آنجا اطعمه هم بود.

پس به دو جهت، در موضوع بالارفتن از آنگونه درختها آموزش اجباری دیدیم. حال شما هم آموزش خویش را با فرمان، در اختیار گرفتید و به درجه قضاوت حق و ناحق هم نائل گردیدید.

پس تلاش یافتن انجام و عمل در شما، با قاضی و حاکم برابر است. حق یارتان باشد.

ما باید برویم.

ایشان می گویند که پس از کُشتیِ دو بدو، دیدارِ حریفِ فاتح، واجب است.

خویشِ خویش، بیگانه باشد

اگر خویش را خویشتن نداند

با بیگانه به از خویشتن باشید.

به یاد خدا باشید و کلام حق را بجا و در جا، عمل نمایید.

سلاح؛ هر چه باشد؛ اگر بکار نبرید، زنگ می زند.

خاصه، کلام باشد.

خدا حافظ.

✱ قانون دوازدهم:

"در آخر امر؛ امر اول اجراء می شود"

این یک قانون کلی و اساسی است که ما در تمام امور حیات خود، از این قانون استفاده می‌کنیم و آن را می‌دانیم و بکار می‌بندیم.

برای مثال:

اگر امر اول ما تولید گندم باشد؛ گندم ما، کی بدست خواهد آمد؟
حتماً در پاسخ خواهید گفت: حدود ۸ ماه بعد از کاشت، مراقبت و آبیاری مداوم؛ و به سخن دیگر؛ "در آخر کار".

و یا اگر آخر امر، و یا اینکه امر اول یا خواست اولیه ما، ساختن خانه مسکونی باشد؛ کی به هدف خود نائل می‌گردیم و یا خانه ما در چه مدت، ساخته خواهد شد تا قابل بهره‌برداری باشد؟

بدون شک خواهید گفت: موقعی که عملیات ساختمانی، کاملاً به اتمام برسد؛ یعنی در آخر کار یا آخر امر؛ بنابراین می‌گوئیم: در آخر امر، امر اول، اجرا می‌شود.

اکنون که ما قصد ترک (درمان) اعتیاد داریم؛ حالا خواه افیون باشد و یا الکل و یا هر کار و مواد دیگری، نباید انتظار داشته باشیم که هر زمان اقدام به ترک (درمان) کردیم، بلافاصله روز بعد به نتیجه برسیم؛ بلکه باید بدانیم و صبر کنیم تا زمان لازم با تلاش و کوشش و مراقبت ما طی گردد و در صبر کردن هم بی‌صبری نکنیم.

نکته جالب اینجاست؛ ما در تمام کارها و برنامه‌های زندگی خود، این قانون را می‌دانیم و بطور طبیعی، اجرا می‌کنیم؛ اما در مورد مسئله اعتیاد، این قانون را در نظر نمی‌گیریم.

چرا؟

زیرا به علت عدم آگاهی از ساختارهای جسم خود، به این قانون، بهای چندانی نداده‌ایم.

حالا اگر کسی بگوید: شما که مثلاً بیش از ۵ سال، مخدرهایی از خانوادهٔ تریاک را بطور مداوم استفاده کرده‌اید و بعضی از ساختارهای جسم را منهدم نموده‌اید، ظرف مدت ۲۰ روز، شما را ترک می‌دهم و بهبودی حاصل خواهید نمود، درست مثل این است که کسی بگوید: من کاری می‌کنم که جنین در شکم مادر، ظرف مدت ۲۰ روز، کامل شود و مادر؛ یک پسر یا دختر کاکل‌زری، بدنیا بیاورد که در ۳ ماهگی هم به مدرسه برود.

✱ قانون سیزدهم:

"خویش خویش، بیگانه باشد"

اگر خویش را خویشان نداند

در این قانون برای ما طرح می‌نماید؛

اگر انسانی؛ قوم و خویشان خود را با هر نسبت، مثل خودش نداند، برای ما بیگانه‌ای بیش نیست. البته در صفحات اول کتاب گفته شد: اگر بین پدر، مادر، فرزند، همسر، برادر، خواهر و غیره، پیوند محبت برقرار نباشد، آنها جز یک سری الفاظ و یک سری ظروف تهی، چیز دیگری نیستند.

○ خودکشی

دیروز با شخصی برخورد کردم که هنرمند بسیار ارزنده‌ای بود. او می‌گفت: حدود شش ماه است که ترک نموده‌ام و تا امروز، سه شبانه روز است که

تصمیم گرفته‌ام واقعاً خودکشی نمایم، دنبال وسیله می‌گردم. دوست دیگر من برای او شرح داد و به او گفت: ساختار جسم شما در طول مدت اعتیاد به هم ریخته است و کارخانه‌های جسم شما، مواد مختلف را تولید نمی‌کنند. برای همین است که در حال تعادل نیستید؛ اما شما که شش ماه صبر کرده‌اید باید حداقل، شش ماه دیگر هم صبر کنید تا سیستم‌های جسم شما به تعادل برسد. او موضوع اعتیاد را برای وی کاملاً شرح داد و من شاهد خوشحالی و لبخند شخص بودم.

در اینجا مسئله، خیلی ساده است. فرض کنید شخصی در یک کویر بدون آب و علف، از تشنگی در حال مرگ است. حال اگر شخصی به این تشنه در حال مرگ بگوید؛ در ۵ کیلومتری اینجا چشمه آبی است، شخص در حال موت، یکمتر به انرژی می‌گیرد و هر طور شده خودش را به آب می‌رساند؛ اما اگر شخص، هرچه دیده، سراب بوده و باز هم سراب ببیند، دیگر اعتماد به نفس خود را هم از دست خواهد داد و جان به جان آفرین تسلیم خواهد نمود. دیشب با پسر صحت می‌کردم و او مثال جالبی برای من زد. او گفت: در مورد ترک اعتیاد، اشخاص در جای دیگری دنبال اشکال می‌گردند؛ درست مثل شخصی که پشت اتومبیل نشسته و هر چه پدال گاز را فشار می‌دهد، موتور ماشین، دور می‌گیرد، صدا می‌کند؛ ولی ماشین از جای خودش، حرکت نمی‌کند. آن شخص می‌گوید: بابا جان، من که کارم درست است، کفش، شلوار و پیراهن خود را پوشیده‌ام، صبح، مسواک هم زده‌ام، پس چرا ماشین حرکت نمی‌کند. درحقیقت؛ شخص باید دنبال اشکال در اتومبیل بگردد، نه در لباس پوشیدن خودش. کافی است دنبال اشکال در اتومبیل بگردد تا آنرا پیدا نماید، مثلاً باید دنده را جا بزند.

در مورد اعتیاد هم همین مسئله، صادق است. شخص و یا سایر اشخاص، بیشتر فقط مسئله را در روح و روان جستجو می‌نمایند و توجه ندارند که جسم هم دچار مشکل است.

البته موقعی که جسم را به حالت تعادل برسانیم، بعداً می‌توانیم راجع به روان هم سخن بگوئیم.

در مرحله نخست؛ باید تمام نیروها بکار گرفته شود تا جسم، ترمیم شود. امروز این دوست عزیز، مرا به یاد خاطرات گذشته خودم انداخت. در آن ترک اعتیاد دوم؛ دلم می‌خواست بمیرم و از خدا می‌خواستم به زندگی من، پایان دهد.

۷۷/۱/۶ 

تقریباً تمام اسفند ماه را در سفر بودم. به شهر زاهدان رفتم و حدود یک ماه در آنجا بودم و به کارهای عقب افتاده خود، سرو سامانی دادم تا بتوانم حقوق از دست رفته خودم را بازیابم. کارهایم را انجام دادم و روز اول فرودین به تهران بازگشتم. سال نو، آغاز شده بود و حیات گیاهان هم جان تازه‌ای گرفته بود. در حقیقت؛ فصل بهار را می‌توان فصل زایش طبیعت، نامگذاری نمود که قطعاً در ساختار جسم و جان حیوانات و انسان هم، بی‌تأثیر نمی‌باشد.

بهرحال این سفر، یک فرق اساسی دیگر هم با سفرهای قبلی من داشت و آن این بود که؛ در گذشته، همیشه سعی می‌کردم گوشه‌ای پنهان باشم تا کسی مرا نبیند و همیشه در فرودگاه، هنگام بازرسی کلی مشکل داشتم. شخصی که مرا بازرسی می‌کرد، فوری پی به اعتیاد من می‌برد و این باعث می‌شد مرا بیشتر از افراد معمولی، بازرسی نمایند. این موضوع، مرا رنج می‌داد.

اما در این سفر، کاملاً سر بلند و مصمم بودم؛ حتی هنگام بازرسی، از من هیچ سؤالی هم نشد. آخر در گذشته، آنقدر مواد بدنم زیاد بود که خود به خود هر وقت، مأمور مواد مخدر را می‌دیدم، مواد درون بدنم شروع به بوق زدن پیاپی می‌کرد و همه را آگاه می‌کرد. بهر حال پس از بازگشت به خانواده، چند روزی به کارهایم رسیدم و در روز ششم فروردین، برای عرض تبریک، خدمت سردار، شرفیاب شدم.

❖ ۷۷/۱/۶ سردار

تولدها شبیه هم هستند

فصل زنده شدن و بیدار شدن بر جهان بشریت، مبارک باشد.

بر خانواده و بیت شما، مبارک

باز می‌گوئیم به سبب آغاز دوباره و احیای دوباره شما، تشویقتان می‌کنیم تا به وظایف خود آشنا شوید و ارتباط محکمی با ما برقرار نمایید. امید که بارگیری به نحو احسن، انجام بگیرد. این نکته؛ هم شما و کتابتان را شامل می‌شود، هم امور مالی شما مشمول آن می‌گردد. درباره احیای حقوق انسانی هم که حتماً می‌دانی در کلام الله، چگونه توضیح کامل مبذول فرموده است و نیاز به تکرار دوباره نیست. کلام الله درباره انجام کل امورات زمین و سماء به تفسیر، توضیح می‌دهد تا در ادامه حیات، دچار مشکلات متعدد نشوید. انجام راه درست و کامل، انسان را به انوار الهی نزدیک می‌کند و انوار الهی؛ چشم دل را می‌گشاید و با دید وسیع جهانها، چهره واقعی خود را در تصویر ذهن بطور کامل، حک می‌نماید. آنگاه؛ دیگر نمی‌توان غیر از صراط مستقیم، راه دیگری را

پیمود. حتماً می‌دانید که چه می‌گوئیم؛ در انجام عمل، دقت نمائید. به کار خود سرعت بدهید تا به امورات دیگر هم برسید. هدف ما گفتن این مسائل و تسریع آن است، تا به ثبات برسید و در ثبات به مسائل دیگری دست می‌یابید که در انتظار شماست.

اصوات؛ مانند حس و نور در شکل‌گیری، معنا می‌یابند.
و در معنا؛ مفهوم خواستِ انسان، متولد می‌گردد.
تولدها شبیه هستند.

اما در جزئیات؛ تفاوت‌های عظیمی دارند که موارد آنها را مشاهده می‌نمائیم.
این موضوع، فقط در اندام ساختار بشر نیست؛ بلکه در کل موجودیت، مشهود می‌باشد.

شکل و شمایل جسم؛ صور ظاهری هستند و حس و صوت و نور؛ صور پنهان، محسوب می‌شوند.

این به حس انسان که می‌خواهد از صوت، یک لباس زیبا بیابد و بر تنِ ذهن کند و ذهن، آن را مانند عطر خوشبو به اطراف پراکنده نماید، مربوط می‌شود. مفهوم حرفها را حس می‌کنید. در هر زمینه فکری، می‌توانید در ژرفای آن فرو بروید و چون آیه‌های الهی، مفهوم واقعی را دریافت کنید. حتی می‌توانید از طریق صوت، پس از دریافت داخل و خارج حلقه‌ها، مفهوم خواستِ ابعاد را به خوبی درک کنید.

انشاءالله در همهٔ امور، پیش بروید. خداحافظ.

امروز ۱۲ روز از فصل بهار می‌گذرد و من اکثر روزهای تعطیلات نوروز را به منظم کردن یادداشتهای خود پرداخته‌ام تا آنها را به گونه‌ای بازنویسی نمایم که به مطالب مستند، گزندگی وارد نشود.

ارسال و شرح تصویر عبور دوم (تصویر شماره ۷)

استاد: طلوع یا تابش شدید خورشید بر روی برفها در ادامهٔ راه و انعکاس آن بر چهرهٔ انسان و تحمل نمودن شدت نور؛ سنبل دشواریِ راه است. اتومبیل در کنار پرتگاه به راه خود به سختی ادامه می‌دهد.

نگهبان: در اثر تابش، اتومبیل منحرف می‌شود؛ چرخ جلو سمت راست از لبهٔ پرتگاه عبور می‌کند و زیر چرخ عقب سمت راست، جاده، خراب می‌شود و آن قسمت جاده، زیر چرخ اتومبیل، ریزش می‌کند، سنگها و خاکها و قطعات یخ و برف به اعماق دره، سقوط می‌کنند.

استاد: اما اتومبیل، عبور می‌کند و پس از تغییر جسم، با حرکتی که در تصویر به چشمها عینک گذاشته می‌شود، در ادامه قدری از تابش شدید نور، کاسته می‌شود و برای انسان، قابل تحمل می‌گردد. این دومین تصویرِ ادامه است. تولدها را جشن می‌گیریم و تولد کل طبیعت برهمه مبارک باشد. ما برای شما حرکتهای بسیار بلند و با کاوش دقیق، پیش رو می‌بینیم.

تا تماس بعدی،

بدرود.



○ شرح مختصر از دومین تصویر عبور از منطقه

این تصویر در حقیقت؛ دومین تصویر عبور ما از منطقه سردسیر است که اوضاع و احوال ما را در اوایل بهار و یا دو ماه پس از آغاز سفر، بیان می نماید. همانطور که گفتیم؛ در این تصویر، اتومبیل نشانه برون یا جسم ما می باشد و راننده اتومبیل، نشانه درون یا روان ماست.

تابش خورشید؛ نشانه بیداری نیروهای درون، یا بالارفتن عقل و ایمان شخص است.

(ایمان یعنی تجلی نور خداوند در انسان)

در این جاده خطرآفرین؛ با بیدار شدن نیروهای درونی، شخص به وخامت اوضاع خود، کمی آگاه می شود و می خواهد دست به حرکت سریع بزند؛ به عبارت دیگر، به سرعت، مواد مخدر را قطع نماید؛ اما چون وضعیت اتومبیل، مناسب نیست و جاده هم بسیار لغزنده است، بلافاصله اتومبیل، منحرف می شود و می خواهد به اعماق درّه سقوط نماید. (یعنی برگشت به اعتیاد دوباره). شخص خود را جمع و جور می کند و به آرامی به راه خودش ادامه می دهد.

۷۷/۱/۱۷



امروز، ۱۷ روز از فصل زایش می‌گذرد. تصمیم گرفتم برای حسن ختام کتاب و خداحافظی از همسفران، دوستان، کنگره و همچنین از بقیه استادانی که در این مهم، راهگشای ما بودند، بنخوام هر کدام سخنی یا خطابه‌ای برای همسفران آینده، ایراد بفرمایند.

البته؛ مثل اینکه گفتم خداحافظی؛ اما در حقیقت، هیچ خداحافظی نمی‌تواند تا ابد باشد؛ چون پایان هر نقطه، سر آغاز خط دیگری است. اگر شما به امید خداوند و اراده‌ی راسخ خود، این سفر را با موفقیت به پایان برسانید، دیگر هیچوقت بین ما و شما خداحافظی وجود ندارد و پیوند محبت؛ ما و شما را به هم وصل می‌نماید، خواه ما در این حلقه از آفرینش باشیم و خواه هر کجای دیگر. وقتی ما را صدا بنزید نزد شما هستیم و این در فکر نمی‌گنجد؛ باید تعمق بنمائید.

زین دو هزاران من و ما، این چه منم نه منم

دست منه بر دهنم، گوش بده عربده را

❖ ۷۷/۱/۱۷ سیلور

آتش ویرانگر

ما همه اعضای کنگره، خوب می‌باشیم و از این که به صفحه‌های آخر کتاب می‌رسید، ما بسیار خوشنود هستیم و تقریباً همان کار را انجام می‌دهیم که

شما می‌کنید. تا این یک نسخه هم بدون کم و کاست در آرشیو، باقی بماند، جهت بحث و بررسی و شاید مورد استفاده گسترده. سخن از خطابه نمودید. ممکن است لازم باشد که در جایی از کتاب، اینچنین نوشته بشود. همانطور که کتاب آسمانی می‌گوید؛ بیایید این آتش ویرانگر را مهار کنیم و آتش را تبدیل به بزرگترین پرنده نمائیم که سرعت صوت و سرعت نور با نمایش بهترین رنگها را همراه داشته باشد تا به مکانی برسیم که از آنجا انشعاب یافته‌ایم. به جهت فرمان، نوری باشیم که خداوند می‌خواهد نه آتشی که همه چیز را ویران نماید و نمایش نور از شعله آتش.

❖ ۷۷/۱/۱۷ سیلور

سومین تصویر عبور از منطقه ... (تصویر شماره ۸)

استاد: سومین تصویر عبور؛ در امتداد، به آب و گل و منطقه سخت و سنگی می‌رسد که ریزش کوه، توأم با بهمن؛ اما برف کم و مسیر یخ و گل، بسیار چسبناک است.

اتومبیل؛ کاملاً به رنگ گل و خاک است و کمتر به رنگ اصلی توجه می‌شود. جاده؛ همچنان خطرناک، اما به صورت گل و سنگ و ناهموار است.

درخت و کوه؛ حالت بین مرده و خاک است.

این در تصویر، کاملاً مشهود به نظر می‌آید.

ما با کمال خوشحالی به شما اطمینان می‌دهیم که این کتاب؛ بهترین مجموعه‌ای باشد که قابل استفاده برای جهانیان بشود.



○ شرح مختصری از سومین تصویر عبور از منطقه

این تصویر در حقیقت؛ سومین تصویر از منطقه سردسیر می‌باشد که مربوط به اواخر فصل بهار است. ما را حدود بیش از ۴ ماه پس از آغاز سفر، نشان می‌دهد و مربوط به زمانی است که مصرف مواد را به $\frac{1}{5}$ تقلیل داده‌ایم و در ۲۴ ساعت، یک بار مصرف می‌نمائیم.

در این زمان؛ برفها و یخها آب شده و جاده خاکی را مملو از گل نموده‌اند و خطر ریزش سنگ و برف وجود دارد، گل جاده، گل چسبنده‌ای است که عبور را بسیار سخت نموده است.

در این تصویر؛ قسمت درون و برون به مبارزه خود، برای پیشرفت در طول سفر، ادامه می‌دهند و با بیدار شدن قسمتهای خواب رفته درون، شخص؛ متوجه وخامت اوضاعی که برای خود در اثر مصرف مواد مخدر بوجود آورده، می‌شود. قسمت جسم؛ مشغول ساختن و ترمیم ساختارهای مختلف خود می‌باشد و در حال تطبیق دادن خود با شرایط موجود است؛ چون در قسمت درون، شخص؛ اعتماد به نفس زیادی پیدا کرده است و با شجاعت و تهور به مبارزه خود ادامه می‌دهد.

از این به بعد؛ با هوشیاری قسمت درون، درگیری سختی بین قسمتهای مختلف که در تصاویر آینده مشاهده می‌نمائیم، آغاز می‌شود. وارد فصل تابستان می‌شویم.

❖ ۷۷/۱/۲۲ رعد

روزنه موجودیت

امروز بیست و دو روز از فصل زایش طبیعت می‌گذرد و در مراسم نوروز که ما ایرانیان به نشانه ۱۲ ماه از سال، دوازده روز را جشن می‌گیریم؛ نتوانستیم با دوست و استاد خود، رعد، طبق سنت در مراسم نوروز، دید و بازدید داشته باشیم. امروز با کمال اشتیاق، توانستم به دیدار ایشان نائل گردم. مذاکرات ما، در ذیل آورده می‌شود.

نگهبان: بعد از ستایش الله و مردان پاک سیرت، خدمت شما سلام عرض می‌کنم و نوروز را شاد باش می‌گویم. اما مسئله‌ای که می‌خواستم امروز از شما درخواست نمایم این است که؛ چون آخرین برگهای کتاب، درحال مصور شدن است، از شما هم تقاضا دارم خطابه‌ای یا سخنی بگویید؛ زیرا این مجموعه، کاری بوده است گروهی و انسانهای زیادی در تدوین و مصور نمودن آن، به خواست الله، نقش داشته‌اند.

رعد: سلام و درود بر یاران جستجوگر که دنبال حق هستند. روز نو، مبارک و آغاز فصل در شروع تازه با شهر نو ساخته، بر گل خانواده مبارک باشد؛ به خصوص بر زوجه گرامیتان که تاریکیها را تجربه کردند و آنها را به اعماق سیاهی سپردند تا شما در نور الهی، توگد یابید و از کوچکترین شهر، به آفاق قدم نهید. و اما بابت سخنرانی و یا خطابه که عرض می‌نمائید. شما خود، خطابه زنده‌اید و غرش رعد و برق الهی، شهر شما را ویران نخواهد نمود؛ زیرا برای کسانی این بنا را نهاده‌اید که از حلقه تاریکی به روشنائی، رهسپار خواهند شد.

یعنی به عبارتی؛ بازگشت به خود، در نقطه‌ای که ناری هستند، تبدیل به نور می‌شوند. خداوند تبارک و تعالی، پاداش شما را در انجامِ عملِ بزرگ به شما عنایت بفرماید. شاید گوشه‌ای از آن مثلث، به تحوّل شما مربوط باشد؛ زیرا در بایگانی الهی، قرار خواهد گرفت.

**و برای جهانهای غیر قابل باور، مورد استفاده خواهد بود
و هر یک از این رها یافتگان، پرنده‌ای خواهند شد
که از ناباوری مطلق به باور واقعی، دست خواهند یافت
در نتیجه؛ وجود آنها مانند غرّش رعد، خواهد بود
در سپاس از این عملِ بسیار عظیم.**

باز هم بگوئیم؟

نگهبان: آری باز هم بگو، خطوط موازی بهم نمی‌رسند، اما دایره‌های متداخل یک مرکز دارند.

- از مرکز دایره‌ها بگو، از مهر بگو از میترا بگو، از ابراهیم بگو، از نوح بگو، از عیسی بگو، از موسی بگو، از بودا بگو، از محمد بگو، از نیستی و هستی بگو،

فقط بگو: هرچه دلت می‌خواهد بگو،

**رعد: ما هرگز نمی‌توانیم خورشید را پنهان نماییم
ما هرگز نمی‌توانیم پرده‌ای بر روی ماه قرار بدهیم
همانطور؛ وجود کوهها را نمی‌توانیم نبینیم و وجود آنها را نادیده
بینکاریم،**

پس آنها در این چرخه، تولد یافته، خلقت بدون آنها معنا ندارد
 آنها در تمامی موجوداتی که دارای محبت هستند، نفوذ دارند
 از آنها بیرون می آیند و دوباره؛ به صورتی به ژرفای وجود
 تک تک مخلوقین الهی می روند
 این بازتابها همچنان ادامه دارند
 جاهایی ثابت و متحرک، حک می شوند تا از یاد نروند
 در جاهای دیگر هم، به طور امانت، حفظ می شوند
 تا از آنجائی که ما می آئیم و باز می گردیم؛ همیشه یک روزنه
 موجودیت باشد
 آنرا در خود حس می کنیم
 به همین جهت؛ در پی آن روان می شویم که بدانیم آنچه را که
 نمی دانیم
 از هستی، نیستی، وجود و غیره
 هر قدر به راه نزدیکتر شویم، این احساس قوی تر می شود
 و هر قدر که از این حوزه دور شویم
 به دیگر مطالب غیر قابل ارزش می رسیم
 جستجو برای همین است که ادامه دارد
 بدرود.

❖ ۷۷/۱/۲۴ پاکروباد

بدست آوردن نشان

اکنون ۲۴ روز از فصل زایش می‌گذرد و برای تشکر از یاران و کسانی که در این مسیر، ما را همراهی نمودند، به نزد خانواده خود و همسر می‌رویم که ما را بسیار در این مهم، یاری دادند و هم برای مراسم عید نوروز.

نگهبان: با درود و سلام به پاکروباد؛ پدر عزیزم و پانی؛ مام ارجمندم و خسرو ارجمند و آنتینا، نوروز پیروز باد.

چون آخرین برگهای کتاب، در حال اتمام است؛ خواستم سخن شما را داشته باشم که به قول سردار؛

نشانی است در بی‌نشانی

پاکروباد: با درود و سپاس. نوروز پیروز باد.

تن‌پوش سرخ در بر نمودیم به نشان پیروزی و پایان راه شما
من و پانی

و خسرو و بانو آنتینا که در سپری شدن این زمان و سرپرازی شادی پرور
ما، که آذین نوروز گردید
خسرو می‌گوید:

پرنده بزرگ و تیز پرواز، بار دیگر، نشان خویش را به چنگ آورد؛ مبارک
باشد.

بانو آنتینا می‌گوید:

بسیاری از آنچه باید می‌دانستیم، نمی‌دانستیم. ما را به دانستن آن، دعوت نمودید.

و آن؛ نشان الله یا نامی است که در پیش داشتید.

پانی، مامتان می‌گوید:

من می‌دانستم که مهر با نمایان شدن؛ سیاهی را از تن من بیرون خواهد برد و این کار، انجام گردید. پسر؛ شاید این مانند یک خواب یا خیال باشد.

اسب سپیدی که به تو سپرده بودم

بدست آوردی و دهانه آنرا محکم نمودی

سوار بر مرکب می‌تازیدی

باز هم به نور ایزدی، راه پیدا نمودی

و تبریک به همسر گرامیت که در کنار تو و خانواده مطرح تو، زندگی را ادامه داد.

ما دیگر حرفی نداریم.

خوشحالیم؛ سرمست و شاد و پیروز، باقی بمانید.

اگر سؤالی ندارید ما باید برویم.

بدرود فرزندم.

○ شرح مختصری از تصاویر آشفته درون یا نبرد درون (تصویر شماره ۹)

البته این تصاویر؛ هر کدام معنای خاص خود را دارند که برای هر کدام، می‌توان یک مکتوب نوشت و اگر بخواهیم وارد بحث شویم و آنها را بشکافیم؛ دقیقاً وارد یک بحث فلسفی می‌شویم که در این مقوله نمی‌گنجد و می‌ترسیم یکباره بحث اعتیاد، فراموش شود و موضوع دیگری در رأس، قرار گیرد که

اصلاً چنین قصدی نداریم. شاید بهتر باشد در آینده، هم خود ما بیشتر از این تصاویر سر در بیاوریم و هم شما کمی با بحثهای ما آشنا شوید؛ آنوقت اگر توضیحات بیشتری داده شود، بهتر خواهد بود؛ بهر حال توضیح مختصری می‌دهم و معنی تمثیل‌ها را می‌نویسم.

چون ما سفر خود را از نیمه زمستان آغاز نمودیم و فصل بهار را هم پشت سر گذاشته‌ایم؛ اکنون در اواسط تابستان هستیم. از آنجا که در طول این سفر، قسمت درونی یا کالبد دوم انسان، متوجه خیلی از مسائل شده است و یا در حقیقت از خوابی طولانی، بیدار شده؛ جسم بیمار با یک برنامه‌ریزی خاص که به انجام رسانیده، مرتب مشغول بازسازی سیستمهای خودش می‌باشد و محصولی را که کاشته است، به آرامی به برداشت محصول خود نزدیک می‌گرداند. در اینجا اوضاع درون، آشفته می‌شود و چون در سیستمهای جسم، هنوز آشفتگی و کمبودهایی وجود دارد؛ همین موضوع، بهانه‌ای می‌شود در دست قسمت‌های منفی درون (خواسته‌ها و تمایلات غیر معقول نفس)؛ اما سایر قسمت‌های درون، آگاه شده‌اند و با تمام قدرت، در این نبرد شرکت می‌کنند. البته در طول سفر؛ قسمت درون، کاملاً متوجه شده است که می‌تواند با این حریف؛ یعنی کرکس عظیم‌الجثه با پنجه‌های خوفناک (اعتیاد) مبارزه نماید. اکنون برخی از تمثیلها را باز می‌کنیم؛

- ۱) صحرای سوزان؛ درون بیمار را بیان می‌نماید.
- ۲) اجساد مردگان؛ از آینده نزدیک بیمار، آگاهی می‌دهد.
- ۳) غرش رعد؛ ندای بیماری است که با فریاد، توأم است.
- ۴) حرارت؛ نمادی از مواد مخدر یا افیون یا الکل است.
- ۵) وجود؛ درون بیمار است.

- ۶) شهر؛ جسم بیمار است.
- ۷) جادوگر خفته؛ قسمت غیرمعقول خواسته‌های نفس و یا میل به مواد مخدر را نمایش می‌دهد.
- ۸) طوفان درون؛ جنگ درون، شامل: عقل، نفس، روح، حس یا کالبدِ دوم و سایه‌هاست.
- ۹) حفره‌های ناپیدا؛ برگشت به مواد مخدر و حرکت به طرف نابودی است.
- البته غرّش رعد در صحرای سوزان و ابرهای تیره؛ نشانه قدرت الهی و رحمت است که هم می‌تواند، همه چیز را نابود نماید و هم می‌تواند، حیات تازه‌ای بوجود آورد.
- حالا برای دریافت تصاویر و شرح آنها، نزد سردار؛ شرفیاب می‌شویم.

❖ ۷۷/۱/۲۸ سردار

نبرد درون و تغییر حالات برون

(ارسال زیباترین و پرمعنی‌ترین تصاویر و شرح آن توسط سردار)

نگهبان: درود و سپاس به الله و مردان پاک.

خدمت شما سلام عرض می‌نمائیم و همینطور به سایر دوستان؛ خصوصاً دوست عزیز شما. همانطوری که می‌دانید به صفحات آخر کتاب، نزدیک می‌شویم و از شما هم تقاضا می‌نمایم به عنوان حسن ختام، خطابه‌ای یا سخنانی را بفرمایید تا در آخرین مراحل، همراه همسفران آینده ما باشد و محققین هم از آن بهره‌مند گردند.

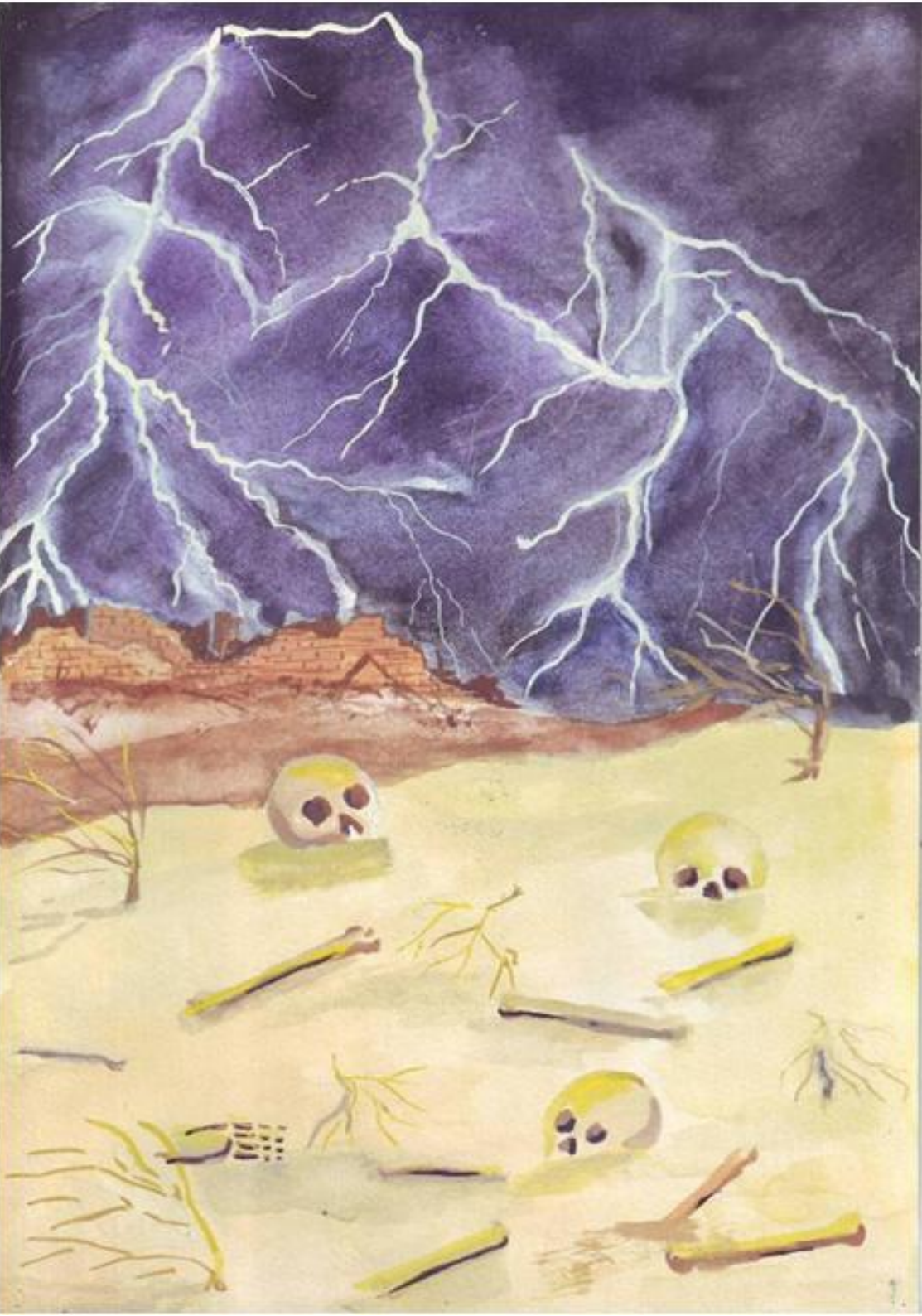
سردار: سلام علیکم

حرفهای شما را شنیدیم. پایان سفر؛ آغاز سفری دیگر است که شروع نموده‌اید. انشاءالله که در این راه نیز به خوبی، انجام وظیفه نمائید. بابت سخن‌ها و خطابه‌ها در این باب با شما، تصاویری ارسال می‌شود و در میان آن تصاویر؛ سخن دل است که بر دل دردمند می‌نشیند.

○ شرح تصویر درون (۱)

(تصویر شماره ۹)

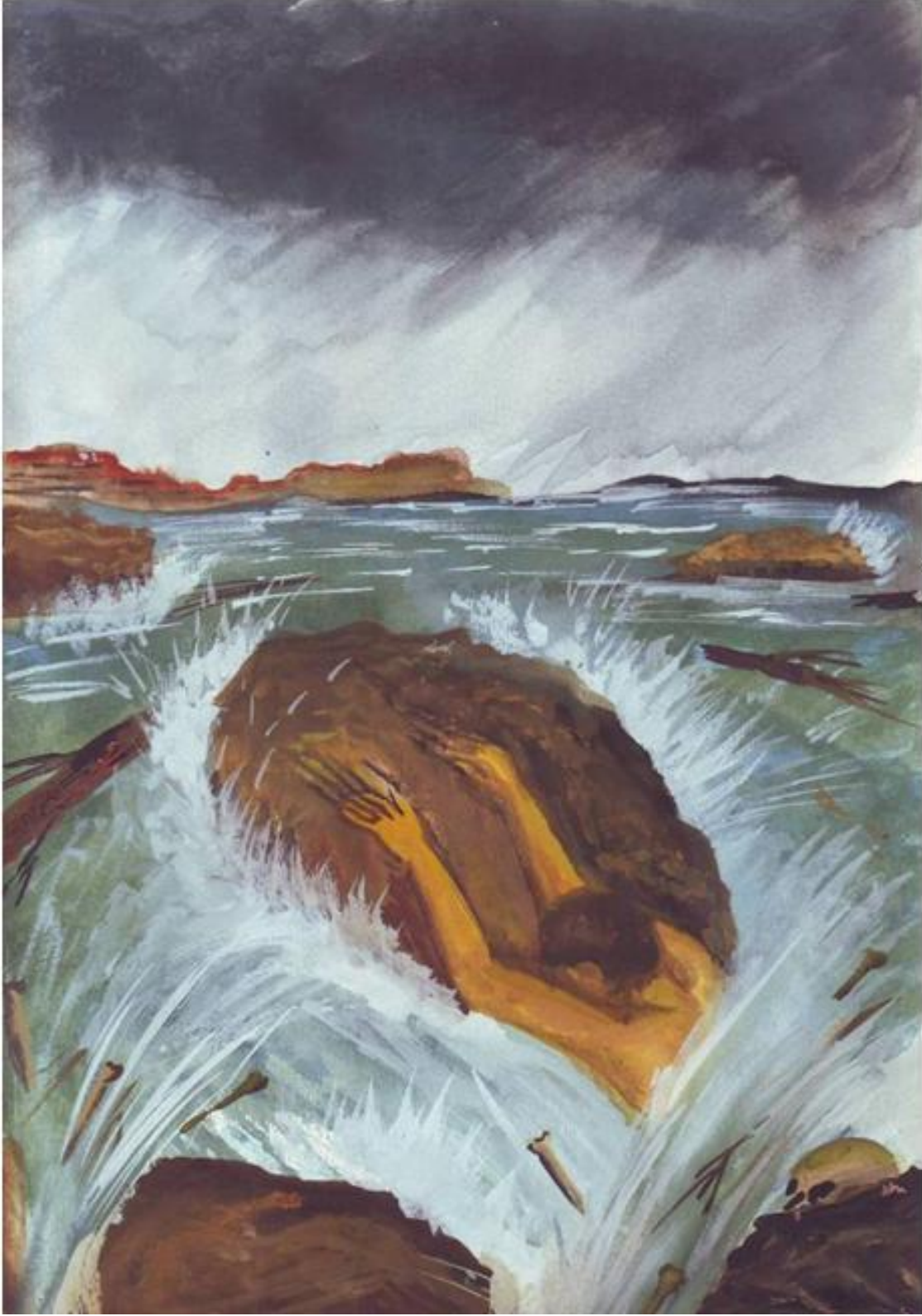
سردار: این تصاویر، بیانگر حالات و اوضاع آشفته درون است
غرش رعد در صحرای ویران که نه آبی است و نه آبادی
ویرانه‌ای از استخوانهای اجساد گذشته در طول این راه
و حرارت؛ وجود شهر را به آشوب و گندزاری مبدل نموده
صدای رعد و خروش که برمی‌آید
و طوفان درونی که حصارهای شهر را عنقریب به سرنگونی می‌خواند،
در تصویر به نمایش در می‌آید
و جادوگر خفته که عصیان نموده است؛ به خرابی شهر، شراره‌های تازه
می‌افزاید.



○ شرح تصویر درون (۲)

(تصویر شماره ۱۰)

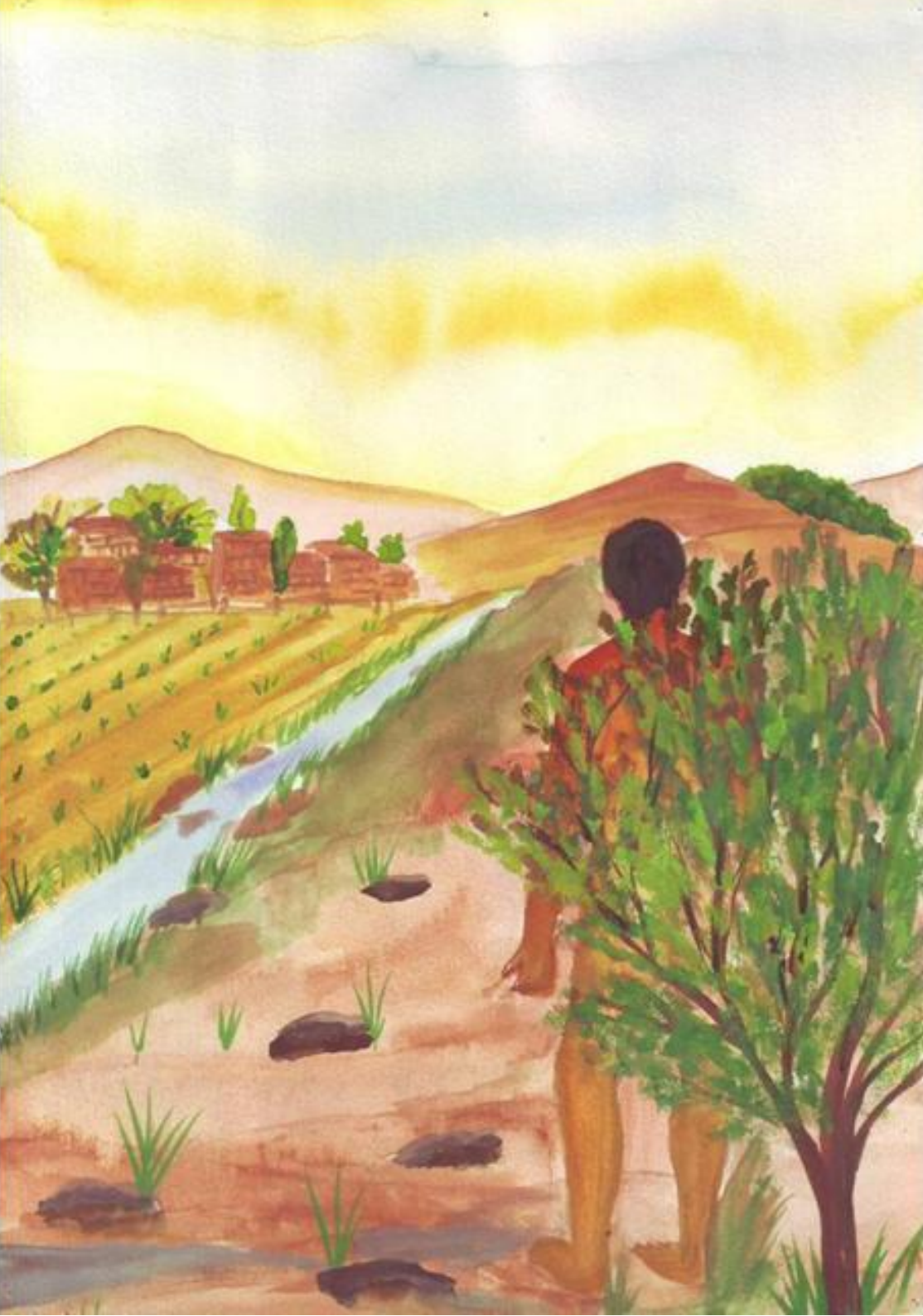
سردار: اما در تصویر بعدی؛ قدرت الهی
به صورت باران و سیلاب سرازیر می شود
و آن وجود را از اطراف ویران، آگاهی می دهد
و باز در این سیلاب است که می خواهد دوباره غرق بشود
و وارد مجراهای ناپیدا و حفره های خطرناک گردد
اما با توان و نیروی الهی؛ از آن حفره ها جان سالم بدر می برد.



○ شرح تصویر درون (۳)

(تصویر شماره ۱۱)

سردار: و آنگاه که احساس خستگی تمام می‌نماید
نوری بر فراز آسمان، ظاهر می‌گردد و راه را برای او نمایان می‌سازد
قدمی که بر می‌دارد، بر زمینِ باران خورده می‌نگرد
و وجود حیات را در آن، به صورت جوانه‌های منظم، به صف می‌بیند
و آن وجود؛ در شهری است که اکنون جای‌جایِ آن از نعمتِ الهی به
حیات، بازگشته و راه به نقطهٔ زندگی، یافته است
قدری اندام راست می‌کند
و با وزش نسیم؛ منتظر دگرگونی تازه می‌ماند.



سردار: از این موضوع می‌توانید با تصاویر؛ بیانگر مطلب درون و تغییر حالات برون بشوید.

من در این باره، باز هم سخن خواهم داشت.

البته با شور و مشورت ایشان.

در دنیای شما؛ بارانهای فراوانِ دیگر هم، باریده می‌شود.

این با حرکت قدمهای شما آغاز گردیده است که با سنجشِ توانِ فکر و عقل و جسم، هماهنگ بشود. مثل این است که دوست عزیز ما می‌گوید که برای بالا رفتن از نخل؛ اگر مبتدی باشی، چندین هنر را باید همزمان بکاربندی تا در آن قله، به تماشای بهترین مهمانان الهی باشی، که من شدم. خداحافظ.

ما در ابتدا هنگامی که در حال سفر و نوشتن مطالب کتاب بودیم؛ تصمیم داشتیم تا پایان سفر، مطالب را به رشتهٔ تحریر درآوریم و با عزیزان، همراه باشیم، بعد معلوم شد باید تا پایان زمستان هم، ماجرا را دنبال نمائیم. اکنون می‌بینیم زمستان تمام شده، بهار هم آمده است و قصهٔ ما هنوز ادامه دارد. ولی هرچه باشد در همین بهار، مجبوریم از دوستان، خداحافظی نمائیم. اکنون دیگر جوانه‌های ما تبدیل به درختانی استوار و نیرومند و مستحکم شده‌اند و با هر بادی نمی‌لرزند؛ چون ریشه در زمستانِ قبل دارند.

۷۷/۱/۲۸



امروز بیست و هشتمین روز از فصل بهار را سپری می‌کنیم.

دیروز برحسب اتفاق، در مکانی بودم و دو نفر از دوستان سابق خود را که هنوز هم با هم دوست هستیم و از دوستان خوب من بوده‌اند، دیدم. پس از

مذاکره دوستانه، کار به روشن کردن آتش و کشیدن تریاک، منتهی گردید. یکی از آنها به من گفت: خوب در رفتی و از مشکلات مصرف مواد، آزاد شدی. به او گفتم: باور این موضوع، هنوز برای خودم هم مشکل است که چگونه توانستم به این آسانی؛ فقط با صبر و حوصله، از شرّ این غول بی‌شاخ و دم، رها شوم. دوست دیگر من گفت: قیافه و چهره‌ات کاملاً عوض شده و حتی نگاهت هم کاملاً تغییر کرده‌است. دوست دیگرم به شوخی گفت: نگاهش آنچنان عوض شده که کمی خطرناک است. دوست دیگرم گفت: حقیقت را بگو، اکنون هوس نمی‌کنی؟ دلت نمی‌خواهد از مواد، استفاده کنی؟ گفتم: اول، پاسخ کلی می‌دهم. به او پاسخ دادم: نفس انسان، همیشه همه چیز را می‌خواهد، انسانهایی هم که به درجه بالایی از نفس خود می‌رسند، در آنها هم نفس؛ همیشه احساس می‌کند، می‌خواهد، اما آنها مهارش می‌کنند. آنهایی که نفس خود را تزکیه می‌نمایند و به مراتب بالایی می‌رسند؛ اینطور نیست که به مرحله‌ای پا بگذارند که نفس آنها اصلاً چیزی را احساس نکند، اگر چنین مرحله‌ای هم باشد من حتماً خبر ندارم. البته آنهایی که آنقدر پیر و فرتوت می‌شوند که توانائی انجام عملی را ندارند، فعلاً در حوزه بحث ما نیستند.

بلی، نفس؛ همیشه احساس می‌کند و می‌خواهد؛ اما انسانهای مصمم، آنرا مهار می‌نمایند و اینقدر در این عمل، مهارت کسب می‌کنند که اندک اندک هر خواسته‌ای وارد ذهن و فکر آنها نمی‌شود؛ چون افکار غیرمنطقی و غیرعقلی که وارد افکار آنها می‌شود، سریعاً توسط اندیشه و دلیل محکم، درجا نابود می‌شود. ولی فکر می‌کنم اینطور نیست که اصلاً هیچ فکر و خواسته‌ای که غیرمنطقی و غیرعقلی باشد؛ اصلاً وارد اندیشه آنها نشود.

اما سؤال شما که آیا من هوس می‌کنم از مواد، استفاده نمایم؟

سؤال شما سؤال بسیار حساسی است؛ اگر سؤال می‌کردید:

آیا حاضری دوباره مواد مصرف کنی؟

آیا میل داری دوباره مواد مصرف کنی؟

آیا دوست داری دوباره مواد مصرف کنی؟

آنوقت خیلی سریع پاسخ می‌دادم: خیر.

حالا اگر برگردیم به سؤال اصلی؛ قبل از آنکه روشن نشود هوس چه هست و منظور از هوس، چه می‌باشد؛ من نمی‌توانم پاسخ شما را بدهم.

هوس؛ به عقیده ما یک مهمان ناخوانده و یا یک جرقه است که یکمرتبه در ذهن شما یا در پندار، زده می‌شود و گاهی این جرقه، آنقدر سریع رخ می‌دهد که حتی شخص، فرصت پیدا نمی‌کند جلوی آنرا بگیرد. تا بخواهد متوجه شود، هوس وارد افکار او شده است و اگر انسانی در مقابل این هوس، دلایل مستحکم داشته باشد، درجا هوس را نابود می‌کند. به دیگر سخن، گفتیم که هوس؛ مثل یک جرقه است. پس این جرقه؛ می‌تواند در یک انبار باروت، زده شود و همه چیز را مشتعل نماید و یا می‌تواند در یک ظرف آب و یا در یک دریا، زده شود.

حالا ممکن است هوس؛ از نوع خوب باشد یا از نوع بد؛ فعلاً با آن، کاری نداریم. البته هرچه شخص قویتر گردد، از این جرقه‌ها کمتر در اندیشه او زده می‌شود. حالا اگر منظور شما از هوس، همین مهمان ناخوانده باشد؛ بلی، من هم هوس می‌کنم.

اما در چند لحظه بعد؛ اثری از این هوس، در افکار و اندیشه من، وجود ندارد و این هوس، نابود شده است؛ چون اکنون شهر وجودی ما دوباره مرمت شده است و همینطور؛ کارخانه‌های وجود ما راه‌اندازی شده‌اند و گلّه‌های خود

را از نو، آموزش داده‌ایم و بهبودی حاصل نموده‌اند؛ در حقیقت، سوارکار و اسب، هر دو را میزان نموده‌ایم.

اکنون، هم جسم ما معالجه شده و هم، نفس ما پرورش یافته؛ هم روح ما به دیدار معشوق، نائل گردیده و هم، عقل ما از وادی عقل جزئی، عبور کرده و هم حس ما نسبت به قبل، نیرومندتر شده‌است و چیزی را حس می‌کند که فعلاً در باور شما نمی‌گنجد؛ چون بیمار هستید. جان ما هم، جان تازه‌ای یافته و ایمان ما استوارتر گردیده است و سایه‌های ما هم، ترمیم یافته‌اند.

بلی، اکنون هوس؛ اگر هم وارد اندیشه ما شود، فوری ناپدید می‌گردد؛ زیرا به یاری خداوند، دیگر هیچ شیطان و جادوگری با انبوهی از شعله‌های آتش هم نمی‌تواند دژ مستحکم ما را شعله‌ور نماید؛ چه برسد به هوس، که جرقه‌ای بیش نیست.

❖ ۷۷/۱/۳۱ سیلور

ارسال تصاویر

استاد: درود و سلام

به دوستان کاوشگر زمینی که به صفحات پایانی این کتاب مشترک، نزدیک شده‌اند. ما هم یک نسخه از آن را در این آرشیو برای کسانی که نمی‌خواهند تجربه جسمی را تکرار نمایند، نگهداری می‌کنیم.

صف به صف ایستاده‌اند

تا از این موضوع رها بشوند.

نگهبان: استاد سیلور، ما می‌دانیم این اسم مستعار شما است؛ اگر ممکن است، اسم حقیقی خود را بگوئید. فکر می‌کنم زمان آن فرا رسیده باشد؛ البته در

صورت امکان.

استاد: من در گذشته‌های تکراری، نامهایی گوناگون داشتم؛ همینطور دوستان من، که شما نام بردید. پدر روحانی هم، اینبار حضور دارند و در کنگره می‌باشند. صدای چندین گذشته که با صوت کلیسا، با پیانوی بزرگ و ۴ نفر، آواز می‌خواندند، به گوش می‌رسد و اکنون در کنار ما آوای آسمانی را می‌نوازند؛ به نشان پیروزی شما در زمین.

نام مرا سؤال نموده بودید،

من؛ همان عقاب سفید هستم.

البته صورت مرا که چهره‌هایی متعدد داشته‌ام نمی‌توانید به تصویر آورید؛ اما در پایان کتاب؛ عقاب سفید در پرواز را می‌توانید به نشان بدست آوردن قدرت و توانایی، بیاورید.

این تصمیم کنگره می‌باشد.

ما ۳ تصویر دیگر، برایتان داریم:

تصویر اول؛ به جوانه‌های بهاری مربوط می‌شود که به تابستان می‌رسند و در گرمای آن؛ درختان، دیگر به رنگ واقعی خود، نیستند. تصاویر دوم و سوم؛ مربوط به پائیز و زمستان است و در پائیز؛ برگها با شکوه و به الوان مختلف؛ اما افسرده هستند و منتظر ریزش. این ایده لیدی جونز است که در این باره، بسیار ما را کمک نمودند. زمستان، پر برف؛ اما بسیار زیبا است و تمام موجودات؛ گویی در ارتفاعات با لباسهای گرم به بازی اسکی، مشغول می‌باشند. آنها با

تابشهای متوالی خورشید، انگار لب به سخن دارند. (تصویر شماره ۱۲)

اگر سؤالی دارید بنمائید.

نگهبان: ما قبلاً برای پشت جلد کتاب، تصویری را در نظر داشتیم که به دلایلی، منصرف شدیم؛ اما در مورد تصویر روی جلد کتاب، هر نظری بدهید، خوشحال خواهیم شد.

استاد: تصویر روی کتاب به ما اختصاص ندارد. دوست گرامی دیگران، خواهند گفت. (منظور، سردار است)

نگهبان: از تصاویر اتومبیل؛ سه تصویر، ارسال شده است. بقیه آنها کی ارسال خواهد شد؟

استاد: ارسال شده‌اند، تصویر دیگری ندارید.

نگهبان: آخر، شخص در اتومبیل است و غرق در گل. از اینجا به کجا می‌رود و چگونه می‌رود؟

استاد: انسان از قفس آزاد می‌شود و با طبیعت، در میان آنها قرار می‌گیرد و می‌خواهد که به تاریکیهای قبل، پناه ببرد؛ اما جسم دوم، آگاه شده است و این در نهاد او، توانائی ایجاد می‌نماید و با پای خود، پیاده به رویشِ اولیه، که یادی از گذشته‌هاست، باز می‌گردد.

نیاز به اتومبیل ندارد؛ زیرا آن اتومبیل، خود یک وسیله، بین رهایی راه او بوده است، حالا خوب توجه نمودید. این؛ جنگِ درونِ شهر و بیرون است که فصلها را طی می‌نماید تا به نقطه‌ی شروعی که یخبندان شده بود، می‌رسد؛ اما این بار برایش، دیدار آن همه جاده‌های سخت، نشاط‌آور می‌باشد و با لباس اسکی و عبور از آنها، خویشِ خویشتن را یافته است. نقطه‌ی تفکر و آغاز توجه به آن مکان است که آمده است. ما باید برویم.

بدرود.

نگهبان: بهرحال در اینجا باید سعی کنم روابط اجزای تصویر را پیدا
نمایم، انشاءالله خداوند مرا یاری خواهد داد. بهرحال برای اینکه تصویر،
حتی الامکان گویا باشد، سعی خواهم کرد و از دوستان، کمک خواهم گرفت.
آخر من که خودم نقاش نیستم، امیدوارم دوستان هنرمند نقاش، ما را یاری
بدهند.



*** قانون چهاردهم:**

**"شن‌های روان؛ دو کار را انجام می‌دهند
اگر به آب نزدیک باشند به دریا می‌رسند
اگر در کویر باشند، حول یا گرد خود می‌چرخند و همیشه
سرگردانند."**

ارسال تصویر روی جلد کتاب

سردار: سلام به دوستان

که همواره کوشیده‌اند تا از ورطه‌ای به ورطه دیگر که ارتقایی است در جهان هستی، قدم بگذارند. ما هم خوب هستیم و مشغول یادآوریهای کتابی که هزاران هزار صفحه و هر صفحه آن، دنیائی مطلب دارد؛ باید شکافته شود و در میان آن به دنیاهایی که شاید عجیب‌تر از سرزمینهای عجیب است، برسیم. حتماً می‌دانید که آب، آتش را خاموش می‌کند. اگر غیر از این باشد؛ برای شما بسیار شگفت‌آور است. باز هم می‌دانید که در سرزمینهای مثل عربستان و شن‌زارهایی که زمانی مملو و سیراب از آب بودند، غیر از شنهای روان و باد و گرما، چیز دیگری به چشم نمی‌آید. شاید هم بعضی وقتها طی مسافتی، نخلی را ببینید؛ اما اینهایی که ما دیده‌ایم و شما می‌بینید، ممکن است روزی کنار همان شنها و نخلها، شطی در جریان باشد که نه گرمای وصف شده را بتوانید تحمل کنید و نه از آب آن برای حیات خویش، بکار برید. آیا می‌شود؟ حتماً خود می‌گویید: خیر.

زیرا این؛ وهم و خیالی بیش نیست.

و یا سرابی است که در گرمای پدید می‌آید و یا دیوانه‌ای عقل کم شده، چنین به خیال می‌نشیند!

اما باید بگوئیم که انسان، دارای همان طبیعتی است که وصف شد.

با خویش می‌تواند مانند آن صحرا بنماید و یا بحری باشد برای انسانهای دیگر و خود در کمال اراده، استوار و مقاوم بماند، رحیمی باشد و بارانی که از

آسمان بر زمین ببارد. حال، در کنار هم نهادن این دو موضوع، در انسان بیراهه رفته، چگونه ایجاد تصاویر حقیقی خواهد نمود؟ قدرتی است که من و شما از آن آگاهی نداریم. در کنار هم و هر یک با خصوصیتی منحصر به خود، زمانی رخ داده است که هنوز انسانی پا به عرصه زمین، نهاده بود و اکنون؛

این انسان، بایستی با وجود آن طبیعت

در درون خود، شیدائی مستان را از درون، بیرون براند و بداند که خود؛ عظیم‌ترین توان را در خود دارد که اگر به حرکت افتد، هر سه قدرت را در خود، خواهد آمیخت.

ما شما را با تمام مسائل که در گذشته داشتید، اکنون یک انسان مسلط بر این قدرتها می‌دانیم. انشاءالله به امورات خود، سامان و به مهمترین مسئله که در پیش دارید، ادامه بدهید و السلام.

ما باید برویم. بدرود.

نگهبان: بله عزیزان، انسان وقتی با وجود آن طبیعت در درون خود، شیدائی مستان را از درون، بیرون براند؛ آنوقت زمانی است که به فرمان عقل، نزدیک می‌شود. من که خودم باید چندین بار، این مطالب را بخوانم تا متوجه شوم. شما را نمی‌دانم.

❖ ۷۷/۲/۸ سیلور

ساختمان الهی

استاد: ما همه دوستان که نام آنها را گفتید، خوب هستیم و قاضی هم سلام مخصوص می‌رساند و امیدوار است که در انجام کارهای قضائی خود، به خط

پایان برسد با قضاوت بسیار شایسته و سریع که در تداوم کار ما و شما بسیار لازم می‌باشد.

نگهبان: ما سعی خود را خواهیم نمود؛ اما گاهی اتفاق می‌افتد که قاضی، تحت تأثیر نیروهای دیگری قرار می‌گیرد. بهر حال انسان است با خصوصیات انسانی، گاهی برای مقام و منصب و گاهی هم برای زور و زر.

گاهی به قاضی از مقام بالاتر، دستور می‌رسد که فلان کار را بکن؛ اگر بخواهد انجام ندهد، کارش و منصبش به خطر می‌افتد. گاهی دوستان و فامیل از او خواهش می‌کنند؛ اگر به حرفشان گوش ندهد، دشمنش می‌شوند.

آخر اگر یک قاضی؛ بخواهد درست عمل کند، کاری است بسیار سخت و دشوار، قضات قوی و صادق هم، کم نیستند.

البته در دعوایی که طرفین، هیچ پارتی ندارند؛ کار به خوبی انجام می‌شود. حالا اگر یک طرف قضیه، پارتی قوی پیدا کند، کار بر قاضی، دشوار می‌شود. اتفاقی که برای خودم رخ داد. در یک دادگاه تجدید نظر با پیدا شدن یک پارتی نیرومند برای طرف دعوای من، به راحتی آب خوردن، رأیی را که مثل خورشید، مشخص بود، گفتند: خورشید، بیخودی در آمده است و یک تکه ابر، می‌تواند جلوی خورشید را بگیرد. به همین سادگی، ما را معلق کردند. بهر حال اگر صلاح می‌دانید، برگردیم به بحث خودمان؛ یعنی به کتاب.

استاد: ما هم تصور بر آن داریم که کار این کتاب، تمام شده است و با ارسال تصویر، روی جلد هم کامل گردید.

تصویر روی جلد؛

نمادی از قدرت خداوند می‌باشد.

در این تصویر؛ شهر و ساختمان الهی را بر خود ما، شرح می‌دهد.

کویری شن‌زار با آن گرمایی که کمتر موجودی، حاضر است تحمل نماید؛
به عبارتی، در حیات؛ بی‌حیاتی، موج می‌زند.

و مجاور یا روبرویش؛

دریای رحمت یا رودخانه‌ای عظیم به پهنای بزرگترین رودخانه‌های جهان،
و انشعابات حیات از زمین به آسمان و بالعکس، جاری می‌شود که در گوشه‌ای
از آن، نام خداوند با تجلی خاصی می‌درخشد. این؛ در آرشیو ما باقی می‌ماند.
امید داریم؛ زحمت و تحمل شما با پیدا شدن راه بسیار خوب، برای جویندگان
حقیقت، پایان پذیرد. ما با این پایان با شما آغاز دیگری و راه دیگری داریم که
امید است در تماسهای بعدی، فصل دیگری به درخشش درآید.

اگر سؤالی دارید، بفرومائید.

نگهبان: وقتی که به گذشته برمی‌گردم و می‌بینم در یک بحث بی‌نظیر،
چگونه با سؤالات نامربوط، مسیر بحث را عوض می‌کردم، افسوس می‌خورم.

اما اکنون یاد گرفته‌ام که حداقل، سؤال نامربوط نکنم.

استاد: دوست گرامی ما؛ شما در اختیار شهر خود نبودید و ستاره‌امور از
دست شما گرفته شده بود. اینک که اختیار و تمامی کنترل را در کف دارید،
دیگر، نشان شما ستاره‌حلبی نیست.

خود شما می‌توانید به جهت ساخت و پایه‌ریزی شهرهای متعدد،
استحکامات بسیار محکم و عمیقی ارائه دهید و خود؛ یک متخصص باشید.
این همان قدرتی است که باید به شما برگشت می‌شد و ما وعده آن را در
گذشته به شما داده بودیم.

این نشان اصلی؛ از آن شما بود، که ربوده شده بود.

اکنون تختی از سنگ مرمرین با عاج در میان گلهای سفید را خوب احساس خواهید نمود. این در گذشته به شما تعلق داشت که توسط نیروهای منفی، ربوده شده بود. این نشان باارزشی است. کمتر کسی می‌تواند؛ شنا نداند و به اقیانوس افکنده شود و از آن، نجات پیدا کند. ما در کل؛ از پایان سفر، خوشحالیم و از عقاب سپید که مظهر قدرت و رحمت نور خداوند است، برای شما و همسفران آینده شما، توان می‌خواهیم. تا درودی دیگر، بدرود.

❖ ۷۷/۲/۱۰ سردار

بیت حشرات

انشالله تعالی حالتان خوب است و به اصول مطالب، تفکر دارید و به انجام آنها، کمر همت بسته‌اید و به انتها می‌رسانید. از هیچ نیروئی؛ غیر از نیروی الهی، نترسید که آنهم خوفی ندارد؛ زیرا نیروی الهی در جهت شما که قرار بگیرد، برای ویرانی نخواهد بود و تا به آنچه مقدر است نشود، نخواهد شد.

برای ما بسیار باعث غرور و سرافرازی است که یک تحقیق؛ موجب گشایش کار آن عده از انسانهایی بشود که خیال بازگشت ندارند. این بجز یک امتحان الهی برای شما و کل خاندان شما، نیست. به محبت دوستان که از ما این قول را گرفتند که به جهت موقعیت اقلیمی گذشته، تصویر روی جلد از ما باشد، خشنودیم. همان تصویری را ارائه می‌دهیم که با ایشان (زمامدار راستی) هم، مشورت شده بود.

بقیه تزیین آن، با شما است.

امید است که این قلم و مطالب؛ در جسم و روح خواننده یا خوانندگان بنشینند و از این طوفان بلا، نجات بیابند و قدر و منزلت انسانی خود را دریابند. در واقع شکر خداوند؛ زیرا آورنده که خالق آنها بوده است، کارش بدون عیب بود. آنها به دست خویش از این جهان هستی خود، دنیایی ساختند که منزل و بیت حشرات است نه لانه پرندگان و بلبل و سایر پرندگان و حیوانات خوش الحان. به قول دوست گرامی؛ ما می‌گوئیم که آشیانه عقاب را تبدیل به مجتمع موریانه‌ها نموده‌اند که خود هم، از آن گریزانند.

۷۷/۲/۱۵ 

زلزله در شهر وجود

اکنون که در حال نوشتن صفحات آخر کتاب هستیم؛ روز سه‌شنبه است و از روز شنبه آنچنان بیمار شده‌ام که خداوند به روزگار هیچکس نیاورد. موضوع از این قرار بود که یک سرماخوردگی ویروسی بود؛ اما آنچنان در تب می‌سوختم که با هیچ دارویی، قادر به پایین آوردن تب، نبودند. مرتب دچار تب و لرز می‌شدم، بطوریکه از سرما بخاری اطاق را روشن کردم. دندانهایم از تب و لرز به هم می‌خورد و صدای آن شنیده می‌شد؛ گوئی خداوند می‌خواست با این سرماخوردگی ساده که تبدیل به بدترین بیماری شده بود، آزمایش، تکمیل شود و برای اثبات گفته‌های سابق، سند و مدرک ارائه گردد. امروز؛ دقیقاً ۵ ماه از پایان سفر ما گذشته است و نمی‌توانم تصور کنم که من قبلاً معتاد بوده‌ام؛ چرا که اکنون کاملاً سر حال و طبیعی هستم.

اما اکنون نمی‌خواهم پته‌های خود را روی آب بریزم و بگویم که دقیقاً کجای کار به حرف استادانم گوش نکرده‌ام؛ البته اشتباه من، عمدی یا از سرگستاخی نبود؛ بلکه کمی، کم توجهی کردم؛ ولی قدر مسلم، عوامل احتمالی که باعث گردید چنین شود را می‌نویسم.

۱. بیداری نیروهای خفته. اگر یادتان باشد در گذشته گفتیم؛ نیروها بیدار می‌شوند و ما باید آنها را از قسمت تحتانی بدن به قسمت سر، منتقل نمائیم تا این نیروها برای ساختن قالب، به نحو مطلوبی استفاده شوند؛ بنابراین اگر این نیروها را تماماً استفاده کنیم و نگذاریم ذخیره شوند، قالب یا جسم، آنچنان ساخته نمی‌شود و با یک بیماری ساده، از پا در می‌آید.

۲. امتناع از خوردن مشروبات الکلی. از مشروبات الکلی نباید استفاده شود؛ زیرا جسم ما را بسیار ضعیف می‌کند. اگر بخواهیم یک مثال بزنیم؛ مانند آن است که برای رشد جوانه‌های گیاه به جای آب، با نفت، آنها را آبیاری نماییم.

۳. ورزشهای سنگین که انرژی زیادی می‌گیرند، تا مدتی نبایستی انجام شوند؛ مگر ورزشهای خیلی سبک و کوتاه مدت که باید به آرامی، زمان آنرا طولانی نمود تا به ورزشهای سنگین رسید؛ چون قالب، در حال ساختن و مرمت خود است و بار زیادی را نمی‌تواند تحمل نماید.

۴. باید از خوردنیها و آشامیدنیهای مفید و کم حجم که برای ساختمان قالب لازم است، استفاده کرد.

۵. خواب، باید در شب باشد؛ حتماً در شب، باید خوابید.

۶. خوردن هرگونه داروی شیمیایی که تعادل حیات را بهم می‌ریزد و انسان را در بی‌خیالی و بی‌خبری، نگه می‌دارد. این مواد هم، مواد مخدری هستند که برای آنها مجوز استفاده عمومی صادر شده است، اما برای قالب یا جسم ما مضر است؛ مگر طبق دستور و مجوز پزشک حاذق، آنهم در شرایط بسیار خاص.

توضیح:

در اینجا لازم به توضیح است که خوردن مشروبات الکلی در دین ما، حرام

است. از آنجا که این مکتوب برای کلیه انسانها، با فرهنگهای مختلف نوشته شده، از الکل سخن به میان آمده است؛ چون مضر بودن آن، خصوصاً بعد از ترک (درمان) اعتیاد؛ قطعی و از هر سمی خطرناکتر است و ساختارهای جسم را که به تازگی مرمت شده‌اند، به نابودی می‌کشاند.

این هم آخرین ارتباط با سردار است که به پایان کتاب، نزدیک می‌شویم و دوستان را به خداوند می‌سپاریم.

❖ ۷۷/۲/۲۲ سردار

نیروها را به باطلاق نریزید

سردار: در تکرار آن با صحنه‌ها، همان کویر لم یزرع، تداعی می‌شود. ما برای اینکه سخنان گذشته، تکرار مجدد نشود، دیگر یادآوری نمی‌کنیم؛ بلکه بر عهده شما می‌گذاریم تا بیدار باشید. در آن انجام‌ها، پایانی نیست.

خوب موضوع را می‌دانید؛ زیرا پایان یک نقطه، آغاز دیگری است که هیچکس جز خداوند تبارک و تعالی، از آن آگاهی ندارد. برای انجام آغاز دوباره، ساز و برگی است که با کیسه پر، به پیشواز می‌رویم. برای اینکه بدانید باید چگونه رفتار نمائید؛ اسم و یا اسامی که به دل و ذهن خویش می‌آید بنگارید و ضمناً هیچ نیازی به معرفی شخصیت واقعی ندارید؛ زیرا آینه، خود، گویای بهترین شکل و تصویر است و منکر شدن آن، کار آسانی نیست.

هم ما می‌دانیم و هم شما که در نگارشهای بعدی، حتماً مطالب کاملاً گویا خواهند بود. اگر فرمان باشد، برای آن نمی‌شود هیچ مثالی ذکر نمود؛ مانند گل، که از آن، عصاره یا اسانس می‌گیرند و برای اصل بودن آن، نیازی به شکل آن،

نیست. ما دیگر با امورات شما که انشاءالله به نحو بسیار حسنه‌ای پایان بپذیرد، دستور یا فرمان تازه‌ای نداریم؛ زیرا می‌دانید که محبت، زنجیری است محکم و اگر این استحکام هر قدر قویتر باشد، ایمان و قدرتِ الله را نمایان می‌سازد. و هرکس که به نور الله منور بشود؛ در انجام کار خود، بسیار کوشا می‌شود و در نهایت، کارش را کامل انجام می‌دهد.

نگهبان: تصور می‌کنم این آخرین بیماری من، آخرین صفحات کتاب را کامل نمود؛ چون من عمداً فرمانها را نقض نکردم، بهر حال تنبیه جانانه‌ای بود. سردار: حرفهای ما را به جدّ بگیرید و از نیروی خود به فرمانِ عمل، بکار ببرید تا دچار زلزله شهر تازه مرمت شده، نشوید. البته خود خوب می‌دانید؛ اگر طفلی، حرف بزرگتر از خویش را به گوش نگیرد، باید این بلاها بر سرش نازل بشود.

حالا بعضی وقتها دستش می‌سوزد یا سرش می‌شکند و یا از جائی، پرت می‌شود.

شما از جائی جدا شدید که خوب می‌دانید. بیش از این، سخن نمی‌گوئیم. انشاءالله خوب بدانید چه عملی انجام می‌دهید یا بدهید که از نیروها، چون سپاه عظیم به نبرد خوب، دعوت نمائید. و آنها را به باتلاق و مرداب نیزیزید. والسلام.

پایان

☆ توضیح پزشکی

اکنون دومین ماه از فصل بهار ۷۷ است. در زمستان ۷۶، حدود اسفندماه، برای سروسامان دادن به کارهای گذشته، سفری به زاهدان رفتم. یک روز با یکی از افراد فامیل به نام آقای اسلم حسن زهی، برخورد نمودم. ایشان تکنسین بیهوشی و دانشجوی سال پنجم پزشکی دانشگاه سیستان و بلوچستان بودند. تحقیقات خود را با ایشان در میان گذاشتم و گفتم: ما بدن انسان را به کارخانه‌های عظیم و متعددی تشبیه نموده‌ایم که در اثر استفاده از مواد مخدر، این کارخانه‌ها از خط تولید، خارج می‌شوند. گفتم: من یک مهندس هستم و پزشک نیستم و با دیدگاه دیگری به مسئله نگاه کرده‌ام؛ اما ایمان دارم که علم پزشکی هم باید به همین نقطه رسیده باشد، چون علوم از یک نقطه مانند جهان ما آغاز شده و گسترش یافته و از هم جدا شده‌اند؛ اما در نهایت، در انتها باز به یک نقطه خواهند رسید؛ اگر سخن ما حق باشد، باید علم پزشکی هم مطالب ما را تأیید نماید.

آقای اسلم حسن زهی از سخن و تحقیق ما استقبال نمود. از ایشان خواستم مطالبی را در همین مورد، طی چند صفحه برایمان فراهم نماید تا به قول مشهور، مشت، نمونه خروار باشد. «مشت نمک است و خروار هم نمک» ایشان پس از مدت ۲ ماه در سفر دوباره‌ای که ما به زاهدان داشتیم، مطالب را به ما دادند. مطالب مربوط است به کتاب:

Medical Physiology Refrence

Prof.Arthure Gyton and. John Hall ۱۹۹۷

که یکی از کتابهای مهم پزشکی می باشد و در سراسر دنیا تدریس می شود. البته در این مطالب، لغتهائی وجود دارد که مخصوص کسانی است که با علم پزشکی، آشنا هستند. بهر حال افرادی هم که آشنا نیستند بخوانند، ضرر ندارد.

○ حسهای پیکری در انسان

پزشکان، اکثر بیماریها را از درد ناشی از آنها درک می کنند. به همین جهت، مطالب زیر به اساس فیزیولوژیک پاره ای از پدیده های بالینی، مربوط می شود.

○ هدف درد:

درد به طور عمده، یک مکانیسم دفاعی برای بدن انسان است و هنگامی که هر بافتی دچار آسیب شود، به وجود می آید و موجب می شود که شخص از خود، واکنش نشان دهد و تحریکات مولد درد را از میان بردارد. حتی فعالیتهای ساده ای از قبیل نشستن بر روی نشیمنگاه به مدت طولانی، می تواند موجب تخریب بافتها گردد. هنگامی که پوست در نتیجه Ischemia (نرسیدن خون و اکسیژن) دردناک می شود، شخص به طور طبیعی و ناخودآگاه، تغییر وضع می دهد. شخصی که حس درد را مثلاً بعد از آسیب نخاع از دست داده است، نمی تواند درد را حس نماید.

بنابراین نمی تواند تغییر وضع دهد. طولی نمی کشد که این امر، منجر به پیداش زخم در محل های تحت فشار می شود.

○ یک سیستم سرکوب درد (سیستم ضد درد) در مغز و نخاع

درجهٔ واکنش هر شخص نسبت به درد، فوق‌العاده متغیر است. این امر؛ قسمتی ناشی از توانائی خود مغز برای سرکوب سیگنالهای (امواج) ورودی درد به سیستم عصبی، توسط فعال کردن یک سیستم کنترل درد، موسوم به سیستم ضد درد یا آنالژزی analgesia است. سیستم آنالژزی از سه قسمت عمده، تشکیل شده است.

○ سیستم ضد درد

- (۱) ناحیهٔ خاکستری دور قناتی و ناحیهٔ پاراونتریکولار (اطراف بطنی) در نرانسفال «مغز میانی» و قسمت فوقانی پل مغزی در اطراف قنات سیلویوس «شیار مغزی» و بخشهای مجاور از بطن سوم و بطن چهارم، رشته‌های عصبی این نواحی، سیگنالهای خود را به قسمت زیر می‌فرستد.
- (۲) هستهٔ سِجافی بزرگ که یک هستهٔ نازکِ خطِ وسط است و در قسمت تحتانی پل مغزی و قسمت فوقانی بصل‌النخاع و هستهٔ ریتکولاریس پاراژیگانتو سلولاریس که بطور جانبی در بصل‌النخاع، قرار گرفته است. سیگنالهایی از این رشته‌های عصبی در جهت دو به پایین در ستونهای پشتی جانبی نخاع به قسمت زیر، انتقال داده می‌شوند.

۳) کمپلکس (مجموعه) مهار درد که در شاخه‌های خلفی نخاع، قرار گرفته است. در این نقطه، سیگنالهای ضد درد می‌توانند، درد را قبل از اینکه به مغز رله شود، بلوکه کنند.

تحریک الکتریکی ناحیه خاکستری دور قناتی یا هسته سجافی می‌تواند بطور تقریباً کامل، بسیاری از سیگنالهای بسیار قوی درد را که از راه ریشه‌های خلفی (پشتی) وارد نخاع می‌شوند، سرکوب کند. همچنین تحریک نواحی دیگری در سطوح باز هم بالاتر مغز، بویژه هسته‌های دور بطنی در هیپوتالاموس که به نوبه خود، ناحیه خاکستری دور قناتی را تحریک می‌کند، می‌تواند درد را تضعیف کند؛ اگرچه این تضعیف به اندازه تحریک خود ناحیه خاکستری دور قناتی یا هسته سجافی، شدید نیست. چندین ماده میانجی بویژه انکفالین و سروتونین در سیستم ضد درد، دخالت دارند. بسیاری از فیبرهای مشتق از هسته‌های دور بطنی و ناحیه خاکستری دور قناتی، خود، انکفالین ترشح می‌کنند. همانطور که در شکل، نشان داده شده است انتهای بسیاری از فیبرها در هسته سجافی بزرگ، انکالفین آزاد می‌کنند. فیبرهایی که از این هسته، شروع و در شاخه‌های خلفی نخاع، ختم می‌شوند، در انتهای خود، سروتونین ترشح می‌کنند. سروتونین به نوبه خود، موجب می‌شود که نورونهای «رشته‌های عصبی» موضعی نخاع، انکفالین ترشح کنند.

دانشمندان معتقدند که انکفالین؛ موجب مهار پیش‌سیناپسی و پس‌سیناپسی فیبرهای ورودی درد، هم نوع A دلتا و هم نوع C در جایی می‌شود که آنها در نخاع سیناپس (محل تماس دو رشته عصبی) می‌دهند.

انکفالین مهار پیش‌سیناپسی احتمالاً با بلوکه کردن کانالهای کلسیمی منجر به مهار پیش‌سیناپسی خواهد شد. علاوه بر آن، باعث آزاد شدن میانجی در

سیناپس می‌شوند، لذا بلوک کانالهای کلسیمی، منجر به مهار پیش‌سیناپسی، خواهد شد و علاوه بر آن به نظر می‌رسد که این بلوک، برای دوره‌های زمانی طولانی، ادامه می‌یابد؛ زیرا بعد از فعال کردن سیستم ضد درد، می‌تواند سیگنالهای درد را در ابتدای نقطه ورودشان به نخاع، بلوکه کند. در واقع، این سیستم می‌تواند بسیاری از رفلکسهای موضعی نخاع به ویژه رفلکسهای عقب کشیدن را کنترل کند. مثلاً هنگامی که شخص، پای خود را روی جسمی داغ می‌گذارد، در اثر همین رفلکسها پای خود را عقب می‌کشد و تغییرات موضعی جسمی و نیز تغییرات بدنی فیزیولوژیکی، خواهد داد.

در اینجا این رفلکسها که بر اثر سیگنالهای درد به وجود می‌آیند نیز، بلوکه می‌کند. «در اثر مکانیسم ضد درد که شرح آن گفته شد».

احتمالاً این سیستم ضد درد، می‌تواند انتقال درد را در سایر نقاط مسیر عصبی درد به ویژه در هسته‌های مشبکی تنه مغز و در هسته‌های داخل تیغه‌های تالاموس، مهار کند.

○ سیستم افیونی مغز Opiate اندروفینها، انکفالینها

بیش از ۲۵ سال پیش کشف شد که تزریق مقادیر فوق‌العاده ناچیز مرفین به داخل هسته دور بطن در اطراف بطن سوم یا به داخل ناحیه خاکستری دور قناتی تنه مغز، موجب یک آنالژزی فوق‌العاده قوی می‌شود.

در بررسی‌های بعدی معلوم شد که مواد شبه مرفین به ویژه مواد افیونی در نقاط متعدد دیگری از سیستم ضد درد شامل شاخه‌های خلفی نخاع، عمل می‌کنند. چون بیشتر داروهایی که تحریک‌پذیری نورون‌ها را تغییر می‌دهند این کار را با عمل بر روی گیرنده‌های سیناپسی به انجام می‌رسانند؛ لذا چنین فرض

شد که گیرنده‌های مرفینی سیستم ضد درد باید در واقع گیرنده‌هایی برای نوعی مادهٔ میانجی شبیه مرفینی باشند که به طور طبیعی در مغز، ترشح می‌شوند. بنابراین؛ جستجوی دیگری برای یافتن یک مادهٔ افیونی طبیعی در مغز، شروع شد. اکنون ۱۲ مادهٔ شبه افیونی در نقاط مختلف سیستم عصبی یافته‌اند که همگی فرآورده‌های تجزیهٔ سه مولکول پروتئینی بزرگ به نامهای:

(۱) پرواوپیوملانوکورتین Pro opiomelanocortin

(۲) پروانکفالین Proankefalin

(۳) پرودینورفین Prodinorpin

هستند. در میان مهمترین مواد افیونی: بتاندروفین، متانکفالین، لوانکفالین و دینورفین شناخته شده‌اند.

دو نوع انکفالین مهمتر از همه، در تنهٔ مغزی و نخاع در قسمتهایی از سیستم ضد درد که شرح داده شد و بتاندروفین هم در هیپوتالاموس و هم در غدهٔ هیپوفیز یافت می‌شوند. دینورفین به مقادیر بسیار کمتر در همان نواحی، یافت می‌شود که انکفالین وجود دارد.

بدین ترتیب، جزئیات سیستم افیونی مغز بطور کامل شناخته نشده است. فعال شدن سیستم ضد درد یا توسط سیگنالهای عصبی که وارد ناحیهٔ خاکستری دور قناتی و نواحی دور بطنی مجار می‌شوند یا توسط داروهای شبه مرفین می‌توانند بطور کامل یا تقریباً کامل، بسیاری از سیگنالهای درد را که از طریق اعصاب محیطی وارد می‌شوند، سرکوب کنند. بنابراین با مصرف مواد افیونی از منابع خارجی، در مسیر سیستم ضد درد، اختلالاتی به وجود می‌آید. از جمله اینکه موجب می‌گردد، سلولهای تولیدکنندهٔ انکفالینها و سروتونینها آتروفی (تحلیل‌رونده) گردند و این باعث می‌گردد که بدن در برابر درد و

سیگنالهایی که به مغز و نخاع می‌رسد، هرگز سیستم ضد درد را بکار نیندازد و در این موقع، فرد مصرف کننده مواد افیونی (پس از عدم مصرف مواد) دردی بی‌نهایت بیشتر از کسی که مواد افیونی مصرف نمی‌کند، احساس می‌کند و بدن او هرگز انکفالینها را ترشح نمی‌کند. بنابراین مجبور است مواد افیونی را با دوز (مقدار) بیشتری استفاده کند و این سیکل به صورت معیوب، ادامه پیدا می‌کند و باعث تخریب کامل سیستم ضد درد، خواهد شد با حذف کلی تمام واسطه‌های (مواد) شیمیایی، رشته‌های عصبی در مغز و نخاع فرد، هرگز نمی‌تواند انکفالین ترشح کند؛ مگر اینکه فرد، تحت برنامه‌ای خاص و بدون وارد شدن شوک فیزیولوژیک (ضربه مخرب)، دوباره اقدام به بازسازی کامل سلولهای تولیدکننده انکفالین نماید. البته با محرکهایی که هنوز شناخته نشده‌اند، در موقع ترک اعتیاد، این سلولها دوباره به فعالیت، وادار می‌شوند؛ ولی عملکرد اولیه را نخواهند داشت؛ اما آنقدر فعالیت دارند که فرد بتواند سیستم ضد درد خود را فعال و هموستاز (تطبیق) فیزیولوژیک نماید.

توضیح نویسنده:

ما معتقدیم با برنامه‌ریزی مناسب؛ سیستمها به عملکرد اولیه خود، بسیار نزدیک می‌شوند و در شرایطی؛ کاملاً به عملکرد اولیه خود، خواهند رسید و سفر ما به همین دلایل با شرحی که رفت، انجام پذیرفت. شرحی که توسط استادان پزشکی داده شد، برای ترک‌هایی که ما آنرا مردود دانسته‌ایم بوده است، که می‌گویند؛ سیستمها به عملکرد اولیه نمی‌رسند و حق هم می‌گویند.

شاد زی، مهر افزون

بیایید

این آتش ویرانگر را مهار کنیم
و آتش را تبدیل به بزرگترین پرنده نمائیم
که سرعت صوت را همراه داشته باشد
و سرعت نور با نمایش بهترین رنگها
تا به مکانی برسیم که از آنجا انشعاب یافته‌ایم
به جهت فرمان، نوری باشیم که خداوند می‌خواهد
نه آتشی که همه چیز را ویران نماید
و نمایش نور از شعله آتش
و استادی باشید برای شعله‌های آتش
که می‌خواهند؛ سوار بر نور بشوند
و از خاکستر شدن، گریزان هستند.



بیایید

این آتش ویرانگر را مهار کنیم
و آتش را تبدیل به بزرگترین پرنده نمائیم
که سرعت صوت را همراه داشته باشد
و سرعت نور با نمایش بهترین رنگها
تابه مکانی برسیم که از آن جا انشعاب یافته ایم
به جهت فرمان نوری باشیم که خداوند می خواهد
نه آتشی که همه چیز را ویران نماید
و نمایش نور از شعله آتشی
و استادی باشید برای شعله های آتشی
که می خواهند سوار بر نور بشوند
و از خاکستر شدن گریزان هستند

عدالت
Justice



عمل سالم
Decency

معرفت
Knowledge

کنگره ۶۰
Congress 60